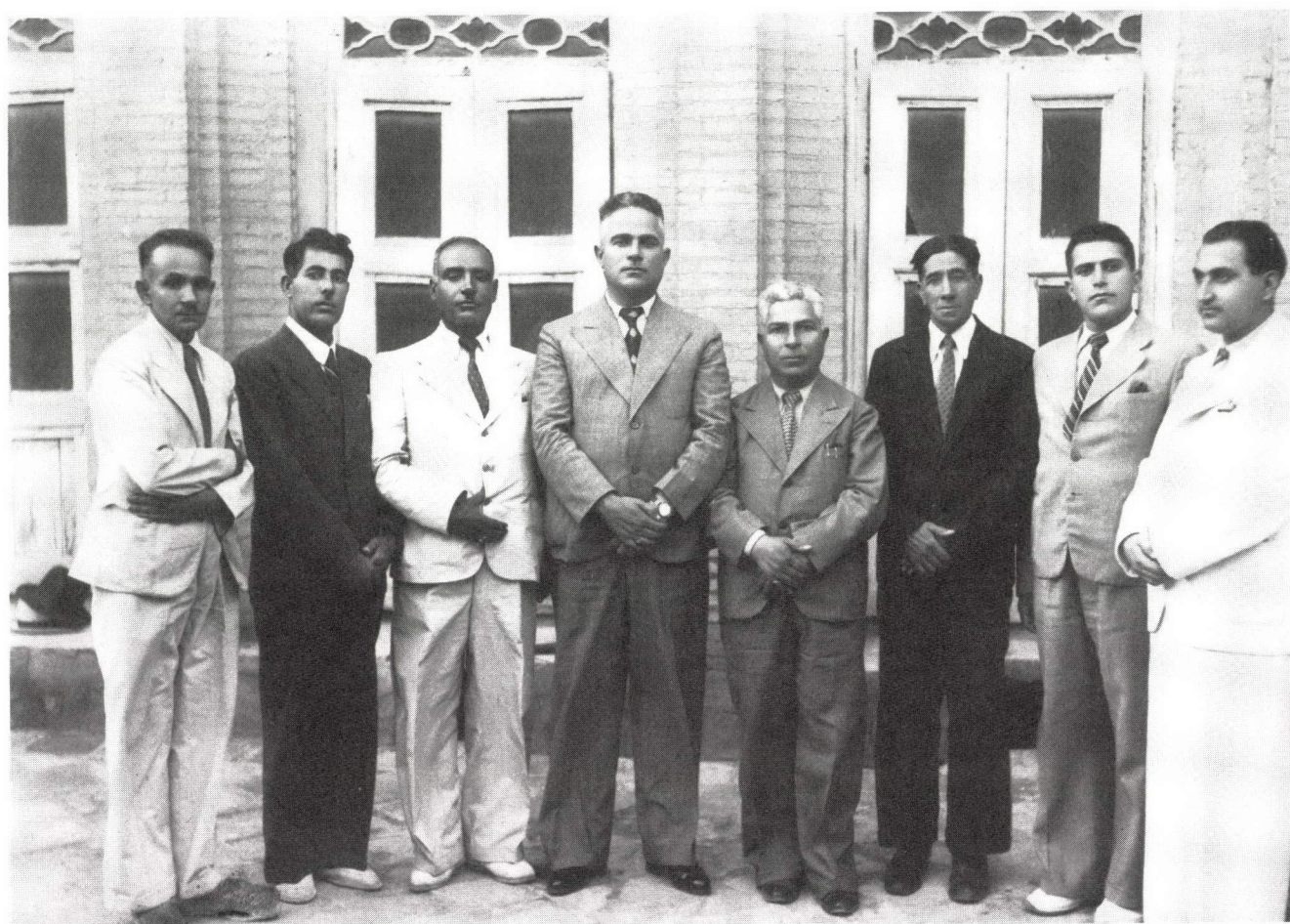


عذیب

شماره مسلسل ۶۹
زمستان ۱۹۹۹



محفل روحانی اهواز سال ۱۳۲۰ شمسی
از راست جنابان ابراهیم منصوری، منصور خاضع نعمت الله فرخزاد، محمد پرتوی،
ایادی امرالله جناب جلال خاضع، حسین حق جو، مذکوری وعبدالحسین شعاعی
فرستنده عکس جناب عنایت الله شعاعی

رو و پشت جلد این شماره عندلیب:

از جزوه توریستی تهیه شده توسط وزارت توریستی کشور اسرائیل،
شهرداری حیفا و دفتر توریستی حیفا اقتباس شده است.

عندليب

فصلنامهٔ محفل روحانی ملّی بهائیان کانادا
به زبان فارسی

شمارهٔ مسلسل ۶۹

سال هجدهم

زمستان ۱۵۵ بدیع
۱۳۷۷ شمسی
Winter 1999

‘Andalib

Association for Bahá'í Studies in Persian
P. O. Box 65600 Dundas ON L9H 6Y6

CANADA POST CANADIAN
PUBLICATION MAILSALES
PRODUCT AGREEMENT NO. 680400
RETURN POSTAGE GUARANTEED

حق چاپ محفوظ است
نقل مطالب با ذکر مأخذ مجاز است

در این شماره می خوانیم

تبلیغ امرالله وظیفه ای فردی است
تبلیغ مغناطیس تأیید، اسّ اساس، مدار
هر مشروع و مرجّح و مقدّم بر تمام
امور و اوّل تکلیف هر مؤمن است.
دکتر ایرج ایمن صفحه ۲۰

روح انسانی و نظریّه تکامل
در دیانت بهائی
هر فرد انسانی جلوه گاه قوانین کلیّه
عوالم غیب و شهود است که جریان
جمعی تکامل نوع انسان در وجود او
انعکاس یافته است.
دکتر بهروز ثابت صفحه ۶۵

آغاز هزاره سوم و طلیعه صلح جهانی
سخنی در باره قرنی که گذشت و
چشم داشتی از سالهائی که در پیش است
صفحه ۱۰

جواهر الاسرار
معرفی اثر قلم اعلیٰ که در جواب
سید یوسف سده ای نازل شده است
دکتر مهری افنان صفحه ۲۹

نگاهی به پنج کنز
تحقیقی در بیانات حضرت بهاءالله
که توسط نبیل زرنندی نقل شده است
ژیلا نیکوئی صفحه ۳۳

حقوق انسانی کودکان
قرارها و مقاوله نامه های بین المللی
مربوط به حقوق کودکان و نظر امر
بهائی در باره حفظ حقوق اطفال
پریوش سمندری صفحه ۲۳

انسان بی هویت
سرگذشت طفلی که وطن مادری اش او را
نمی پذیرد و زادگاهش او را نمی شناسد
پریوش سمندری صفحه ۵۳

تسجیل مجدد محفل ملی روسیه
در این روزهای سال آخر قرن بیستم
محفل روحانی ملی بهائیان فدراسیون
روسیه به عنوان سازمان مرکزی
جامعه بهائی پس از قریب هفتاد سال
مجدداً تسجیل گردید.
ترجمه نامه محفل روحانی ملی بهائیان
فدراسیون روسیه صفحه ۱۲

حضرت شوقی ربّانی
شعر لای لای عندلیب و شرح زندگانی
یگانه ولی امر بهائی بمناسبت سالروز
ولادت حضرت ولی امرالله
ابراهیم خلیلی صفحه ۱۵

نمونه نفوذ کلمه الله
کلمه الله یک تجلّی از تجلیات الهیه
و نمونه آن خانم منور ارباب است
دکتر منوچهر مفیدی صفحه ۵۱

جناب صدر الصدور
بررسی دو سند جالب در باره شرح تصدیق
جناب سید احمد صدرالعلمای همدانی
دکتر گیو خاوری صفحه ۳۷

نفحات ظهور حضرت بهاءالله
شمه ای از ترجمه فارسی جلد اوّل این
کتاب نوشته ادیب طاهرزاده ترجمه
دکتر باهر فرقانی صفحه ۵۹

ایادی امرالله دکتر رحمت مهاجر
به بهانه نشر ترجمه فارسی کتاب «دکتر
مهاجر»، جناب هوشمند فتح اعظم در
مقدمه این کتاب شمای رحمت را برای
خوانندگان تصویر می کند. صفحه ۴۱

آغاز سخن

با تقدیم درود بی پایان به ساحت قدس جمال ابهی^۱ شماره اول دوره جدید عندلیب را زمانی تقدیم یاران عزیز میکنیم که آخرین سال قرن اخیر هزاره دوم میلادی را روبروی خود داریم.

خوشبختانه در این قرن انوار که طلایه نویدی دل انگیز مبنی بر استقرار پایه های صلح در ابعادی متنوع و متفاوت بچشم می خورد و همبستگی ملل و دول برای وصول به این آرزوی دیرین انسان ها فزونی می یابد،

در این هنگام که ستون های فرسوده انظمه عتیق از قرب تولد نظم بدیع جهانی بلرزه درآمده و درحال فروریختن است و کره ارض خود را برای پذیرش نوزادی که موعود عصر ما است آماده می سازد،

در این حال که افکار مردم جهان به آهستگی ولی با انسجام متوجه حقوق و مزایای انسانی می گردد و تعصبات ملی که سالها باعث بروز جنگهای خانمانسوز شده و نتایج شوم آن که برای دهه ها بر کلیه جهات زندگانی مردم از لحاظ معنوی و اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی اثر گذارده در پرتو اشراق فجر موعود رنگ می بازد،

در این دوران که ملت های زجرکشیده جهان پس از قرن ها اسارت و بندگی متدرجاً شانه از زیر بار سنگین فشارهای استعماری و استثماراری خالی میکنند و بارقه آشتی و همزیستی مسالمت آمیز و عدالت از افق سیستم های متنوع سیاسی و اجتماعی عالم طلوع میکند،

و جامعه بهائی دراین میان با افکاری راسخ و متین با توجه به نیازمندی های بشر در جنبه های متنوع به مساعدت و یاری برخاسته است،

مجله عندلیب نیز سهم خود وظیفه روحانی و مطبوعاتی خود را در ارائه و اشاعه عقاید و نظرات امر بهائی در رابطه با امور مبتلی^۲ به جهان امروز ادامه خواهد داد و امیدوار است با پشتیبانی محفل مقدس روحانی ملی کانادا، استعانت فضلا و دانشمندان با نگارش و ارسال مقالات تحقیقی و ارزنده و قاطبه احتیای عزیز فارسی زبان در راهنمایی خادمان مؤسسه در این راه به موفقیتی شایان نائل گردد

اکنون که ادامه انتشار این مجله به عهده مؤسسه معارف بهائی واگذار شده لازم میدانم سپاس خود را به اعضاء محترم هیأت تحریریه که مدتی قریب هیجده سال با زحمات فراوان و امکانات قلیل این نشریه را تهیه کرده و در سطحی بین المللی منتشر نموده اند تقدیم دارد.

مؤسسه معارف بهائی

فهرست مندرجات عندليب شماره ٦٩

صفحه	صفحه	آغاز سخن
۳۳	۵	آثار مبارکه حضرت بهاء الله
۳۷	۷	الواح حضرت عبدالبهاء
۴۱	۹	گیوه های حضرت عبدالبهاء
۴۵	۱۰	آغاز هزاره سوم و طلیعه صلح جهانی
۴۹	۱۱	مژده، شعر از ژاله اصفهانی
۵۱	۱۲	تجدید تسجيل محفل روحانی مکی روسیه
۵۳	۱۴	لای لای، شعر از جناب عندلیب
۵۴	۱۵	حضرت شوقی ربّانی ولی امر بهائی، ابراهیم خلیلی
۵۵	۲۰	تبلیغ امرالله فریضه ای فردی است، دکتر ایرج ایمن
۵۹	۲۲	قرن بیست یکم از چه سالی شروع می شود؟
۶۴	۲۳	حقوق انسانی کودکان، پریوش سمندری
۶۵	۲۷	خشیه الله
۷۶	۲۸	دریای بخشش، شعر از حوروش رحمانی
۷۸	۲۹	جواهر الاسرار، معرفتی آثار مبارکه، دکتر مهری افنان
		نگاهی به پنچ کنز، ژایلا نیکنوی
		شرح تصدیق جناب صدرالصدور، دکتر گیو خاوری
		یادی از ایادی امرالله جناب دکتر رحمت مهاجر
		نگاهی به آثار جناب علی محمد ورقاء
		اشعار نوشته شده روی اشیاء و اماکن
		نمونه نفوذ کلمه الله، دکتر منوچهر مفیدی
		انسان بی هویت، پریوش سمندری
		اخبار ۷۷ سال پیش از این
		روژه از زبان شعرا
		نفحات ظهور حضرت بهاء الله
		افق ظهور، شعر از دکتر پرویز روحانی
		روح انسانی و نظریه تکامل در امر بهائی، دکتر بهروز ثابت
		اخبار بین المللی
		پیک عندلیب

مجله عنذليب
فصل نامهٔ محفل روحانی ملّی کانادا
سال هجدهم، شمارهٔ مسلسل ۶۹
زمستان ۱۵۵ بدیع ۱۳۷۷ شمسی ۱۹۹۹ میلادی
مؤسسهٔ معارف بهائی، دانداس انتاریو، کانادا
چاپ هیملتون، انتاریو، کانادا
شمارهٔ بین المللی مجله

Andalib
National Spiritual Assembly of the Bahá'ís of Canada
Volume 18, Issue # 69
Winter 155 B.E. AD.1999
Association for Bahá'í Studies in Persian, Dundas, Ontario, Canada
Printed in Hamilton, Ontario, Canada
ASSN

بنام دوست یکتا

ان شاء الله باید بعنایت رحمن ساقی خمر عرفان باشید که شاید نفوس میته از این خمر باقیه بحیوة ابدیه فائز شوند ندای الهی بشأنی مرتفع که جمیع امکان را احاطه فرموده معذک اکثری از نفوس ضعیفه در حجابات اوهام غافل و محتجت مانده اند قسم بآفتاب حقیقت که از اول فطرت بدیع تا حین چنین ندائی مرتفع نشده و معذک بهوی از اصغای آن ممنوع شده اند و بعضی بتأویل مشغول و از تصریح غافل و بعضی بفرع متمسک و از اصل محتجب لو کشف الغطاء لناحوا علی انفسهم الا انهم من المیتین امری که الیوم واجب و لازمست تبلیغ امرالله بوده و خواهد بود چنانچه در اکثری از الواح نازل شده باید آن جناب بکمال حکمت باین امر اکبر اعظم مشغول باشند و ضعفاً را از اوهام نفوسی که خود را از اهل علم میشمردند حفظ نمایند تا کلّ از معین استقامت کبری بیاشامند و باین مقام که ذروه علیا و غایه قصوی است فائز گردند اگر نفوسی در آن ارض یافت شوند و خالصاً لوجه الله در قرای اطراف به تبلیغ امرالله مشغول گردند بسیار محبوبست و لکن آن نفوس باید از فوارس میدان انقطاع باشند بشأنی که غیر حق را مفقود صرف شمردند و رایة انه لا اله الا هو را برکل بقاع مرتفع مشاهده نمایند لله حرکت نمایند و لله تکلم نمایند و فی الله مجاهد باشند و الی الله سائر ای عبد متوجه الی الوجه امر بسیار عظیم است و ماکرین با کمال مکر و خدعه در کمین باید نفوس را در کلّ احیان متذکر داشت که مبادا بوساوس انفس خبیثه از صراط احدیّه ممنوع شوند نسأل الله بان یوفقک فی کلّ الاحوال و یجعلک ناطقاً باسمه و ناظراً الی شطره و متحرکاً باذنه انه لهو المقتدر القدیر و الحمد لله ربّک و ربّ العالمین.

بنام خداوند یکتا

اسم جود ذکر شما را در ساحت اقدس معروض داشت لذا قلم اعلی از افق ابهی ترا ذکر می نماید که شاید کدورات عالم ملکی بنفحات کلک رحمانی زایل گردد ای امة الله اگر چه مصائب ارض از کلّ جهات روح را احاطه نموده ولكن اشراقات انوار وجه ظهور جمیع حوادث را از اثرهای کلیه منع فرموده اگر صاحب بصری مشاهده نماید و صاحب گوشی توجّه کند در جمیع اشیاء نضره فرح رحمانی مشاهده نماید و ندای قد جاء الفرح الاعظم استماع کند بحق متمسک باش و از دوش فارغ و آزاد حزنهای باین کلمه معدوم شود و امطار فرح از ابر بخشش رحمانی نازل گردد ان افرحی بذکری و کونی علی فرح مبین الحمد لله رب العالمین.

بنام خداوند عالم و دانا

محبوب عالمیان می فرماید ای بندگان اوّل امری که سبب ایمان و ایقان و تقدیس و تنزیهست توحید ذاتم بوده از اشباه و امثال هر نفسی باین مقام فائز شد او از موحدین لدی العرش مذکور است و اسمش درالواح الهی مسطور ان شاء الله بفضل رحمانی باین مقام فائز شوید و از این رَحِیق بیاشامید و چون قلب و جان از توجّه بما سوی الله پاک و مقدّس شد باید بانچه در الواح نازل است عامل شوید تا هیاکل عباد در ظاهر هم مقدّس و منزّه گردند این است مقامی که ظاهر عین باطن است و باطن عین ظاهر و این مقام محبوب بوده و دون آن مردود و اهل خود را از قبل مسجون تکبیر برسان

هوالله

ای یاران روحانی و اماء رحمان، این خاکدان فانی جفدان نادان را سزاوار و این گلخن ظلمانی طیور ترابی را لایق، ببلبل معانی را آشیان گلشن الهی است و مرغان اوج عزّت را لانه و مکان ملکوت رحمانی، بی خردان چون نظر به آرایش این عالم فانی نمایند گمان آسایش کنند و در آزمایش افتند، منجذب ظلّ و سایه گردند و از ذی ظلّ غافل مانند زیرا جهان ناسوت ظلّ زائل ملکوت است و عالم ارضی اثری از عالم آسمانی، سبحان الله شیفته قطره گردند و از دریای محیط بی بهره شوند و مشتاق ذره گردند و از شمس حقیقت بی نصیب مانند، دل به حیات دنیوی بندند و از زندگانی سرمدی بگذرند، به آب و گل پردازند و از جهان جان و دل غافل مانند، وصایا و تعالیم انسانیّه انسان را از شئون فانیّه بیزار کند و از جهان تاریک و تنک فرار دهد و به عالم انوار رساند، ملاحظه در جمیع طوائف و ملل و قبائل و دول نمائید که کلّ مانند موران در تحت اطباق تراب لانه و آشیانه نمایند و آذوقه اندوخته کنند بغتّه بارانی آید و سیلی برخیزد و خانه و لانه و آشیانه و آذوقه جمیع را ازمیدان برد و محو و نابود کند، این است مثل اهل دنیا چنان که واضح و آشکار ملاحظه می‌نمائید، ملاحظه در ایران و مجلسیان نمائید که در مدّتی قلیله چه طوفانی و چه انقلابی ظاهر و عیان شد با وجود این باز غافلان و جاهلان و بی خردان دل به این دنیا بندند به فکر کم و بیش افتند و، از اقبال به وجد و طرب آیند و از ادبار محزون و دلخون شوند *ألا انّهم فی خُسران مُبین، پس عاشقان جمال رحمان و مشتاقان انوار طلعت یزدان را لایق و سزاوار چنان است که در جمیع شئون از این خلق ممتاز باشند و محرم راز و نیاز گردند، جمیع کائنات را به ظلّ خویش آرند، در جهان دیگر پرواز کنند و در عالمی دیگر سیر و تماشا نمایند، آیات هدی گردند و ریایات ملأ اعلیٰ شوند، مرغان چمنستان حقیقت گردند و در گلستان وحدانیّت و احدیّت به ابداع الحان به تسبیح و تقدیس حیّ توانا پردازند و* علیکم البهاء الابهی! ع ع

اوست روشنائی یزدانی

ای یاران مهربان هرچند در کشور خاورید و ما در بوم روم و زمین باختر ولی
در بزم یگانگی یاور و یاریم و از بیگانگی بیزار، یکدیگر را به دیده دل
نگرانیم و آزاده از بند دگران، پرتو یزدان جوئیم و راه خداوند مهربان پوئیم و
جستجوی روی نیاکان کنیم، دانش و هوش خواهیم و بانگ سروش شنویم، آواز
آسمانی به گوش رسانیم و چون دریا به جوش آئیم و چون مرغ چمن به خروش،
و فریاد برآریم که ای دوستان یزدانی خورشید سپهر جاودانی درفشی از پرتو
یزدانی بر خاور و باختر زد و بر دشت و کهسار میغ بهاری بیدریغ ببارید و
باد اردیبهشت روی زمین را بهشت برین نمود و چمن آرایش از دادار آفرینش
یافت، هنگام بیداری است و سزاوار هوشیاری، آهنگ گلستان یزدان نمائید و
به آهنگ پارسی بسرائید، چون سرو آزاد در این جویبار ببالید و چون مرغان
شاخسار در گلشن و گلزار بنالید، چون ابر بگریید و چون گل بخندید و چون
نرگس دیده نگران بگشائید و چون بنفشه از باده مهر یار مهربان مست و
مدهوش گردید، خوان بخشایش است که گسترده در پهن دشت آفرینش است و
ابر دهش و پرستایش است که در پرورش و ریزش است، پس خداوند را
نیایش کنید که به چنین بخششی بهره مند شدید و در چنین انجمنی ارجمند
گشتید و در چنین بزمی سرمست و خورسند شدید، ساغری بدست گیرید و
باده هوش بنوشانید و هر مدهوشی را پر هوش نمائید، روز فیروزی است و
هنگام پرده سوزی و دم دم رخ افروزی. بنده درگاه روشنی جهان ع

گیوه های حضرت عبدالبهاء

یکی از یادگارهای گرانبهای دیدار تاریخی حضرت عبدالبهاء از شهر مونترئال (۳۰ آگست تا ۸ سپتامبر ۱۹۱۲) گیوه هائی است که هیکل مبارک در این سفر به پا داشتند. این گیوه ها در ساختمان حظيرة القدس ملّی کانادا داخل محظه ای شیشه ای در اطاق جلسات محفل ملّی نگاهداری می شود.

حضرت عبدالبهاء در پایان سفر مونترئال گیوه های خود را به خانم و آقای کینی (Kinney) از اجبای اولیه آمریکا مرحمت فرمودند و سالها بعد این اشیاء متبرکه به همت ایادی امرالله، امة البهاء روحیه خانم به محفل روحانی ملّی کانادا اهدا گردید.

عکس و مطلب از السا هدلی



آغاز هزاره سوم و طلیعه صلح جهانی

در باره اسلام که وجوه مشترک فراوان با آن داشت از سر تحقیق و انصاف بنگرند بره و مخالفت قیام کردند و اهل اسلام نیز سیره پیغمبر اکرم را که قبل از هر مقابله و مجادله مردم را به اسلام دعوت میفرمود فراموش کردند و فقط بقصد توسعه قدرت بادیگران روبرو شدند و از همان هزاره دوم هردو ملت حقیقت تعالیم الهی را فدای امتیازات دنیوی کردند.

متأسفانه این نابسامانی‌ها در تمام دوره هزاره دوم ادامه یافت. امروز عالم انسانی وارث آن سوء تفاهم‌ها و مخالفت‌ها است که اکنون بعلمت وسائل جدید ارتباط جمعی ابعاد جهانی یافته و همه ملت‌ها را بکام خود فرو برده است و در ابتدای هزاره سوم بشریت همچنان گرفتار مشکلات هزارساله‌ایست که در اوایل هزاره اول آغاز گردیده است.

بجای محبت و گذشت و تفاهم اساس اجتماع اکنون بر مبارزه و رقابت استوار شده و تعرض و تجاوز و زیاده‌طلبی خصلت مطلوب بحساب آمده است، خوی برتری خواهی که در واحد نخستین اجتماع یعنی خانواده انسانی و بر اساس تربیت روحانی ادیان مایه‌ای بس ضعیف دارد در تشکیلات مذهبی بسبب سوء تربیت بدست علمای ظاهرین رشد و توسعه‌ای عجیب یافت و در اجتماع امروز با آنکه بسیاری از جوامع مبانی مذهبی را بظاهر نفی نموده این خصلت ناپسند معارضه و تجاوز بحق دیگران جزء غرائز ثابت و فعال جامعه بشری در آمده و همواره در حال نمو و نمایش

دوری کامل رسیده، سوء تفاهم و استنباط نادرست از معارف عالیه ادیان و افکار فلسفی و عرفانی قلبها و دلها را از هم بریده و هر روز و هر دم بستگیها را کمتر و فاصله‌ها را زیاده‌تر کرده است.

هزاره دوم عصر مسیحی با انتهای این قرن پایان میرسد. در ابتدای هزاره اول، مسیحیت در جهان آنروز دوره مجهولیت را میگذراند و در وطن اصلی نیز مقهور جامعه‌ای بود که این نهضت الهی از آن برخاسته بود. در ابتدای هزاره دوم اسلام در حال شکوفائی فکری و فرهنگی بود اما مسیحیت رو بجانب قرون وسطی داشت و جامعه مسیحی در ورطه اسکولاستیک فرومیرفت. در شرق بجز دو جامعه مسیحی و اسلام دو جامعه متمدن دیگر نیز وجود داشت. ملت یهود و مردم شرق دور اولی بعلمت خشونت نابجای مسلمانان و مسیحیان مظلوم و مقهور و دومی بعلمت بعد مسافت و عدم ارتباط فرهنگی مجهول و مهجور و حالتی از افسانه و داستان داشت.

مسلمانان و مسیحیان اگرچه در ابتدا با یکدیگر مبادلات دوستانه داشتند متدرجاً بعلمت رقابت روابطشان بمسائل سیاسی محدود شد و رو در روی هم ایستادند. پیشوایان دینی مسیحی بجای آنکه

قرنی که عصر رسولی و عصر تکوین امر بهائی را بهم پیوند داده رو پایان است و به همراه آن هزاره دوم تقویم مسیحی نیز پایان می‌رسد. تقویمی که بظاهر با تقویم فرهنگ بشری بستگی ناگسستنی دارد. در این دو قرن اخیر است که بزرگترین وقایع روحانی، علمی و اجتماعی در عصر حیات انسانی ظاهر شده است.

امر الهی در این ایام با تجلی ظهورالله باشد جلال و اشراق جلوه نموده است. تاریخ این دو قرن یاد آور وقایع اصلی و بنیادی امر بهائی است. وقایعی که حاکی از ورود جامعه انسانی بدوره ارتباطات جهانی است در قرن اخیر اتفاق افتاده است. وسائل جدید ارتباطی و سرآمد همه آنها دستگاههای الکترونیکی سرحد زمان و مکان را درنوردیده و فاصله‌ها را از میان برداشته است. علوم بنیادی و تجربی دست اندر دست صحنه فضای عالم اجسام و میدان عالم ذرات را درهم شکسته و هر ناممکنی را آسان ساخته است.

مصیبت بار ترین پیش آمد هائی که هنوز یاد محنتها و صدمات آن که همچنان ادامه دارد و زخمی عمیق در قلوب جامعه انسانی باقی گذاشته نیز دست آورد این قرن است. روابط انسانی و معنوی به سرحد جدائی و

مژده

ژاله اصفهانی

زمان، شور و تکاپو آفرین است
هزاران راه نو، روی زمین است
و قرن آبستن نظمی نوین است
چه خرم روزگاران خواهد آمد

* ژاله اصفهانی شاعر معاصر،
مقیم انگلستان اکثر ایام عمرش را
ناخواسته در خارج از ایران
گذرانده است ولی هیچگاه از یاد و
فکر میهن فارغ نبوده است. آثار این
عشق به وطن را در اکثر اشعارش
بسهولت می توان دید. مضامینی که
انتخاب می کند، از قبیل گفتگویش
با ستاره قطبی و پرندگان مهاجر و
ده ها اثر دیگر نشان می دهد که او
احساس شاعرانه ای بسیار قوی دارد.
نکته جالب این است که با وجود
دوری از ایران و گرفتاریهای زیادی
که در زندگی تجربه کرده است
هیچگاه امیدش را از دست
نداده است. شعر بالا از کارهای
زیبای او است که نماینده روحی
امیدوار و مطمئن است و ضمناً
میتوان دید، پیام این شعر با اینکه
سراینده آن بهائی نیست تا چه اندازه
باعقاید بهائی هم آهنگی دارد.

زابر تیره باران خواهد آمد
چه باران، آبشاران خواهد آمد

بشوید خار و خس را از در و دشت
صفای سبزه زاران خواهد آمد
به کام تشنگان پر تکاپو
زالال چشمه ساران خواهد آمد

مزن فریاد ای مرغ شباهنگ
چه سود از نغمه گر دل را کند تنگ؟
سحرگاهان به گلزار شکوفان
پرستوی بهاران خواهد آمد

کبوتر نامه زرین به منقار
ز اوج کوهساران خواهد آمد

غم هجران نماند جاودانه
نوید وصل یاران خواهد آمد

ز پای تپه تقدیر برخیز
فراز قله با تندر در آمیز
که بر این دشت خواب آلود خاموش
هیاهوی سواران خواهد آمد

تلاش آنکه در ره جان فدا کرد
بیاد رهسپاران خواهد آمد

نخستین پرتو صبح طلایی
سوی شب زنده داران خواهد آمد

است و بسیاری از خصوصیات
طبیعی چون نژاد و وطن و آداب
ملی که بعثت تنوع مانند گلهای
رنگارنگ نمودار آرایش عالم وجود
است وسیله اختلاف و سوء تفاهم و
دشمنی قرار گرفته و میگیرد.

اینک که پایان هزاره دوم رسیده ایم
بنا بوعود الهیه طلائع تحقق بلوغ
عالم انسانی ظاهر شده و بر زیربنای
فرهنگ متزلزل عصر قدیم که بعثت
سرشت ویرانگرش در حال نابودی و
انحلال است عصر جدیدی آغاز
میشود که مبانی تعالیم آن وحدت
عالم انسانی و وحدت اساس و
حقیقت ادیان است و تمدن حقیقی
انسانی چه از گذشته ها و چه امروز
را قدر می شناسد و تحسین و تأیید
میکند و مقدر است که اساس داد
و دهش را در جهان سر و سامان
بخشد.

قرن اخیر این هزاره از خصوصیات
زیادی برخوردار است، بزرگترین
ترقیات و توفیقات علمی در این
قرن حاصل شده، زشت ترین فجایع
اجتماعی و انسانی، جنگها و
آزارهای سیاسی و نژادی در این قرن
اتفاق افتاده و پست ترین انحطاطات
اخلاقی در این قرن متداول شده است.
اینک در ابتدای هزاره سوم اگر چه
هنوز مشکلات جهان باقی است اما
با ظهور جمال اقدس ابهی کور
جدیدی آغاز شده و دور بلوغ و
کمال عالم انسانی رخ گشوده و
مصدق وعده حضرت نقطه اولی در
کتاب بیان که «... ظهور او مبدأ
خلق کینونیات است در ذر افنده
بعد از تمامیت ذر اجساد ...»
تحقق یافته است.

تسجيل مجدد محفل روحانی ملی روسیه

ای قوی قدیر دست تضرع به بارگاه قدست مرتفع
امنای امرت را مایوس مفرما و السن کائنات
به ذکر بدایع قدرتت ناطق وراثت امرت را بیش از
پیش مدد بخش. جمعی از ظهور خفیات امرت و
بروز لطائف حکمتت واله و حیرانند، مصداق
وعود منصوصه کتاب اقدست را بر عالمیان
ظاهر و آشکار کن ... عمود دیوان عدل اعظمت
را باصبع اقتدار بلند نما و امم و قبائل
متنازعه را در ظلّ ظلیلش درآور. نقاب از وجه
ناموس اقدست بیفکن و بر فراز کرم الهی در
ارض میعاد سراپرده وحدت عالم انسانی منصوب
ساز. نهر دافق آئین نازنین را از قلّه شاهقش
جاری نما و حیات جدید بر عالم و عالمیان
مبذول کن ... حزب جائر را از شمال وهم بیمین
یقین بکشان و بر زخم دل آن ستمدیدگان برحمت
کبرایت مرهم نه، مدینه عشق را شور و نشوری
جدید عطا کن و اقالیم مجاوره را از چنگ آن
قوم پر لوم نجات بخش. وراثت امرت را از
تحدیدات ملکیه و شئونات آفاقیه و ظهورات
ناسوتیه کونیه پاک و منزّه نما و خلعت عزّ
قدسی بهریک بیوشان. از قید عسرت نجات بخش
و باب رخا بر وجه منادیان امر بها بگشا ...
توئی مجیر توئی دستگیر توئی مقتدر و توانا.»
بنده آستانش شوقی

و اینک ظهور آمال مقدّسش را اهل بهاء و بخصوص
هموطنان جمال ابهی با چشم سر چنین مشاهده
می نمایند:

ترجمه معروضه مورخ ۱۱ ژانویه ۱۹۹۹ محفل روحانی ملی
بہائیان فدراسیون روسیه به ساحت بیت العدل اعظم الهی:

در سال ۱۹۲۳ زمانی که انقلاب افسار گسیخته
کمونیستی، امپراطوری قرون و اعصار روسیه را به دیار
عدم فرستاد و پس از آن به سرکوب هر گروه و هر عقیده
و مرامی که در مقابل فرضیه دیکتاتوری پرولتاریا و
عقیده لامذهبی سر تعظیم فرود نیاورد پرداخت و در
این راستا تشکیلات وسیع روحانی و الهی بهائی را در
سرتاسر کشور اتحاد جماهیر شوروی ممنوع ساخت و
افراد احباء را در بازداشتگاههای مخوف شکنجه کرد،
بعضی را مقتول ساخت و برخی را به زندانهای
مادام العمر محکوم نمود، خانواده ها را به اسیری به
سیبری فرستاد، اموال و املاک و مشرق الاذکار جامعه
بهائی را مصادره و تصاحب کرد و دار و ندار بهائیان
را غارت و چپاول نمود، هیچکس را گمان آن نبود که
آئین نازنین مجدداً در آن دیار پای گیرد و شجر امر
بهائی از نو شاخه آرد و به برگ و گل و میوه آراسته
گردد.

این فقط ولی امر محبوب بود که صراحتاً در دستخط
مبارک خطاب به ایادی امرالله جناب علی اکبر فروتن
فرمود:

« ... یار معنوی از مشاغل حالیه ملول و افسرده
مگردید ... آنچه باقی و پاینده است تأسیسات
یاران آن سرزمین است. صبر و تحمل لازم، انّه
مؤید الضّعفاء بشدید القوی و ناصر الاوداء
بملائکة قدسه من ملکوتہ الابهی. حال عجاله در
خطه ایران به خدمات امریه مشغول گردید.
امیدوارم در مستقبل ایام در ممالک روسیه
به خدمات باهره جلیله مفتخر شوید.»

بنده آستانش شوقی

و در مناجات صادره از یراعه ملهمش چنین راز و نیاز نمود:

در متابعت از تعالیم امری و حفظ مصالح جامعه که در آثار و مسوده نظامنامه محفل مندرج است مصر بودند و مایل بودند تمام نکاتی که مربوط به رابطه اداری بین مؤسسات امری و اختیارات محفل ملی و جریان انتخابات است در اسناد مربوطه باقی بماند.

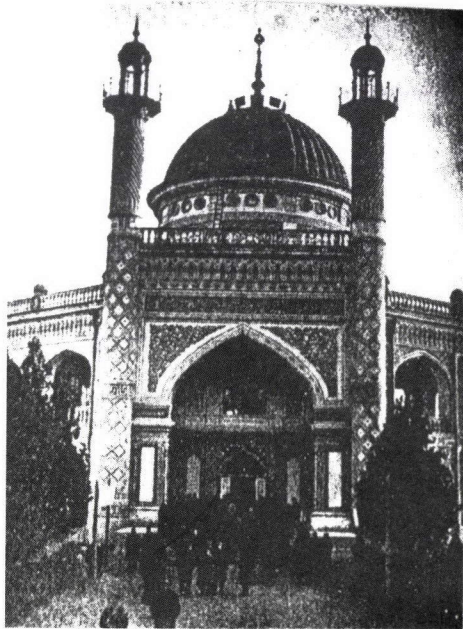
ترجمه دقیق نسخه نهائی نظامنامه به محض اینکه حاضر شود تقدیم خواهد شد.

بدین ترتیب همگی با خاطری آسوده و آزاد از گرفتاریهای متمادی و وقت گیر نظر به آینده داریم و با قلبی آکنده از امید همه قوای خود را وقف اجرا و انجام اهداف نقشه چهارساله مینمائیم.

محفل روحانی ملی سپاس خود را به ساحت بیت العدل اعظم الهی و دارالتبلیغ بین المللی بخاطر پشتیبانی، تشجیع، راهنمایی و همچنین ادعیه خالصانه آن ذوات نورانیه که ما را به چنین فتح و ظفری رهنمون شدند تقدیم میداریم.

با تقدیم تحیات مشتاقانه و در خدمت امر جمال ابهی^۱

محفل روحانی ملی بهائیان روسیه



مشرق الاذکار عشق آباد که اوّل مصادره گردید و سپس به علت زلزله آسیب دید و بعداً تخریب شد

در نهایت سرور خبر موفقیت آمیز ثبت و تسجیل مجدد رسمی محفل روحانی ملی بهائیان روسیه را به عنوان «سازمان دینی با مرکزیت واحد» به موجب قانون جدید این کشور به عرض معهد اعلی^۱ می‌رساند:

تشریفات کوتاه تسلیم اسناد مربوطه روز گذشته در وزارت داگستری در شهر مسکو با حضور پنج نفر از نمایندگان دولت فدرال، رئیس یکی از ادارات وزارت دادگستری، آقای ولادیمیر ایوانویچ توماروفسکی، رئیس اداره ثبت سازمان‌های مذهبی آقای آلكساندر ایلچ کودیاریوتسف، رئیس اداره همکاری با سازمان‌های مذهبی در دفتر ریاست جمهوری آقای آندرنی اسکاروویچ پروتوپوف و دو نفر از نمایندگان جامعه بهائی آقای سرگئی پوسلسکی و خانم نانسی اکرمین باتفاق وکیل دعاوی آقای رشید یانگولوف برگزار گردید.

آقای توماروفسکی پس از تسلیم اسناد مربوطه اظهار داشت که با توجه به تعالیم بدیع و هم‌آهنگ با زمان در امر بهائی وی همواره خود را بهائی می‌دانسته است و امیدوار است که انتشار چنین تعالیمی به رفاه و سعادت جامعه در این کشور مساعدت نماید.

عنوان «سازمان مذهبی با مرکزیت واحد» که به وسیله قانون جدید به ما داده شده این محفل را قادر می‌سازد به عنوان یک شخصیت حقوقی جامعه بهائی را اداره و توسعه داده و دیانت بهائی را اعلام و تبلیغ و آثار خود را طبع و نشر نموده و اموال و مستغلات تملک کند و از معافیت مالیاتی استفاده برد. بعلاوه موقعیت محفل ملی در ثبت و تسجیل محافل روحانی محلی در سراسر سرزمین‌های فدراسیون روسیه فقط با اثبات وابستگی به سازمان مرکزی، تسهیلات فراوانی فراهم کرده است. امید است که این جریان اشکالات فراوان قبلی مربوط به قوانین و سازمان‌های محلی را که بارها موجب تأخیر در ثبت محافل محلی شده است برطرف سازد.

برای جلب موافقت مقررات اداری وزارتخانه لازم شد که تغییراتی در مضمون اسناد داده شود. بهرحال نام رسمی جامعه پیروان امر بهائی و مقام عالی امور اداری سازمان «محفل روحانی ملی» مورد موافقت قرار گرفت. مقامات وزارتخانه در حذف مواد مندرج در نظامنامه که با قوانین جاری تطبیق نمی‌نماید مانند مشخصه روحانی انتخابات بهائی و تعهد روحانی اعضاء محفل

به مناسبت سالروز مولود غصن ممتاز بها حضرت ولیّ امرالله

اشعار زیر را عندلیب شاعر بهائی در سنه ۱۳۱۵ هجری قمری پس از تولّد
حضرت ولیّ محبوب امرالله سروده است.

ماه تابان لای لای روح روان لای لای
هستی به گاهواره مانند ماهپاره
خفته میان مهدی مهدی نمای مهدی
جامی دهد بدست از باده الستت
کرده طلوع و اشراق خورشید عهد و میثاق
حقّ ظاهراست و مشهود حقّی که بوده معهود
ذرات جمله مستند مست می الستند
ای کودک ملک خوسیمین بر و سمن بو
از عنصر بهائی زآب و گل خدائی
موجی زبهر جودی سبط شه جودی
در گلشن محبت هستی گل حقیقت
جانپوری و دلبنده لب تو چون قند
چشم از رخ تو پر نور چشم بد از رخت دور
آب و گلت سرشته از عنصر فرشته
باشی همیشه گویا در ذکر شاه ابهی
جز ذکر کردگارت هرگز مباد کارت

آرام جان لای لای شیرین زبان لای لای
طفلی و شیرخواره شکر دهان لای لای
از جام عهد شهدی کن نوش جان لای لای
سازد زیاده مست شاه امکان لای لای
روشن شده است آفاق در این زمان لای لای
بدخواه اوست مردود این را بدان لای لای
در بزم جان نشستند شادی و خندان لای لای
کی می شوی سخنگو چون بلبلان لای لای
زافنان کبریائی شوشادمان لای لای
در محفل شهودی شمع تابان لای لای
در آسمان رفعت نجم رخشان لای لای
حفظت کند خداوند از هر زبان لای لای
سوی تو میدود حور دامن کشان لای لای
در جبهات نوشته خط آیمان لای لای
گردد بدست احیا پیر و جوان لای لای
بادا همیشه یارت سرّ سبحان لای لای

به مناسبت سالروز ولادت حضرت ولی امرالله

حضرت شوقی ربّانی یگانه ولیّ امر بهائی

ابراهیم خلیلی

حضرت شوقی افندی ربّانی در تاریخ ۲۷ رمضان ۱۳۱۴ هجری قمری مطابق با اول مارچ ۱۸۹۷ میلادی در خانه مشهور به بیت عبدالله پاشا در شهر عکا در کشور فلسطین (اسرائیل فعلی) متولد گردیدند. نام مبارکشان را حضرت عبدالبهاء انتخاب فرموده و بنام نامی شوقی نامیده شدند ولی از همان ابتدا هیکل مبارک مرکز میثاق به افراد عائله و یاران الهی دستور فرمودند که همواره آن حضرت را «شوقی افندی» خطاب نمایند.

در سال ۱۹۱۹ حضرت شوقی افندی در معیت جناب دکتر لطف‌الله حکیم باروپا حرکت و بدستور حضرت عبدالبهاء بدو برای استراحت و معالجه به فرانسه وارد و در آسایشگاه نویلی Neovily در نزدیکی پاریس اقامت و پس از دوماه به جانب انگلستان برای ادامه تحصیلات حرکت فرمودند.

دوستان نزدیک هیکل مبارک در انگلیس عبارت بودند از جناب دکتر اسلمونت و خانم لیدی بلامفید (ستاره خانم) و جناب ضیاءالله اصغر زاده، حضرتشان در عین حال که بطور جدی درسهای خود را دنبال می‌کردند بحضور فعال در جامعه بهائی نیز ادامه دادند و در خدمات

امریه بسیار جدی و سهیم بودند. تنودور پول مراجعه کردند. ایشان در محل تحصیل مبارک در دانشکده دفترشان نبودند ولی هیکل مبارک بالیول Balliol دانشگاه آکسفورد که در کنار میز کار آقای پول بود. هرچند در برنامه دروس مبارک ایستاده بودند چشمشان به تلگراف و مواد مختلفه متعدده بود ولی در تلگراف به نام حضرت عبدالبهاء حضرتشان بیشتر توجه باکمال زبان می‌افتد و بلافاصله حالشان منقلب انگلیسی داشتند باین اشتیاق که شده روی مبل می‌افتند. در این بین بتوانند در ترجمه آثار و الواح آقای تنودور پول وارد اطاق شده و مبارک در حضور حضرت عبدالبهاء متوجه هیکل مبارک و حال ایشان می‌گردد لذا فوراً با یکی از احتای خدماتی انجام دهند.

صعود حضرت عبدالبهاء
ایشان بستمی نموده و به همشیره
محلّ ارسال دریافت مراسلات ارض ایشان روح‌انگیز خانم که در آنوقت اقدس بود و حضرت غصن ممتاز در لندن مشغول تحصیل بوده‌اند هروقت به لندن تشریف می‌بردند بآن جریان را اطلاع می‌دهند و ایشان آدرس مراجعه کرده مراسلات همراه ستاره خانم (لیدی بلامفیلد) خودشان را دریافت می‌فرمودند. بر بالین مبارک آمده و جناب دکتر در ۲۹ نوامبر ۱۹۲۱ تلگرافی باین اسلمونت نیز بآنان ملحق می‌شوند شرح از ارض اقدس مخابره شد. تا هرقدر ممکن است موجبات تسلی حضرت عبدالبهاء بملکوت ابهی خاطر هیکل مبارک را فراهم آورند. صعود فرمودند. یاران را خبر هیکل مبارک در تاریخ ۱۶ دسامبر ۱۹۲۱ ورقه علیا. همراه همشیره و ستاره خانم

جناب تنودورپل بوسائل مختلف این با کشتی به جانب مصر حرکت و از خبر وحشت انگیز را بااطلاع احباء آنجا بوسیله راه آهن به حیفا عزیمت رسانید ولی فقط به حضرت و روز ۲۹ دسامبر ۱۹۲۱ باین شهر ولی‌امرالله اطلاع داد که برایشان وارد شدند.

تلگرافی رسیده‌است و هیکل مبارک پس از چند روز الواح مقدسه روز بعد از آکسفورد عازم لندن شدند وصایای حضرت مولی الوری که در و برای دریافت تلگراف بدفتر آقای پاکت سر بسته بنام حضرت شوقی

افندی بود در جمع عائله مبارکه و جمعی از دوستان و یاران الهی مفتوح و تلاوت گردید و انتصاب حضرتشان بسمت های ولی امرالله، غصن ممتاز، آیت الله، مبین آیات، مرجع جمیع اغصان و افنان و ایادی امرالله و احباء الله و رئیس بیت العدل اعظم الهی معلوم گردید و طی تلگرافی به سراسر جهان بهائی بوسیله حضرت ورقه مبارکه علیا ابلاغ شد.

اولین توقیع مبارک خطاب به احبای عزیز و ستمدیده ایران شرفصدور یافت و ضمن آن وجود عزیزشان در شرکت یاران مهد امرالله در اندوه و احزان حاصله از صعود هیکل انور مرکز میثاق جمالقدم جل ذکره الاعظم خود را سهیم دانسته و آنان را به ثبوت و رسوخ در امرالله هدایت و متذکر فرمودند. سپس پیام دیگری به احبای آمریکا ارسال و از ثبوت و استقامت آنان تمجید و خود را شریک آنان در جمیع امور و خدمات اعلام فرمودند.

در آغاز کار هیکل مبارک خود را مواجه با مسائلی در جوامع بهائی شرق و غرب دیدند که لازم بود قبل از هرچیز تصمیمات سریع و قاطع در باره آنها اتخاذ فرمایند. بعضی تشکیلات امریه در شرق و غرب وجود داشت که هرکدام با نام خاص و وظائف مخصوص خدماتی را عهده دار بوده و انجام می دادند. فی المثل در انگلیس (شورای بهائی) در برمه (شورای مرکزی) در آمریکا هیأت مشرق الاذکار در ایران محفل مرکزی که یک محفل ممتاز بود و مسؤولیت اداره امور احبای ایران ،

قفقاز و ترکستان را بعهده داشت تشکیل شده بود که این روش شایسته امر مبارک نبود لذا طبق دستور مبارک مؤسسات موجوده بنام محافل روحانیه نامیده شد.

ایادی عزیز امرالله امه البهاء روحیه خانم اقدامات حضرت شوقی ربّانی را در چهار موضوع کلی خلاصه فرموده اند:

۱ - ترجمه - شامل آثار مبارکه و غیر آن از جمله تاریخ نبیل.

۲ - صدورتواقیع مبارکه که بسیاری از آنها در آغاز هر سال بهائی نازل گردیده.

۳ - ارتفاع ابنیه مبارکه - تزئین اماکن متبرکه در مرکز جهانی و تأسیس مشارق اذکار و حظائر قدس محلی و ملی و غیر آن در سراسر جهان.

۴ - از همه مهمتر سوق افکار و تمرکز قوای یاران بسوی اهداف سامیه الهیه و حقایق مودعه در تعالیم رحمانیه ...

هیکل مبارک برای خدمات و فعالیتهای احبای الهی و جامعه جهانی بهائی اهداف ثلاثه ذیل را مقرر داشتند.

* تأسیس ارکان و دعائم نظم اداری بهائی که مبشر نظم بدیع جهان آرای الهی خواهد بود.

* اثبات استقلال و رسمیت آئین یزدانی.

* اتساع نطاق امرالله و تزئید عدد مقبلین.

هرگاه عکس های کوه کرمل در زمان قبل از ولایت حضرت ولی امرالله ملاحظه گردد توجه خواهد شد که کوه کرمل سنگلاخی بیش نبوده که

در محلّ خاصّ از این کوه باشاره مبارک جمالقدم هیکل اقدس مرکز میثاق در بحبوحه بلایا و مشکلاتی که از جانب دشمنان داخلی و خارجی امر مهاجم بود قطعه زمینی خریداری فرموده و شش اطاق یا زیرزمین در آن زمین بنا فرمودند که همین ساختمان مختصر نقطه اصلیه بناهای آینده مرکز جهانی امرالله گردیده و کوه کرمل مقدس ترین زمین و آبادترین و مهم ترین کوه جهان شود اینست تأسیساتی که حضرت ولی امرالله در این کوه خدا و مدینه محصنه عکا بوجود آورده اند.

اول - مقام مقدس اعلی: حضرت ولی امرالله برای تأسیس این مرکز جهانی نقشه خاص ابلاغ فرمودند اراضی لازمه را طبق احتیاجات حال و آینده امرالله تا آنجا که ممکن گردید خریداری فرمودند. ساختمان بنا را از شش اطاق به نه اطاق که اراده حضرت عبدالهاء بود در مقام اعلی انجام دادند و ساختمان اصلی مقام و گنبد طلائی آن را در کمال زیبایی و استحکام بپایان رسانیدند که بعنوان عروس کرمل شناخته شد.

دوم - حدائق حول مقام اعلی: هیکل مبارک حدائق حول مقام اعلی را توسعه فراوان بخشیدند که از حیث طراحی و زیبایی بصورت یکی از بهترین حدائق جهان در آمد و رمس مطهر حضرت ورقه مبارکه علیا و رمسین اطهرین حضرت غصن الله الاطهر و والده مکرّمه

حضرت عبدالبهاء به کوه کرمل انتقال فرموده و اراضی حول مقام حضرت ورقه مبارکه علیا را به تأسیسات آینده امرالله اختصاص دادند.

سوم - دارالآثار بهائی:

اولین تأسیسی که در زمان هیکل مبارک در حول مقام حضرت ورقه علیا بنا گردید دارالآثار بهائی است. حضرت ولی امرالله ساختمان این ابنیه را در حول قوس مقرر فرمودند که در رأس کرمل جلوه گر خواهد شد. ساختمان مرکز جهانی امرالله نیز پس از صعود حضرتشان بامر ساحت اقدس بیت العدل اعظم الهی بنیان گردید و بقیه ساختمانها که عبارت است از، کتابخانه بین المللی، دارالتبلیغ بین المللی، توسعه دارالآثار و مرکز مطالعه نصوص و الواح طبق برنامه مرکز جهانی در حال ساختمان می باشد.

چهارم - بهجی:

در عگا قصر بهجی که سالها در اختیار ناقضین بود به تصرف امرالله در آمد و به بهترین وجه تعمیر و تزئین گردید و روضه مبارکه و حدائق مربوطه باحسن وجه ساخته شد و اماکن متبرکه دیگر نیز بتدریج به تصرف امر آمده و پس از تعمیرات و تزئینات لازم برای زیارت یاران الهی آماده گردید و ضمناً اراضی لازم برای مشرق الاذکار ارض اقدس خریداری شد.

پنجم - جمع آوری آثار متبرکه: اشیاء متبرکه که باقداام هیکل مبارک جمع آوری و در دو محل

جداگانه در حیفا نگهداری می شد با توجه باراده مبارک پس از صعودشان تحت نظر حضرت امة البهاء روحیه خانم ایادی امرالله در ساختمان دارالآثار قرار گرفت.

ششم - تشکیل شورای بین المللی بهائی: شورای بین المللی بهائی که نطفه بیت العدل اعظم الهی نامیده شد بدستور مبارک تأسیس و اعضای آن توسط حضرتشان منصوب گردیدند. این شورای جدید عهده دار انجام سه وظیفه گردید. اول آنکه با اولیای حکومت اسرائیل ایجاد روابط نماید. دوم آنکه هیکل مبارک را در ایفای وظائف مربوط به ارتفاع مقام مقدس اعلی کمک و مساعدت کند. سوم آنکه با اولیای امور دولت اسرائیل در باب مسائل مربوط به احوال شخصیه داخل مذاکره شود.

پس از صعود هیکل مبارک این شورا به انجام وظائف خود تحت نظر هیأت ایادی ارض اقدس ادامه داد و در رضوان سال ۱۹۶۱ در پایان سال هشتم از نقشه دهساله بطوری که حضرت ولی امرالله پیش بینی فرموده بودند اعضای آن از طرف محافل روحانیه ملیه در سرتاسرجهان انتخاب گردیدند.

این هیأت پس از تشکیل بیت العدل اعظم الهی منحل گردید.

هفتم - انتصاب حضرات ایادی امرالله یکی دیگر از اقدامات مهمه هیکل مبارک حضرت ولی امرالله که بر طبق تعلیمات صادره از قلم مبارک حضرت مولی الوری جلت عنایت انجام گردیده انتصاب جمعی از یاران برگزیده امرالله به مقام

شامخ ایادی امرالله است. این انتصاب در سه مرحله و گروه بشرح ذیل بعمل آمده است: گروه اول در تاریخ ۲۴ دسامبر ۱۹۵۱ دوازده نفر.

گروه دوم در تاریخ ۲۹ فبرواری ۱۹۵۲ به تعداد هفت نفر. گروه سوم: در تاریخ اکتبر ۱۹۵۷ تعداد هشت نفر.

از این ۲۷ نفر در زمان حیات هیکل مبارک حضرت ولی امرالله پنج نفر بملکوت ابهی صعود نمودند لذا بجای آنها نفوس دیگری منصوب گردیدند.

هشتم - انتشار مجله عالم بهائی: حضرت ولی امرالله برای ثبت اهم وقایع امری در جهان بهائی دستور تهیه، تدوین، چاپ و نشر مجله جلیله عالم بهائی را صادر فرموده و خود در طبع و نشر آن نظارت فرمودند. این نشریه که از لحاظ بین المللی نهایت اهمیت را حائز است تا کنون بکار خود ادامه داده و اینک نیز در تحت نظارت معهد اعلی، بیت العدل اعظم الهی تهیه و منتشر میشود.

آثار مبارکه حضرت ولی امرالله ۱ - کتاب نظم بدیع حضرت بهاء الله

۲ - دوره اعلای نظم بدیع حضرت بهاء الله

۳ - آمریکا و صلح اعظم

۴ - دور بهائی

۵ - جلوه مدنیت بهائی

۶ - ظهور عدل الهی

۷ - قد ظهر يوم الميعاد (روز

موعود فرا رسید)

۸ - گاد پاسز بای (کتاب مبارک قرن بدیع)

۹ - توقیع منیع نوروز ۱۰۰

۱۰ - توقیع منیع نوروز ۱۰۵

۱۱ - توقیع منیع نوروز ۱۱۳

ضمناً توقیعات و الواح مقدسه بشماري نیز از قلم مبارک باعزاز احبای شرق و غرب و افراد احبا و محافل روحانیة ملّی و محلی نازل شده که احصاء آنها از امکان این مختصر خارج است. ولی هیکل مبارک در آنها تبینات مبارکه الهیة خویش را در باره کلیة مسائل امری بقلم آورده اند.

ترجمه های حضرت ولی امرالله

۱ - ترجمه بیش از یک سوم کتاب مستطاب اقدس به انگلیسی

۲ - ترجمه کتاب مستطاب ایقان به انگلیسی

۳ - ترجمه تاریخ نبیل به انگلیسی و حاشیه آن به انگلیسی و فرانسه

۴ - ترجمه منتخبات آثار حضرت بهاء الله به انگلیسی

۵ - ترجمه کلمات مبارکه مکنونه

۶ - ترجمه بعضی مناجاتها و ادعیة مبارکه حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء

۷ - ترجمه لوح مبارک ابن ذنب

۸ - ترجمه لوح حضرت عبدالبهاء خطاب به دکتر فورل.

مدون کردن اهداف آینده امرالله هیکل مبارک اهداف آتیة مجهودات امری را به شرح ذیل تدوین فرمودند:

۱ - اعظم هدف، تأسیس دیوان عدل الهی است.

۲ - رهائی شریعت ربّانی از تضییقات و تعصبات مذهبی.

۳ - تمهید مقدمات برای استقلال و رسمیت عمومی این امر مقدس

۴ - تحقق نظم بدیع جهان آرای الهی در بسیط غربا

۵ - تهیه نقشه های وسیعة متتابعه که طبق فرمان سالار جند هدی باید جمیع اقطار و اشطار و جزایر کره ارض را بنور ایمان منور و در ظلّ کلمه محیطه اش وارد سازد.

۶ - استخلاص بیت اعظم الهی در مدینه بغداد که بموجب نصّ کتاب اقدس محلّ زیارت و طواف اهل بهاء را کبینه سفینه حمرا مقرر گردیده.

۷ - بنیان مشارق الاذکار عالم بهائی که باید بنام مقدس حضرت بهاء الله تأسیس گردد.

۸ - تدوین حدود و احکام کتاب اقدس امّ الکتاب دور بهائی و اشاعة و انتشار آن در بین ملل و نحل عالم.

۹ - اتخاذ تمهیدات اولیه برای تشکیل محاکم بهائی به منظور تنفیذ سنن و احکام ربّانیه.

۱۵ - ثبوت و رسوخ در مقابل مقاومت و مهاجمه پیشوایان و رؤسای ادیان که هنوز از عظمت امر غافل و از سیطره و اقتدار آن ذاهلند.

قسمتی از این اهداف در زمان هیکل مبارک و قسمتی دیگر در دوران بیت العدل اعظم الهی تحقق یافته و ان شاء الله بقیه نیز بموقع خود متحقق خواهد شد.

مراحل پیشرفت امر الهی

حضرت ولی امرالله مراحل پیشرفت امر الهی را در یک مورد طیّ ده مرحله و در مورد دیگر ترقی و پیشرفت امر بهائی را از بعثت حضرت اعلیٰ تا استقرار مدنیّت الهی در کره ارض در هفت مرحله و در توقیع دیگر دور حضرت بهاء الله را در سه عصر و هر عصر را در عهود متعدّد بیان فرموده اند.

اوّل - پیشرفت امر الهی:

۱ - از ظهور حضرت آدم تا بعثت حضرت اعلیٰ

۲ - از بعثت تا شهادت حضرت ربّ اعلیٰ

۳ - از شهادت حضرت باب تا اظهار امر خفی حضرت بهاء الله

۴ - از اظهار امر خفی تا رضوان سنه ۱۹ بدیع

۵ - از اظهار امر علنی در بغداد تا ایّام ادرنه

۶ - از اعلان عمومی امر در ادرنه تا دوران سجن اعظم

۷ - دوره میثاق تا صعود حضرت عبدالبهاء

۸ - آغاز دور ولایت تاشروع نقشه دهساله

۹ - دوران نقشه جهاد اکبر دهساله تا جشنهای صدمین سال اظهار امر جمال قدم در بغداد

۱۰ - از استقرار بیت العدل اعظم الهی تا استقرار مدنیّت الهی در کره ارض

دوم - مراحل سیر و ترقی امر بهائی

۱ - مرحله مجهولیت که بسیاری از نقاط جهان از ظهور امر الهی بی اطلاع بودند.

۲ - مرحله مقهوریت که حتّی هم

اکنون نیز در بعضی از تقاطع جهان امر الهی در این مرحله باقی است.

۳ - مرحله انفصال که امر الهی از سایر ادیان منسوخه ممتاز و منفصل میگردد.

۴ - مرحله استقلال که مجامع رسمی مملکتی امر الهی را در ردیف سایر اقلیت‌های مذهبی از همان مزایا برخوردار کرده و به رسمیت خواهند شناخت.

۵ - مرحله رسمیت که دیانت بهائی دیانت رسمی کشور شناخته خواهد شد.

۶ - مرحله سلطنت الهیه

۷ - مرحله سلطنت جهانی بهائی و اعلان صلح عمومی

سوم - کور حضرت بهاء الله که پانصد هزار سال است از ادوار مختلف تشکیل خواهد شد و هر دور شامل اعصار مختلف و هر عصر دارای عهود متعدده خواهد بود. دور اول که دور دیانت بهائی است از سه عصر تشکیل شده است:

۱ - عصر رسولی از بعثت حضرت اعلیٰ سال ۱۸۴۴ تا صعود حضرت عبدالهء که خود به سه عهد تقسیم میشود:

* عهد اعلیٰ از ۱۸۴۴ تا ۱۸۵۱، اظهار امر خفی حضرت بهاء الله

* عهد ابهی از ۱۸۵۱ تا ۱۸۹۳، صعود حضرت بهاء الله

* عهد میثاق از ۱۸۹۳ تا ۱۹۲۱، صعود حضرت عبدالهء

۲ - عصر تکوین از ۱۹۲۱ تا حلول عصر ذهبی ادامه داشته و خود به عهود متعدّد تقسیم میگردد: * عهد اول ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۶، شروع نقشه ده ساله

* عهد ثانی ۱۹۴۶ تا ۱۹۶۳

تشکیل بیت العدل اعظم

* عهد ثالث ۱۹۶۳ تا ۱۹۸۴

* عهد چهارم ۱۹۸۴ تا ؟

۳ - عصر ذهبی که حدّ اقلّ هزار سال بطول خواهد انجامید.

خصوصیات شخصی و علائق خاص حضرت شوقی افندی

۱ - سخت گیری در مصارف شخصی

۲ - نظم و ترتیب

۳ - علاقه به کوه پیمائی

۴ - علاقه به کتب تاریخی

۵ - علاقه به عکاسی

۶ - علاقه به نویسندگی

۷ - علاقه به گل

۸ - علاقه به مطالعه

۹ - از خود گذشتگی

۱۰ - علاقه به مکاتبه با دیگران

۱۱ - ذوق سرشار هنری

۱۲ - خضوع و خشوع

۱۳ - تألیف و نگارش

صعود هیکل مبارک

حضرت ولی امرالله قبل از اختتام تابستان به اتفاق حرم مبارک به لندن تشریف بردند تا برخی لوازم دیگر برای محفظة آثار خریداری فرمایند.

متأسفانه در لندن هیکل مبارک به انفلوآنزا مبتلا و در چهارم نوامبر ۱۹۵۷ به ملکوت ابهی صعود نمودند.

امّه البهء روحیه خانم این مصیبت کبری را به ارض اقدس مخابره کردند. «حضرت شوقی افندی محبوب

القلوب احبّ و امانت مقدّسی که حضرت عبدالهء بیاران الهی سپرده بودند بر اثر حمله بغتی قلبی در حالت خواب صعود فرمودند. بیاران تأکید نمایند بحبل استقامت متشبّث و بمؤسسه ایادی امرالله که در ظلّ

عنايات مبارک پرورش یافته و آن را حضرت ولیّ محبوب امرالله شدیداً تقویت و تحکیم فرمودند تمسک جویند. در این موقع رهیب تنها وحدت قلوب و وحدت مقصد و وحدت مرام می تواند بطور شایسته وفاداری جمیع محافل ملیّه و قاطبه یاران الهی را نسبت بحضرت ولیّ امرالله که تمامی حیات خود را فدای خدمت آستان الهی فرمودند بمنصّه بروز و ظهور برساند.» روحیه در سال ۱۹۵۸ مضجع مبارک از همان نوع مرمر سفیدی که برای مراقد مطهره در حیفا دستور داده بودند ومقبول خاطر اطهرشان بود ساخته و پرداخته و مستقر شد. ستونی از مرمر بتاج زیبایی مزین که حامل کره ارض بود بر آن قرار گرفت بنحویکه نقشه آفریقا مواجه قبله اهل بهاء گردید زیرا این قاره مشتعله بود که در سال اخیر حیات هیکل اطهر آنقدر سرور و آرامش در قلب مطهر بوجود آورد و چون آن ذات مقدّس علاقه مفراطی بعقاب داشتند لذا از روی عقاب کوچک ساخت ژاپن که همه گاه در حجره مبارک بود عقاب زرین بزرگ ساخته شد و بر روی کره قرار گرفت. علامت دیگری برای فتح و ظفر جز این عقاب نمی توان در نظر گرفت که زینت بخش مرقد چنان نفس مقدّسی گردد که خود موجد نقشه ها و مورث فتوحات و گسیل دهنده پیروان امر حضرت بهاء الله از جبهه ای بجبهه دیگر و از فتحی بفتحی دیگر در پنج قاره دنیا گردید.

تبليغ امرالله فريضة فردى است

دکتر ایرج ایمن

المهيمن العزيز الكريم

من احبى نفساً فى هذا الامر كمن احبى العباد كلهم و
يبعثه الله يوم القيمة فى رضوان الاحدية بطراز نفسه

سورة غصن

صندوق توكيل تقديم نمايد.
اخذ وكيل از طريق تقديم تبرعات
بايد به طور مرتب و مداوم صورت
گيرد نه آنكه يك بار تبرع دادن يا
گاهى اعانه اى تقديم كردن را معادل
گرفتن وكيل تلقى نماييم. زيرا تا
مدتى كه فرد قادر نيست كه خود
مستقيماً تبليغ نمايد و نمى تواند
يك نفر ديگر را از طرف خود براى
اين خدمت بگمارد لااقل بايد مرتباً
آنچه را كه برايش مقدور است به
اين نيت مبارك و مخصوصاً براى
صندوق توكيل به يكي از
صندوق هاى امرى تقديم كند.

اين نکته كه هر فرد بايد شخصاً در
تبليغ امرالله قائم بر خدمت و فعال
باشد حائز اهميت شايان است. زيرا
آثار مباركه حاكي از آنست كه قيام
و اقدام به تبليغ امر حضرت يزدان
تأثيرات شديد روحانى در احوال
نفسانى فرد بهائى دارد. مايه روح و
ريحان و نشاط خاطر انسان
مى گردد. مانع از بروز كسالت و
خمودت و اضطراب و شكوه و
شكايت مى شود. موجب ازدياد ايقان
و عرفان است. از عيب جوئى و
منفى بافى مى كاهد. سبب
پيشرفت هاى روحانى مى شود. (٣)
حضرت عبدالبهاء خاطرنشان

هذا الامر. و تصريح فرموده اند :
اگر نفسى قادر به تبليغ نباشد
وكيل معين نمايد. « (٢)

بايد توجه كرد كه در اين بيانات
مباركه دو شرط منظور شده كه حائز
اهميت خاص و حساس است يكي
لايق بودن و ديگرى قادر بودن، يعنى
اگر نفسى لياقت و قدرت اجراى اين
امر را نداشته باشد مثلاً زبان اهالى
محل را نداند يا مريض و عليل
باشد يا به دلائل موجه ديگرى خود
را از ابلاغ كلمه و تبليغ امر الهى
ناتوان بيايد آن وقت موظف است كه
نفس ديگرى را وكيل بگيرد كه بجاي
او در تمام مدتى كه خودش قادر به
تبليغ نيست اين فريضة وجدانى را
وكالتاً از طرف او اجرا نمايد.

بيت العدل اعظم در پيام شهرالبهاء
١٥٤ توضيح داده اند اگر به جهاتى
احياناً مستقيماً قادر به تبليغ نباشد،
يعنى معاف شدن فرد از اينكه خود
مستقيماً قائم بر اجراى اين حكم
باشد از موارد نادر و استثنائى است
نه يك رويّه و رويداد عادى و
عمومى. همچنين راهنمائى نموده اند
كه اگر از تدارك يك وكيل كامل
برنياید از طريق صندوق هاى محلى،
ملى، قاره اى يا بين المللى
حتى المقدور تبرعاتى مخصوص

بنا بر نصوص مباركه تبليغ امرالله
مغناطيس تأييد، اسّ اساس،
مدار هر مشروع و اقدامى، مرجع
و مقدم و فائز بر تمام امور، اعظم
موهبت الهيه، كافل و ضامن ترقى
و پيشرفت مساعى و مجهودات
ياران غيور، اول تكليف، مسبب
اسباب، مهندس سبيل، دافع
مشكلات، ممد تمام اجراءات، خدمت
اعظم و اكبر و عبوديت درگاه
است (١)

تبليغ امرالله با شرائطى كه در آثار
مباركه توصيه شده از احكام كتاب
مستطاب اقدس است و از احكامى
است كه اجراى آن بدون استثناء بر
هر فردى از افراد احباء فرض و
واجب است و همانطور كه بيت العدل
اعظم در پيام رضوان ١٥٣ تأكيد
نموده اند :

« از حكم حضرت بهاء الله كه فرد
مؤمن را موظف مى سازد كه به
تبليغ امر مباركش پردازد مفرى
نيست و هيچيك از آن مؤسسات
نيز نمى تواند اين وظيفه افراد را بر
عهده گيرد وجوب اين حكم به حدى
است كه حضرت بهاء الله مى فرمايند :
اگر نفسى كه خود لايق اين مقام
اعلى است به آن قيام نمايد والا
له ان ياخذ وكيلاً لنفسه فى اظهار

ساخته‌اند که نفوسی که اقدام به تبلیغ امرالله می‌نمایند به شور و وله می‌آیند و چون مرغ سحر از ساز و نوا و نغمه و آواز خویش به وجد و طرب آیند (۴) و توصیه می‌نمایند: «باید بقسمی به نشر نفحات الهیه پردازی که فرصت آه و ناله نداشته باشی.» (۵) و تأکید می‌فرمایند که نفوس تا در ترویج نکوشند به ذکرالله مشغول و مألوف نیز کماینبغی نگردند آثار مدد و نصرت ملکوت ابهی مشاهده ننمایند و به اسرار الهی پی نبرند (۶) زیرا می‌فرمایند:

«باید همتی نمود و در آستان الهی خدمتی بنمود. در این فضای رحمانی پروازی کرد... خمودت جمودت آرد و سکوت سبب هبوط گردد خاموشی فراموشی گردد و صبر و قرار نسیان و اغبرار ایراث کند (۶) و اگر کار ایشان (یاران) منحصر به حسن سلوک و موعظه حسنه باشد کاری از پیش نرود باید لسان به بیان گشود و اقامه ادله واضحه و حجت قاطعه بر ظهور شمس حقیقت نمود.» (۷)

ضرورت تبلیغ برای جامعه امر مانند لزوم تنفس برای ادامه حیات است. بیت العدل اعظم در پیام شهرالعهزة ۱۴۴ می‌فرمایند:

«همچنانکه زندگانی جسمانی وابسته به تنفس است حیات جامعه بهائی نیز به تبلیغ امرالله وابسته است و تبلیغ امرالله که اعظم وظیفه هریک از پیروان جمال ابهی است مانند تنفس اختصاص به افراد و زمان و مکان معینی ندارد.»

همچنین تبلیغ امرالله مغناطیس تأیید است یعنی توجّه حق را به فرد جلب می‌کند و سبب وصول تأییدات الهیه می‌شود. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

«مبلّغین جیش عاملند نه لشگر رابط (۸) لشگر تا در میدان نباشد معلوم نیست که چقدر پادشاه به آن مهربانی و محبت دارد. عساکر که در اوطانشان هستند، در خانه‌هایشان هستند ابدأ پادشاه از آنها استفسار نمی‌کند و ابدأ آثارمهربانی و عنایت در حق آنها ظاهر نمی‌شود. وقتی که در میدان حرب بودند هر روز یک عاطفه جدیدی می‌رسد. همین‌طور است نفوس مؤمنین. آنهایی که در میدان تبلیغ‌اند در میدان خدمت‌اند شب و روز آرامی ندارند فکری ندارند جز نشر نفحات الله جز احیای نفوس جز تربیت اشخاص جز خدمت به عالم انسانی اینها مظهر عواطف و الطاف جمال مبارکند.» (۹)

پس هر فرد بهائی فقط وقتی در میدان تبلیغ مستقیماً عامل به این خدمت باشد از افراد حیش عامل محسوب می‌گردد و پیوسته مستفیض از الطاف و تأییدات الهیه خواهد بود. بفرموده حضرت عبدالبهاء:

«در حدود و ثغور صف حرب آراسته و به قوه هدایت کبری قلاع و حصون را فتح می‌نماید و مشام اهل آفاق را به نفحات قدس معطر می‌کند و توجّه الطاف سلطان معنوی را به خود معطوف می‌دارد.» (۸)

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

«اگر نفسی به جان و دل در نهایت همت کمر بر تبلیغ امرالله نبندد البته از تأییدات ملکوت ابهی محروم ماند ولی باید به حکمت باشد و حکمت اینست که به مدارای الهی و محبت و مهربانی و صبر و بردباری و اخلاق رحمانی و اعمال و افعال ربّانی تبلیغ نماید نه اینکه به صمت و سکوت پردازد و بکلی فراموش نماید خلاصه احتیای الهی را فرداً فرداً به تبلیغ امرالله تشویق ننماید که حکمت مذکوره در کتاب نفس تبلیغ است.» (۱۰)

اما تا نفوس در هر دیار قیام بر تبلیغ امر پروردگار ننمایند دلبر موهبت جلوه ننماید... و جهان جهان دیگر نشود (۱۱)

«جمع یاران و دوستان بالاتفاق به نشر نفحات الله و تبلیغ امرالله و ترویج دین الله به دل و جان قیام نمایند شب و روز در فکر نشر نفحات الله باشند دقیقه‌ای نیاسایند و دمی آسوده نگردند و نفس راحت نجویند در هر کشوری نعره یابها، الاهی زنند و در هر شهری شهره آفاق شوند... تا در قطب آفاق انوار حق اشراق نماید.» (۱۲)

و حضرت ولی‌امرالله در توقیعی می‌فرمایند:

«هرگز مگذارید روزی بگذرد بدون آنکه در آن روز به نفسی ابلاغ کلمه نکرده باشید بامید آنکه حضرت بهاء الله سبب رشد و نمو دانه‌ای می‌شود که بدین ترتیب در اراضی قلوب کاشته‌اید.» (ترجمه) (۱۳)

دیگر از شرائط اقدام فردی در امر تبلیغ تخلّق به اخلاق و رفتار بهائی

و تبلیغ به اعمال است. ^{۱۱} شرائط مبلّغین تقدیس و تنزیه است و همچنین توکل و انقطاع ^(۱۴) «اگر ناس باخلاق ربّانیه که در الواح منزله ثبت شده عامل می‌گشتند هرآینه مشاهده می‌نمودی من علی‌الارض را مقبلاً الی‌الله ربّک و ربّ العالمین.» ^(۱۵)

«باید روش و سلوکی نمائید که مانند آفتاب از سائر نفوس ممتاز شوید. هرنفسی از شما در هر شهری که وارد گردد به خلق و خوی و صدق و وفا و محبت و امانت و دیانت و مهربانی به عموم انسانی مشار بالبنان گردد. جمیع اهل شهر گویند که این شخص یقین است که بهائی است زیرا اطوار و حرکات و روش و سلوک و خلق و خوی این شخص از خصائص بهائیانست.» ^(۱۶)

اینست که قلم اعلی می‌فرماید: امروز خادم امر الهی و مبلّغ آیاتش از اعلی‌الخلق در کتاب مذکور ^(۱۴)

در ترجمه پیام رضوان ۱۵۴ در ضمن توصیه و تأکید و تشویق به اقدام فردی در امر تبلیغ بیت‌العدل اعظم استفاده از ابتکارات شخصی را نیز ذکر نموده‌اند که ترجمه اصطلاح انگلیسی Initiative است و معنای آن قیام کردن و اقدام نمودن است یعنی انسان منتظر دستور گرفتن نماند و وقت و فرصت از دست نرود و هر فرد به صرافت طبع با توجه به نصایح و وصایای الهیه باین امر مبرم و فریضه وجدانی عمل نماید. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

۱- استخراج از الواح وصایای حضرت عبدالبهاء

۲- پیام بیت‌العدل اعظم شهرالیه ۱۵۴

۳- منتخبات آثار حضرت بهاء الله، ص ۱۷۷

۴- منتخبات مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد اول، ص ۱۵۷

۵- اقتباس از مجموعه خطی

۶- پیام بهائی شماره ۳۴ ص ۸۲

۷- مأخذ شماره ۴ ص ۲۵۸

۸- لوح حضرت عبدالبهاء خطاب به

اعضای محفل تهذیب ۱۵ فوریه ۱۹۲۲

۹- از بیانات حضرت عبدالبهاء نجم باختر، می ۱۹۲۳، ج ۱۴ شماره ۲ ص ۶۳

۱۰- مأخذ شماره ۴ ص ۲۱۳

۱۱- مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد پنجم ص ۱۰۶-۱۰۷

۱۲- الواح وصایای حضرت عبدالبهاء

۱۳- توقیع حضرت ولی‌امراالله خطاب به احبای امریکای جنوبی ۱۰ جون ۱۹۵۶

۱۴- آیات الهی جلد اول ص ۱۷۷

۱۵- اقتدارات ص ۲۵۰

۱۶- ظهور عدل الهی ص ۵۴

۱۷- مأخذ شماره ۴ ص ۷۸

قرن بیست و یکم

از چه سالی شروع می‌شود؟

این روزها بحثی جدی در بعض محافل بین‌المللی در گرفته است: قرن بیست و یکم از چه ماهی شروع می‌شود ژانویه سال ۲۰۰۰ یا ژانویه سال ۲۰۰۱؟

این بحث قدری جدی‌تر میشود اگر توجه کنیم که قرن اول از سال یکم میلادی آغاز شده نه سال صفر و بنا براین قرن دوم نیز از سال ۱۰۱ باید آغاز شود نه سال ۱۰۰ و بهمین ترتیب قرن بیست و یکم از سال ۲۰۰۱ شروع می‌شود نه سال ۲۰۰۰.

با توجه به اخبار واصله از مجامع بین‌المللی و همچنین مرکز بین‌المللی بهائی سال ۲۰۰۰ مبدأ قرن بیست و یکم اعلام شده است و بنا براین یا باید سال اول قرن یکم را یکسال قبل از میلاد شروع کنیم (که متأسفانه سوابق تاریخی بخصوص وقایع قبل از میلاد چهار اختلال می‌شود یا اینکه قرن اول میلادی را ۹۹ سال حساب کنیم که آنهم با اشکالاتی مواجه خواهد شد و یا برای شروع سال اول قرن بیست و یکم عوض یک سال دو سال صبر کنیم. عقیده شما چیست؟

حقوق انسانی کودکان

پریوش سمندری

محلی و منطقه ای و جهانی، فشارهای گوناگون بر اطفال وارد آورده است. خانم کارول بلامی مدیر مؤسسه یونیسف اظهار میدارد:: در دهه گذشته دو میلیون کودک کشته شده اند.

چهار و نیم میلیون نفر معیوب و ناقص گردیده اند. ۱۲ میلیون بی خانمان شده، سرپرستان خود را از دست داده اند و یا از آنها جدا گشته اند. در حدود ۱۰ میلیون نفر صدمات روانی دیده اند.

در تار پود پیچیده سیستم های اقتصاد جهانی و نحوه تعهدات کشورهای مقروض در پرداخت قرضه های اجباری و الزامی خود، که اکثراً مواجه با اختلالات جدی در تأمین بودجه لازم برای آموزش و سایر احتیاجات اولیه و ضروری زندگی گردیده است، کودکان محروم امروز، فردای غم انگیزتر و رقت بار تری در پیش خواهند داشت.

اکثریت گدایان در ممالک فقیر، کودکان هستند. زیرا میتوانند توجه مردم بیشتری را به خود جلب کنند. سرپرستان آنان از این فرصت استفاده کرده و اطفال را به جای فرستادن به مدرسه به کار در خیابان وا میدارند. فروش مواد مخدر از جمله کارهایی است که به دوش اطفال سنگینی میکند.

سرقت های کوچک و مخصوصاً سرقت مواد غذایی توسط کودکان رایج است. انگار آنجا که بزرگسالان از کار

جسمی و روحی رو برو میگردند. بسیاری در اثر محرومیت از وسائل بهداشتی و آموزشی، و همچنین آلودگی به مواد مخدر، رنج میبرند. جنایات خیابانی بیش از پیش کودکان را تهدید میکند.

در بعض نقاط جهان، کودکان به جبهه های جنگ اعزام گردیده و برای پاکسازی مناطق مین گذاری شده، و هدف سازی سلاح های مخرب، به عنوان پوشش، در صفوف مقدم جنگها مورد استفاده قرار گرفته اند.

اسناد فراوانی از این گونه جنایات آشکار در جنگهای منطقه ای دنیا موجود است.

طبق گزارش سازمان یونیسف تحت عنوان (موقعیت اطفال جهان سال ۱۹۶۶)، هزاران کودک زیر ۱۶ سال در جنگهای ۲۵ کشور، شرکت داده شده اند.

در بعض نقاط، آنان را به نام برده و برای بهره برداریهای جنسی، معامله کرده اند.

مردم ایالات متحده در کمال تعجب و تحیر اخبار مربوط به کودکانی را شنیدند که در موقعیت های سخت و ناگوار و با مزد کمتر از حد اقل میزان قانونی، از سنین اولیه خردسالی، به کار مشغولند. انواع مخاصمات و مناقشات

اصول بنیانی و قرارها و اعلامیه های سازمان ملل متحد مربوط به حقوق بشر، اطفال را بخاطر ضعف بدنی و فکری آنان در مقایسه با بزرگسالان، محتاج توجه و حفاظت مخصوص دانسته و در مواردی خانواده را مسئول سرپرستی اولیه و حفاظت از طفل میدانند.

لزوم حفظ و حراست قانونی کودک، قبل و بعد او تولد، مهم شمردن و احترام نسبت به ارزشهای فرهنگی جامعه ای که کودک به آن تعلق دارد، و هم چنین نقش حیاتی همکاریهای بین المللی، در تحقق آگاهی مردم و جامعه را نسبت به حقوق کودکان، تأکیدمینماید.

در ۱۶ فوریه ۱۹۹۵، ۱۸۰ کشور جهان عهد نامه حقوق کودک را امضاء و تصویب کردند.

پیمان مزبور با در نظر گرفتن اوضاع و احوال کودکان جهان تهیه گردیده است.

آمار رسمی بین المللی اعلام میدارد:

تعداد ۳۵۰۰۰ کودک روزانه به علل مختلف کمبود مواد غذایی و عدم پیشگیری از بیماریها، جان خود را از دست میدهند.

ملیونها تن، به کارهای سخت و طاقت فرسا گماشته میشوند و در سراسر دنیا با انواع بدرفتاریهای

در میمانند، کودکان وارد میدان میشوند.

از طرفی شیوه های نوین زندگانی در دهه های آخر قرن بیستم، تعداد روز افزونی از کودکان را از محیط خانه و خانواده به پرورشگاهها و مؤسسات سرپرستی و نگهداری اطفال روانه ساخته است. والدین پر کار و پر تحرک و مشغول عصر جدید، وقت و فرصت کمتری دارند تا با کودکان خود روابط نزدیکتری برقرار سازند.

تعداد اطفالی که در سال ۱۹۹۴ در ایالات متحده شمالی از خانه فرار کرده اند، ۲۵۰۰ نفر و در سال ۱۹۹۵، در حدود ۱۴۰۰ نفر اعلام گردید.

تعداد اطفالی که به دادگاهها آورده شده اند قابل ملاحظه است. تعداد دخترها در این مورد بیش از پسرها بوده است. (۵۰۰)

ظواهر زندگانی مادی که اطفال از طرق مختلف با آن آشنا میشوند، آنان را از سنین اولیه زندگی تحت تأثیر شدید قرار داده و اکثر دختران که از کمبودهای اقتصادی و مالی خانواده رنج میبرند، به امید یافتن تجملات، حتی بیش از پسرها از خانه فرار میکنند.

ربودن کودکان، از مصائب بزرگ جامعه و خانواده ها محسوب میشود. اغلب آنان به کشورهای دیگر برده میشوند و قوانین مرزی ممالک برای جلوگیری از این گونه جنایات کافی نیست.

تکرار اخبار مربوط به اوضاع

اطفال جهان، نوعی عادت در مردم به وجود آورده است و از شدت تأثر آنان کاسته است.

اکنون برای مبارزه با نواقض و جایگزینی روشهای انسانی، به یک بسیج عمومی که بر مبنای تحرک معنوی باشد، نیاز بسیار است.

در عهد نامه حقوق انسانی کودکان موارد فراوانی از مشکلات بیشمار مطرح گردیده و وظایف کشورهای متعهد تا حد قابل قبول آنان معین شده است. خلاصه مواد اصلی پیمان به قرار ذیل است؛

۱- هر شخص زیر سن ۱۸ سال به سن بلوغ قانونی نرسیده است (مگر آنکه قانون مصوبه کشور غیر آن باشد)!

۲- همه گونه حقوق انسانی شامل تمام اطفال (بدون استثناء) میشود و حراست آنان از هر گونه تبعیضی لازم است. کشور، حقوق شناخته شده را لغو ننموده و می بایست اقدامات مثبتی در ارتقاء آن مبذول دارد.

۳- منافع کودکان به بهترین وجه در کلیه اقدامات رعایت گردد، و در صورت کوتاهی ویا عجز والدین در اجرای مسئولیتهای محوله، وسائل لازم و مناسب توسط کشور تأمین شود.

۴- کشور موظف است حقوق قید شده در عهد نامه را از مرحله حرف به عمل در آورد

۵- حقوق و مسئولیتهای والدین و منسوبین رامحترم شمارند تا آنان بتوانند راهنماییهای در خور قابلیت های و توسعه استعدادهای طفل تهیه

کنند.

۶- حفظ حق حیات و زندگی و تضمین سرپرستی عمومی و حمایت کودک در راه ترقی و تعالی انسانی.

۷- هر طفل از بدو تولد باید صاحب اسم باشد. داشتن اسم برای اخذ تابعیت لازم است

۸- کشور متعهد حفظ هویت کودک است و اگر کودکی بهر جهت از آن محروم شده باشد، تهیه مجده جهات اصلی هویت طفل مانند (اسم، تابعیت، همبستگی فامیلی) را تأمین نماید

۹- کودک حق دارد با والدین خود زندگی کند. و اگر به عللی که منافی با منافع اوست نتواند با آنان زیست نماید، حق ادامه ارتباط با والدین برای او محفوظ است. چنانچه در نتیجه اقدام قانونی، از یک و یا هردو نفر والدین جدا شده باشد، کشور متبوع وی عهده دار این وظیفه خواهد بود.

۱۰- اطفال و والدین او میتوانند کشوری را که در آن مقیم هستند ترک کنند و به وطن خود برای ادامه روابط و پیوند های خانوادگی وارد شوند.

۱۱- مملکت موظف است برای جلوگیری وحل مسئله دزدی اطفال و همچنین ممانعت از بازگشت آنان، که توسط والدین و یا افراد دیگر اعمال شود، هر گونه کوشش مقتضی بنماید.

۱۲- کودکان میتوانند در مواردی که به خود آنان مربوط میشود اظهار نظر نمایند و حق دسترسی و

فروش آنان، بکار گماشتن طفل برای فروش اجناس قاچاق، مواد مخدر و سایر اعمال غیر قانونی.

۳۰- منع شکنجه و رفتار خشونت آمیز، تنبیه، زندان ابد، بازداشت و خلع آزادی غیر قانونی.

۳۱- هیچ طفل کمتر از ۱۵ سال نباید شرکت مستقیم در عملیات جنگی داشته و یا مشمول سپاه گیری کشور شود. اطفالی که در نتیجه مخاصمات مسلحانه صدمه دیده اند و یا قربانی حوادث دیگر شده اند، مشمول حمایت دولت خود میگردند.

۳۲- اطفالی که متهم هستند و یا جرمشان شناخته شده، در موارد خاص باید از کلیه جهات شایسته قانون از جمله اخذ وکیل و سایر کمکها در جمع آوری و تهیه مدارک برای دفاع بهره مند گردند.

عهد نامه مصوبه قراردادی بین دول سازمان ملل است نه بین سازمان ملل و خانواده ها، لذا اصلی در آن گنجانیده شده که میگوید اگر هرگونه استنادی در قانون کشوری و یا قوانین مفید اجرائی بین المللی موجود میباشد، واجد اولویت است.

اگر چه مقاصد عالی بین المللی بسیار است و لکن در عمل با علل باز دارنده مواجه میشود. معاهدات بین المللی به عناوین مختلف، با وجود دیسپلین شدیدی که برای آن منظور گردیده است، توسط

تشکیلات قابل اطمینان که وسائل مربوط را تأمین میکنند ضروری است.

۲۲- تهیه وسائل آموزشی مخصوص برای کودکانی که از سلامت کامل جسمانی و یا روانی محروم هستند و مساعدت آنان به جهت یک زندگی موفق و خود کفا.

۲۳- تأمین خدمات بهداشتی اولیه، پیشگیری از بیماریها

۲۴- اقدامات برای جلوگیری از اعمال سنتی مضر و خطرناک (جراحی بر روی دختران) و غیره، با همکاری های بین المللی.

۲۵- تأمین زندگانی مناسب که جزو وظیفه والدین است و کشور مسئول تضمین آن میباشد.

۲۶- آموزش مجانی و اجباری در محیط تربیتی که بازتاب متانت انسانی طفل و سازنده شخصیت و باعث گسترش استعداد او باشد و ایجاد حس احترام نسبت به حقوق اساسی بشری، و فرهنگ و ارزشهای ملی طفل و دیگران نماید چنانکه فرزندان اقلیتها و بومیان بتوانند زبان و آداب و مذهب خود را حفظ کنند.

۲۷- اطفال حق فراغت، بازی و شرکت در فعالیت های هنری و فرهنگی دارند.

۲۸- حد اقل سن برای اشتغال معین گردد و وضعیت شغلی را تنظیم و تعدیل نمایند.

۲۹- حفاظت از هرگونه انتفاع جنسی و سوء استفاده از اطفال از جمله تهیه عکسهای لخت، خرید و

کسب اطلاعات را دارند مگر آنکه تخطی به حقوق دیگران تلقی گردد.

۱۳- آزادی فکر و عقیده و مذهب منوط به اینکه تحت قیادت شایسته خانوادگی و مغایر با قانون عمومی و ملی نباشد.

۱۴- آزادی در معاشرت و ایجاد روابط انسانی با دیگران،

۱۵- نقش مطبوعات انتقال اطلاعات مفید، اخلاقی، دانستیهای علمی و دانش، با حفظ احترام به فرهنگ پیشین طفل است. کشور باید حدودی را معین کند و تشویق نماید و طفل را از مواد مضر اطلاعاتی حفظ کند.

۱۷- مسئولیت اولیه والدین پرورش اطفال است و کشور باید آنان را در این راه مساعدت کند.

۱۸- حفاظت از تجاوزات، کوتاهی و انواع بد رفتاریها توسط والدین و یا افراد دیگر، و اقدامات برای جلوگیری و تهیه طرحها برای بهبود و رفع نقائص.

۱۹- سرپرستی اطفالی که از محیط خانواده محروم هستند، و اسکان آنها در خانواده های دیگر و یا مؤسسات مخصوص، با توجه به فرهنگ آباء و اجدادی آنان.

۲۰- در ممالکی که فرزند خواندگی قانونی و مجاز است باید این اقدام با توجه تام به رفاه طفل، امنیت او و از طریق قانون و بواسطه مسئولین مطمئن انجام شود.

۲۱- در مورد اطفالی که در خواست پناهندگی میکنند، حفاظت خاص لازم و هم چنین همکاری با

کشورهای متعدّد شکسته میشود. اتخاذ سند به آخرین اصل معاهده حقوق کودک، و بهانه عدم تطابق بعض اصول عهد نامه با قوانین محلی و عرفی، راه را برای عدم اجرای موادّ پیمان هموار ساخته است.

فی المثل سنّ قانونی دختران در بعض ممالک، آنان را از سنین خرد سالی در گیر مسؤولیت های جدی نموده است.

نفع طلبی های جوامع دیگر کودکان را در معرض خطرهای گوناگون روانی و جسمی قرار میدهد. دولت ها قادر نیستند کنترلی بر روی رسانه های گروهی داشته باشند. سوء استفاده از ضعف بعض قوانین مملکتی، و توجّه صرف به منابع اقتصادی و بهره برداری، کودکان را به بازار مکاره روز کشانده است. دست اندر کاران تبلیغات کالاهای مصرفی جوانان و کودکان را بهترین مصرف کننده و معرف کالا یافته اند. روز به روز به تعداد کودکانی که جذب بازار تبلیغات شده اند اضافه میشود.

ظاهراً هیچ قدرت حکومتی در جهان ماده پرست قرن بیستم، نمیتواند بافت های از هم گسیخته جامعه ای را که مردمانش اسیر نفس پرستی و لذّت جوئی گردیده اند، بهم پیوند دهد. حتی تشکیلات دینی آنچنان در آشوب مادیات دست و پا میزنند که لامحاله در برابر یورش عظیم تمدن نوظهور، سر تسلیم فرود آورده و سازمان های

خود را با وضع جدید و خواستهای به اصطلاح (مردمی)، ولی در حقیقت (مردم پسند) وفق میدهند. تصوّر دنیای امروز و وقوع حوادث غیر منتظره و غیر مترقبه در آثار بهائی تأکید گردیده است. حضرت عبدالبهاء از زمانی صحبت میکنند که بلایا از شش جهت احاطه مینماید.

اکنون معضلات و مشکلاتی روز مرّه آنچنان زندگی خصوصی مردم را فرا گرفته و آن قدر در بحر گرفتاریها به خود مشغول گشته اند که دیگر شور بختیهای دیگران را اگر چه در گوشه و کنار زندگی خودشان هم باشد چندان مهم نمیگیرند.

در حالیکه در طرح عمومی مشکلات جهانی، تصویرهای بزرگ و کوچک کنار هم قرار گرفته اند غفلت از اوضاع موجود، و جهالت نسبت به مسائل مشهود را باید نوعی عکس العمل تعمّدی دانست، زیرا هرکس سعی دارد خود را از زیر بار سنگین حوادث نا مساعد به هر نحو که بتواند، رها سازد. در این مبارزه هولناک برای نجات فردی، هیچ قانونی تاب مقاومت و مداومت ندارد. میلیاردها مردم ناامید و وحشت زده نگران فردائی هستند که به درستی از کمیت و کیفیت آن آگاهی ندارند بفرموده حضرت بهاءالله:

«عالم را چون هیکل انسان بنگرید که سالم آفریده شده اما بسبب های گوناگون و مختلف گرفتار بیماری

گشته و بهبود نیافته زیرا در تحت تصرف پزشکان غیر حاذق است که بر مرکب هوی و هوس نشسته و سرگردانند.» (مضمون بیان مبارک نقل از کتاب ندا به اهل عالم ص ۹۴)

در همین رابطه است که حضرت ولی امرالله میفرمایند: «پس دیگر چاره ای نیمیاند مگر آنکه طرحی الهی را که حضرت بهاءالله اعلان فرموده بدل و جان بپذیریم ... طرحی که هریک از اجزاء مرکبهاش قادر است در مقابل نیروهای جانکاهی مقاومت کند که اگر چاره نشود جسم علیل و مایوس و خسته جامعه انسانی را بکلی تحلیل خواهد برد.»

شک نیست که جامعه بهائی تلاش مصلحین نیک اندیش و سیاست مداران انسان دوست را در تهیّه و تصویب چنین اسنادی ارج مینهد. با اینکه در عهد نامه حقوق انسانی کودکان به بسیاری از مشاکل موجود اشاره شده و کشورهای جهان را به حفظ حقوق کودکان متعهّد نموده است ولی نکته بسیار مهمّی را که تهیّه کنندگان این عهدنامه و سایر مقاوله نامه ها، عهدنامه ها، قرارها و مصوّبات از آن غافل مانده اند توجّه به جنبه های معنوی و روحانی مسائل است و بهمین جهت آثار آنها اندک و یا بکلی ناچیز بوده است. فی المثل در این مقاوله نامه به تعلیم و آموزش اطفال اشاره کرده ولی از تربیت روحانی کودکان یاد نکرده است. حضرت عبدالبهاء میفرمایند:

خشية الله

خشية الله بمعنى ترس از خدا است. حضرت بهاء الله میفرمایند: «براستی میگویم حفظ مبین و حصن متین از برای عموم اهل عالم خشية الله بوده آنست سبب اکبر از برای حفظ بشر و علت کبری از برای صیانت وری ...» (کلمات فردوسیّه) حضرت ولی امرالله میفرمایند: «ما از خدا نمی ترسیم بخاطر اینکه او بی رحم است، بلکه از او بیم داریم بخاطر آنکه او عادل است و اگر ما خطائی مرتکب شویم و مستوجب تنبیه گردیم او براساس عدالتش ممکن است تنبیه ما را لازم بداند، ما میبایست هم بخدا عشق بورزیم و هم بیم او را در دل داشته باشیم.» (ترجمه) (نقل از کتاب نمونه حیات بهائی) و همچنین میفرمایند: «البته ما باید به خدا عشق بورزیم ولی باید از او بیم داشته باشیم همان گونه که کودک از خشم و تنبیه بحق والدین خود می ترسد.» (ترجمه) (نقل از مجموعه آثار مبارکه در باره تربیت)

(دریای دانش ص ۲۱)
امروز تربیت اطفال و حفظ ایشان از سید اعمال نزد غنی متعال مذکور.» (مائدة آسمانی ج ۸ ص ۷۷)
حضرت اعلی میفرمایند: «خداوند دوست نمیدارد که هیچ نفسی محزون گردد نه آنکه ضری به او برسد و نهی شده کل را که طفل قبل از آنکه بخمس سنین نرسیده او را تأذیب بلسان نمایند و بر او حزنی واقع نسازند» (بیان فارسی) و حضرت عبدالبهاء میفرمایند: «آن اطفال بمثابه شجر و این تعلیم و مناجات مانند باران که طراوت و لطافت بخشد ... اطفال بهائی باید در تحصیل علوم و فنون ... ممتاز باشند.» و «اطفال در عالم طفولیت نمیدانند ولی مستحق نکوهش نیستند.» (خطابات ج ۱ ص ۶۷)
در بحبوحه این تلاطم و تلاش، ندای عظیمی است که در هیاهوی انقلابات و تغییرات به روشنی شنیده میشود؛
ای اهل عالم همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار.

خشية الله

امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه در مسجد اعرابی دید که به تعجیل موزه از پا بدر کرد هم به تعجیل نماز گزاشت امیرالمؤمنین غضب کرد موزه خود بر او زد که نماز به تأتی باید کردن عرب به تأتی تجدید نماز کرد چون از آن بیاسود علی فرمود این بهتر نبود گفت لا والله که آن از ترس خدای بود تعالی و این از ترس موزه تو!

«ترقیات مدنی و کمالات جسمانی و فضائل بشری تا منظم به کمالات روحانی و صفات نورانی و اخلاق رحمانی نشود ثمر و نتیجه نبخشد و سعادت عالم انسانی که مقصود اصلی است حاصل نگردد.»
نگاهی کوتاه و گذرا به تعالیم امر بهائی در این مورد بخصوص که همواره با ضمانت اجرائی روحانی و معنوی مطمئن یعنی تأیید الهی مقرون است بخوبی روشن می سازد که چنانچه مقوله نامه هائی اینچنین مزین به تعالیم الهی گردد مسلماً تأثیر و نفوذش بمراتب شدیدتر خواهد شد.

حضرت بهاء الله میفرمایند: «یک لسان از السن موجود و یا لسانی بدیع و یک خط از خطوط اختیار نمایند و در مدارس عالم اطفال را به آن تعلیم دهند تا عالم یک وطن و یک قطعه مشاهده شود.» (الواح بخط زین المقرین) و همچنین میفرمایند: «قلم اعلی کل را وصیت میفرماید به تعلیم و تربیت اطفال.» و «رجال بیت عدل را وصیت مینمائیم و به صیانت و حفظ عباد و اماء و اطفال امر میفرمائیم.» و «جميع رجال و نساء آنچه را که از اقتراف و زراعت و امور دیگر تحصیل نمایند جزئی از آن را برای تربیت و تعلیم اطفال نزد امینی و دیعه گذارند.» و «باید از علوم و فنون آنچه سبب منفعت و ترقی و ارتفاع مقام انسان است، اطفال به آن مشغول گردند.»



دریای بخشش

خداوندا گنهکار و خطاکاریم
 تو بخشاینده‌ای
 گر گنهکاری نباشد
 بخشش کی جلوه بنماید
 گر که بینی بندگان
 اینسان خطاکار و پلید و عاصی اند
 اینگونه با غفلت
 غریق بحر عصیانند
 گر ندایت را
 بگوش غافل خود نشنیده انگارند
 گریسوی بندگان راستینت
 سنگ بغض و کینه اندازند
 برسر راه حقیقت
 با دروغی آشکار
 افسانه پردازند
 گر وفاداران کویت را
 به هر دور و زمان
 بنیان براندازند
 و یا بر انبیاء و اولیاء
 ناباورانه یک به یک تازند
 گر ابراهیم را در آتش اندازند
 موسی را بظلم آواره سازند
 مسیحا را به صدگونه شکنجه
 برصلیب ظلم آویزند
 با محمد سید لولاک

پیوسته بستیزند
 وجود نازنین ربّ اعلی را
 زروی جهل خود
 آماج صدتیر جفا سازند
 بهاء الله موعود امم را
 زندگانی بخش عالم را
 در سیه چال مصائب
 به زنجیر ستم دربند بنمایند
 گر این ناباوران
 اینسان سیه روی و تبه کارند
 اگر با بار سنگین گناهان
 در زمینت ساکنند
 از نعمت این زندگانی بهره مندند
 ولی در کنه ذات خویش
 ترا بخشنده می دانند
 به فضل پشت گرمند
 به دریای عظیم بخشش امیدوارند
 از این رو این چنین گستاخ و عاصی
 نابفرمان و گنهکارند
 وگرنه گر نبود این بخشش تو
 در قبال این همه عصیان
 زمین و اهل آن
 از عرصه امکان
 به یک دم محو می گردید ...
 حوریوش رحمانی

معرفی آثار مبارکه

جواهر الاسرار

دکتر مهری افنان

تفاسیر آن‌ها منتظر ظهور همه این علامات بر حسب ظاهر بودند و چون چنین نشد بر مظاهر الهی وارد کردند آنچه که در کتب موجود است و هنوز هم که هنوز است منتظر ظهور آن علامات هستند. سپس می‌فرمایند باید از خدا بخواهیم که ما را در مدینه علم الهی وارد کند تا قادر بر فهم اسرار ربّانی شویم زیرا بدون آن هرچه از «جواهر اسرار» حکمت در قالب این کلمات مبارکه القا شود قادر بر فهم و درک نخواهیم بود. دنباله کلام در این قسمت فصلی مبسوط در توضیح مطلبی است که در تمام اسفار انجیل آمده است و آن اینکه آسمان و زمین ممکن است زائل شود ولی کلام آن حضرت هرگز از میان نخواهد رفت. در اینجا اعتراضات علمای نصاری را با اعتراضات علمای اسلام در مورد ظهور قائم مقایسه می‌فرمایند که اینان نیز معانی قیامت، نفخ صور، نصب صراط و غیره را بر حسب ظاهر گرفتند و مردم نیز چون تبعیت آنان نمودند از عرفان ظهور محروم ماندند. سپس برای هدایت سائل به درک و فهم بهتر آثار کتب مقدسه شرح مبسوطی در ذکر «مقامات سلوک» عید در اسفار خود به‌سوی

در علت عدم ایمان ملل مختلفه قبل به رسول و فرستاده خدا در هر عصر و زمان و مخالفت و اعتراض آن‌ها بر آن انبیای الهی، راهنمایی فرموده سپس به توضیح این مطلب می‌پردازند که امم یهود و نصاری چون لحن قول و کلام انبیای الهی را نفهمیدند بالنتیجه به آنچه خدا وعده فرموده بود نرسیدند و بجای آنکه ناظر به نفس حجت باشند از علما و رؤسای خود تبعیت کردند لذا موفق به شناسائی مظهر الهی نشدند. سپس از اناجیل اربعه متی، مرقس، لوقا و یوحنا به ترتیب در باره علائم ظهور بعد، تاریکی شمس و قمر، سقوط ستارگان، ضیق و تنگی، آمدن ابن انسان بر روی ابر و آسمان و سایر علامات ظهور ملکوت الله و آمدن «روح القدس معزی» و «روح الحق» استشهاد نموده، می‌فرمایند که از مدعیان علم (مقصود علمای ادیان) پرسید که در باره این آیات و این اشارات و بسیاری دیگر از کلمات الهی چه می‌گویند. اگر آن‌ها را کلام الهی می‌دانند ولی بر حسب ظاهر معنی می‌کنند پس چرا بر «اهل کتاب» یعنی یهود و نصاری که کافر شدند و پیروی علمای خود نمودند اعتراض می‌کنند، زیرا آن نفوس هم به تبعیت از علمای خود و

جواهر الاسرار از آثار جمال اقدس ابهی است که تماماً به لسان عربی در عراق و در جواب سؤالات سید یوسف سه‌ده‌ای نازل شده است. طبع این اثر برای اولین بار در سنه ۱۲۹ بدیع توسط مؤسسه ملی مطبوعات امری در ایران ضمن «آثار قلم اعلی» جلد سوم همراه با «هفت وادی» و «چهار وادی» و «متنوی مبارک» و «قصیده عزورقائیه» به چاپ رسیده است. تعداد صفحات این اثر مبارک ۸۸ و هر صفحه شامل ده خط می‌باشد. از آنجا که مطالعه آثار مبارکه به لسان عربی و دقت نظر در معانی آن مشکل‌تر از آثار فارسی است، لذا در معرفی این اثر مبارک سعی بر این است که از روش معمول آثار مبارکه قدم فراتر نهمیم و مطالب بسیار عمیق و دقیق این لوح را با تفصیل بیشتری مطالعه نمایم تا شاید راه را برای مطالعه نفس این اثر مبارک به لسان عربی هموارتر بیاوریم.

«جواهر الاسرار» شامل مطالب استدلالی و مسائل عرفانی است یعنی از جهتی شبیه کتاب مستطاب ایقان و از طرفی مشابه آثار عرفانی جمال قدم مانند هفت وادی است. در ابتدا جمال قدم سائل را به تفکر

مبدأ خویش یعنی خداوند بیان می فرمایند و همانطور که در ابتدا اشاره شد این قسمت تشابه زیادی با «هفت وادی» دارد ولی در اینجا مراحل مختلفهٔ سلوک به حقیقه و مدینه تسمیه شده است به این معنی که سالک ابتدا باید در حقیقه «طلب» وارد شود و از شرایط طلب این است که از ماسوی الله منقطع گردد و حبّ و بغض احدی او را از وصول به مقصود باز ندارد و به زخارف دنیا و علوم ظاهری و غیر آن بر احدی افتخار ننماید. در این سفر سالک تغییرات و تبدیلات را می بیند، عجایب ربوبیت را مشاهده می کند و بر سبیل هدایت مطلع می شود.

شخص سالک پس از این مرحله به دخول در «مدینه عشق» ارتقا می یابد و جذبه و شوق طوری او را فرا می گیرد که راست را از چپ و خشکی را از دریا و کوه را از صحرا تمیز نمی دهد و در جمیع احوال به آتش اشتیاق می سوزد. گاه می خندد، گاه می گرید، گاهی ساکن و گاهی مضطرب است و در هر آن منتظر امر مولای خویش است و روح و نفس خود را فدای او می کند و در رفرق انقطاع مشی می نماید و در جمیع احوال منتظر رحمت الهی است.

عاشق پس از این مرحله وارد مدینه «توحید» و حقیقه «تفرید» می شود. همهٔ اشیا را در ظلّ کلمهٔ واحده می بیند. و معنی حدیث «انا هو و هو انا الاّ اّنه هو هو و انا انا» را در می یابد و به وحدت مقام انبیا واقف می شود. در این قسمت باز

برای توضیح مطالب و رفع شبهات و بیان رموز آثار و احادیث و تفهیم معنی واقعی توحید، مطلب از جنبهٔ عرفانی صرف خارج می شود و به توضیح احادیث در مورد جابلسا و جابلقا و حضرت محمد بن الحسن می پردازند و به مخاطب لوح می فرمایند اگر این احادیث را بر حسب ظاهر بپذیریم ممکن نیست چنین شهری در روی کرهٔ زمین بگنجد. اگر سراسر عالم را جستجو کنی چنین مکانی را نخواهی یافت ولی اگر بتوانی مرا به چنین شهری با این اوصاف رهنمون شوی من هم تو را به سوی این نفس مقدّس یعنی (حضرت محمد بن الحسن) دلالت خواهم کرد. عین بیان مبارک در جواهر الاسرار چنین است:

«... و کَلَمَا سَمِعْتَ فِی ذَکَرِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ رُوحَ مَنْ فِی لُجْجِ الْأَرْوَاحِ فَدَاهِ حَقٌّ لَا رِيبَ فِیْهِ وَ أَنَا كُلُّ بَهِ مَوْقُونٍ وَ لَکِنْ ذَکَرُوا أَمَّةَ الدِّینِ بَنَاءَ کَانَ فِی مَدِیْنَةِ جَابِلَقَا وَ وَضَعُوا هَذِهِ الْمَدِیْنَةَ بِأَثَارِ غَرِیْبَةٍ وَ عَلَامَاتٍ عَجِیْبَةٍ وَ أَنْتَ لَوْ تُرِیدَ أَنْ تُفَسِّرَ هَذِهِ الْمَدِیْنَةَ عَلَی ظَاهِرِ الْحَدِیْثِ لَنْ تَقْدِرَ وَ لَنْ تَجِدَهَا بِأَوْصَافِ الَّتِی وَضَعُوهَا مِنْ قَبْلِ وَلَوْ تَسِیرُ فِی الْأَرْضِ بِدَاوَامِ اِزْلِیَةِ اللَّهِ وَ بَقَاءِ سُلْطَنَتِهِ لِأَنَّ الْأَرْضَ بِتَمَامِهَا لَنْ تَسْعَهَا وَ لَنْ تَحْمِلَهَا وَ أَنْتَ لَوْ تَدَلَّنَی اِلَی هَذِهِ الْمَدِیْنَةِ اِنَا اِدَلَّکَ اِلَی هَذِهِ النَّفْسِ الْقَدِیْسَةِ الَّتِی عَرَفُوهُ النَّاسُ بِمَا عِنْدَهُمْ لَا بِمَا عِنْدَهُ وَ لَمَّا اَنْتَ لَنْ تَقْدِرَ عَلَی ذَکَ لَا بَدَ لَکَ التَّأْوِیْلُ فِی هَذِهِ الْاَحَادِیْثِ وَ الْاَخْبَارِ الْمَرْوِیَةِ مِنْ هَؤُلَاءِ الْاَنْوَارِ ...» (۱)

سپس معانی واقعی عبارات فوق

را به این ترتیب بیان می فرمایند که چون انبیا همه از حیث روح و اسم و رسم واحدند می توان اسم همه را محمد و پدران آنها را حسن دانست که از «جابلقا»ی قدرت الهی و «جابلسا»ی رحمت خداوندی ظاهر شده اند و حضرت محمد بن حسن نیز در جابلقاء الهی ساکن بوده اند تا وقت ظهور ایشان رسیده و «من یُظهره الله» نیز در آنجا ساکن است تا وقتی که خداوند او را ظاهر فرماید.

و بالاخره پس از توضیح و تفسیر مطالب فوق شرحی از بلایای وارده بر نقطهٔ فرقان (حضرت محمد ص) و آنچه که بواسطهٔ اتباع مردم از علمای باطل بر آن حضرت رسید و علت اعتراض آنان را بر آن حضرت تبیین و تشریح می فرمایند و معانی بعث و حشر و علی الخصوص معنی جنت را در یوم الله و یوم قیامت که همان ایمان به مظهر ظهور است و نیز معانی «موت» و «حیوة» و آنچه از این دو لفظ در آیات قرآنی مقصود و منظور بوده است بیان می نمایند. در این قسمت نیز انتظارات قوم از ظهور مظاهر الهی و تمسک آنها را بظاهر اشارات انبیا تشریح نموده برای مثال می فرمایند که یکی از انبیا گذشته در بارهٔ ظهور بعد از خود به تلویح و اشاره فرمودند که ظهور بعد از من به هیأتی است که از چشمانش آتش می بارد و پاهای او از مس است و از دهانش شمشیر دوسری بیرون خواهد آمد. سپس جمال مبارک می فرمایند حال تصوّر کنید که اگر چنین موجودی با چنین شکل و

شمایلی ظاهر شود بالطّبع انسان نخواهد بود و در این صورت چگونه نفوس بشری با او انس خواهند گرفت بلکه شهر به شهر از او خواهند گریخت در حالی که اگر به معنی واقعی این عبارات نظر کنید و تفکر نمایند آن‌ها را در نهایت فصاحت خواهید یافت. آتشی که از چشم او می بارد ناری است که حجب‌ات امم را می سوزاند و پاهای مسی او از استقامت بر امرالله و ایستادگی در اظهار امر او حکایت دارد و شمشیر دوسری که از دهان او بیرون می آید آیات و کلمات او است که حق را از باطل جدا می سازد. عین بیان مبارک در جواهر الاسرار چنین است:

« ... فَكَّرَ فِيمَا ذَكَرَ وَاحِدٌ مِنَ الانبياءِ حِينَ الَّذِي يَبْشُرُ الْارواحَ بِمَنْ يَأْتِي بَعْدَهُ بِاشاراتٍ مَقْنَعَةٍ وَ رَمُوزَاتٍ مُغْطَنَةٍ مِنْ دُونِ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ لِتَوْقِنَ بَانَ لَا يَعْرِفُ كَلِمَاتِهِمْ اِلَّا اُولُو الْاَلْبَابِ اِلَى اَنْ قَالَ كَانَتْ عَيْنَتَاهُ كَلْهَيْبِ النَّارِ وَ كَانَتْ رِجْلَاهُ كَالنُّحَاسِ وَ كَانَ يَخْرُجُ مِنْ فِيهِ سَيْفٌ ذَافِمِينَ حِينَئِذٍ كَيْفَ يَفْسِّرُ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ وَ فِي الظَّاهِرِ لَوْ يَجْنِي احَدٌ بِتِلْكَ الْعَلَامَاتِ لَمْ يَكُنْ بَانِسَانٍ وَ كَيْفَ يَسْتَأْنِسُ بِهٖ احَدٌ بَلْ لَمَّا يَظْهَرُ فِي مَدِينَةٍ يَفْرَوْنَ مِنْهُ اَهْلُ مَدِينَةٍ اُخْرَى وَ لَا يَقْرَبُوْا بِهٖ احَدٌ اَبَدًا وَ مَعَ اَنَّكَ لَوْ تَفَكَّرَ فِي هَذِهِ الْعِبَارَاتِ لَتَجَدَّهَا عَلَي غَايَةِ الْفَصَاحَةِ وَ نِهَايَةِ الْبَلَاغَةِ ... قَوْلُهُ كَانَتْ عَيْنَتَاهُ كَلْهَيْبِ النَّارِ مَا ارَادَ اِلَّا حَادَّةَ بَصَرٍ مِّنْ يَّاتِي وَ قُوَّةَ بَصِيرَتِهِ ... وَ قَوْلُهُ " كَانَتْ رِجْلَاهُ كَالنُّحَاسِ مَا ارَادَ بِذَلِكَ اِلَّا اسْتِقَامَتَهُ حِينَ الَّذِي يَسْمَعُ نِدَاءَ اللَّهِ " فَاسْتَقَمَ

كما أُمِرَتْ " لَيْسَتْ قِيمٌ عَلَى أَمْرِ اللَّهِ ... وَ أَمَّا قَوْلُهُ وَ كَانَ يَخْرُجُ مِنْ فِيهِ سَيْفٌ ذَا فَمِنْ فاعِلٍ بَانَ السَّيْفُ لَمَّا كَانَ آتَةً الْقَطْعِ وَ الْفَصْلِ وَ مِنْ فَمِ الْانبياءِ وَ الْاُولِيَاءِ يَخْرُجُ مَا يَفْصَلُ بَيْنَ الْمُؤْمِنِ وَ الْكَافِرِ وَ يَقْطَعُ بَيْنَ الْمُحِبِّ وَ الْمَحْبُوبِ لَذَا سُمِّيَ بِهَذَا ... » (۲)

از این پس بیانات مبارکه در باره مدینه «توحید» باز هم ادامه می یابد و به توضیح و تشریح صفات سالک در این مدینه اختصاص داده می شود بدین معنی که سالک باید خاضع و خاشع باشد، از افتخار و استکبار اجتناب کند، آنچه بر خود نمی پسندد بر دیگری میسندد. سالک در اوایل سلوک خود تغییر و تبدیل را که از خصایص «ایام الله» است مشاهده می کند ولی نباید از تغییر ظلمت به نور و نور به ظلمت، گمراهی به هدایت و موت به حیات و حیات به ممات متعجب گردد زیرا خداوند «یَفْعَلُ مَا يَشَاءُ» است. در این مدینه و در اول سلوک. مقامات و علامات مختلفه مشاهده می کند که هریک بجای خود حق است و درست است ولی هرشئی و هر مطلبی و هر عالمی را باید در جای خود و مقام خود مشاهده کرد. لاهوت را در عالم لاهوت و ناسوت را در جهان ناسوت. تبدیل را در مقام خود و توحید را در جای خود باید ملاحظه کرد و خلاف این شرک و کفر است. سالک بعد از این سفر الهی و عروج معنوی در مدینه توحید، به حدیقه «حیره» وارد می شود در ابتدای این قسمت جمال قدم به علت تداعی معانی کلمه

«حیره» شمه ای از بلایای وارده بر نفس مبارک خود را ذکر می نمایند و از اعمال مشرکین و مخالفین که در هر یومی برای قتل آن حضرت و اخراج ایشان از آن دیار مشاوره می نمایند بیان می فرمایند چه که این امور باعث حیرت است ولی از این قسمت به اختصار می گذرند و در باره این مدینه سخن می گویند. سالک در این سفر در آثار قدرت الهی و بدایع صنع خداوندی حیران می گردد. هر کس به این مدینه وارد شود نجات می یابد و هر کس از آن روی گرداند هلاک می شود. این وادی و این مدینه بسیار وسیع است گویا اول و آخری برای آن متصور نیست خوشا به حال آنکس که خداوند او را به اکمال این سفر و طی این ارض مدد فرماید، مدینه ای که همه مقربین و مخلصین در آن متحیر می شوند. حال اگر عبد از این وطن ترابی قصد عروج به وطن الهی کند به مدینه «فنا» وارد می شود یعنی فنای از نفس خود و بقاء بالله. سالک در این وطن نفس و روح و جسد و ذات خود را فراموش می کند و در دریای فنا غرق می شود. این مقام مقام تجلی معشوق بر عاشق و محبوب بر حبیب است. سالک اگر شرق و غرب، ارض و کوه و دشت و بر و بحر را جستجو نماید نه خود را می یابد و نه غیر خود را زیرا که در موجد خود فنا شده است.

سالک بعد از این مقام بلند اعلی وارد مدینه «بقا» می شود. اینجا است که خو را بر عرش استغنا مشاهده می کند دیگر در این مقام

لِلْإِجْبَارِ مِنَ الْإِخْيَارِ وَ أَنْكَ
لَوْ تَرَكْتُ عَلَى بُرَاقِ الْمَعْنَى
و تَسِيرُ فِي حَدَائِقِ الْإِلَهِي
لَتَقَطَّعَ كُلَّ الْأَسْفَارِ وَ تَطْلُعَ
عَلَى الْأَسْرَارِ مِنْ قَبْلِ أَنْ
تَرْتَدَّ إِلَيْكَ الْأَبْصَارُ (۳)

مآخذ

- ۱ - آثار قلم اعلیٰ ج ۳ صص ۴۱، ۴۲
- ۲ - مأخذ بالا صص ۵۹ تا ۶۴
- ۳ - مأخذ بالا ص ۷۵



حضرت عبدالبهاء میفرمایند:

به الواح مقدسه مراجعت
نمائید، اشارات و تجلیات و
کلمات و بشارات و طراوات و
کتاب اقدس ملاحظه نمائید
که این تعالیم الهیه الیوم
درمان درد عالم انسانی است
و مرهم زخم جسد امکانی،
روح حیات است و سفینه نجات
و مغناطیس عزت ابدیه و قوه
نافذه در حقیقت انسانیته.

(مکاتیب ج ۲ ص ۲۵۲)

و همچنین می فرمایند:
هر روز صبح فرض و واجب
است الواح و مناجات خوانده
شود، آیات غذای روح است
روح قوی می شود و بدون آن
از کار می افتد.

(گنجینه حدود و احکام ص ۱۵۰)

خود داری فرموده و ذکر اسفار را
بهمین جا ختم می فرمایند و از دو
سفر تسلیم و رضا صرف نظر
مینمایند.

مطالب این رساله متناسب با سؤالات
سائل و مکاتب عرفانی متداول در
آن زمان است که آن ها نیز با
یکدیگر متفاوت بوده اند. مثلاً
جمال قدم در اثر مبارک به نام «هفت
وادی» از وادی های طلب، عشق،
معرفت، توحید، استغنا، حیرت و
فنا نام می برند و به توضیح و
تفصیل مطالب مربوط به هر وادی
می پردازند در حالی که در این اثر
مبارک یعنی جواهر الاسرار از حقیقه
و یا مدینه طلب، عشق، توحید،
حیرت و فنا و مدینه ای که اسم و
رسمی ندارد نام می برند و بالاخره
فقط به ذکر دو سفر تسلیم و رضا
اکتفا می فرمایند.

در این اثر مبارک مسائل استدلالی
و عرفانی باهم آمیخته است و برای
رفع شبهات و درک درست معانی
آثار الهیه و بشارات و اشارات
به این ظهور مقدس، هر شخص
طالبی باید مراحل عرفان و سلوک
را طی نماید و خود را برای
شناسائی حقیقت آماده کند. البته
مراتب سلوک و وصول برای افراد
یکسان نیست بعضی باید مراحل
متعدده را طی کنند و برخی در
یک لحظه و آن قادر به طی همه
اسفار و درک اسرار می گردند.

بیان مبارک ذیل که مسک الخطام
این مقام است اشاره به همین مطلب
و مقتبس از همین اثر است:

ثُمَّ أَعْلِمَ بِأَنَّ كُلَّ مَا ذَكَرْنَا
فِي ذِكْرِ الْأَسْفَارِ لَمْ يَكُنْ إِلَّا

از فنا اثری نیست زیرا از کأس
«بقا» نوشیده است: «... و فی ذلک
المقام یَشْهَدُ السَّالِكُ نَفْسَهُ عَلَى
عَرْشِ الْأَسْتِغْنَاءِ وَ کُرْسَى الْأَعْتِلَاءِ
إِذَا یُظْهِرُ لَهُ حُكْمُ مَا ذُكِّرَ مِنْ قَبْلِ
یَوْمٍ یُغْنِي اللَّهُ كُلًّا مِنْ سِعْتِهِ فَهَنِيًّا
لِمَنْ وَصَلَ إِلَى هَذَا الْمَقَامِ وَ شَرِبَ
مِنْ هَذَا الْكَأْسِ الْبَيْضَاءِ فِی هَذَا
الرَّكْنِ الْحَمْرَاءِ ...»

اما اگر سالک در هر یک از این
اسفار به کبر و غرور مبتلا گردد
فوراً هلاک شده به قدم اول باز می
گردد بدون آن که حتی خود به آن
عارف شود ولی اگر به مدد الهی این
مراحل را طی نماید به مقامی
می رسد که در قلب خود حب
بی منتها نسبت به مولای خویش
احساس می کند به قسمی که اگر در
مغرب باشد و مولای او در مشرق و
اگر صاحب همه جواهرات عالم
باشد، همه را در راه وصول
به محبوب خود فدا می کند و
خوشتن را به او می رساند.

و بالاخره شخص سالک از این پس
وارد مدینه ای می شود که اسم و
رسمی بر آن متصور نیست. «شمس
غیب» از افق «غیب» در آن ظاهر
است. افلاک و اقمار مخصوص
به خود دارد که کل از «بحر غیب»
طالع و به «بحر غیب» وارد
می شوند، جایی که احدی جز خداوند
و مظاهر نفس او بر اسرارش آگاه
نیست.

چنانچه از متن این اثر مبارک
مستفاد می شود ظاهراً مسافری که
حامل سؤالات مخاطب لوح بوده
تعجیل در مراجعت داشته است و لذا
هیكل مبارک از تفصیل مطلب

نگاهی به پنج کنز

ژیلا نیکونی

قالب تمثیل بیان شده، در مقایسه با آثار مبارکه دیگری که معانی مشابه را در بر دارد، درک آن سهل تر و مفاهیم مندرج در آن بیشتر در ذهن ثبت می گردد.

لازم به ذکر است که گرچه پنج کنز لوح نیست ولی سندیت دارد و موثق است. چنانکه معهد اعلی در نامه ۲۹ سپتامبر ۱۹۹۱ در جواب غصن الله کاشانی و نیز در نامه دیگری مورخ ۲ اکتبر ۱۹۹۱ مرقوم فرموده اند که «پنج کنز مطالبی است که نبیل زرنندی در بغداد از بیانات شفاهی جمال اقدس ابهی یادداشت کرده است ولیکن جوهر و اصل این مطالب را می توان در آثار قلم اعلی ملاحظه نمود و همچنین در نامه ۱۶ جون ۱۹۸۵ دائرة مطالعه نصوص و الواح در جواب سؤال هائی که در همین مورد شده بود مرقوم داشته اند.

«پنج کنز از بیانات شفاهی جمال اقدس ابهی است اگرچه از الواح محسوب نمی گردد اما سندیت دارد».

در این بیانات از دیگر آثار مبارکه نیز قسمتهائی ذکر گردیده، مانند: قصیده ساقی از غیب بقا (گر خیال جان... زحمت میار، کنز اول) و قصیده عزّ ورقائیه (رجوت بظنک... فرض سنتی، کنز اول) و قسمتی از کلمات مبارکه مکنونه فارسی (مصاحبت ابرار... هردو بردار، کنز چهارم) و در بعضی از کنزها آیات قرآنی و یا قسمتهائی از آن آمده است:

۱ - «انما نطعمکم... لا شکوراً» (سوره دهر آیه ۹ - کنز سوم)

این بیانات را فرمودند یا اینکه در محلّ و وقت دیگری، منظور این است که صرف نوشتن پنج مطلب به دنبال هم دلیلی بر عنوان شدن آنها در یک مکان و زمان واحد نمی باشد.

با توجه به تدنّی و فساد اخلاقی باینان و حکومت و رعیت عثمانی در زمان سکونت هیکل مبارک در بغداد می توان چنین نتیجه گرفت که بیانات مبارکه به جهت تهذیب اعمال عامّة نفوس بوده است، آن گونه که تصویری از حدّ اعلای مقام انسان بدست داده و حضرتش نهایت ارتقاء روحانی را به واضح ترین شکل بیان می نمایند که این تکامل دو وجه دارد:

الف، وجه اخلاقی شامل متّصف شدن به صفات حسنه و کمالات رحمانیه، چون امانت و دیانت، عدل و انصاف، عفت و عصمت، نیت خالص و عمل پاک، طلب بلایا و استقامت بر آن.

ب، وجه اجتماعی، مشمول توجه به اساس ادیان، اتحاد و اتفاق بین ملل، مصاحبت و معاشرت با ابرار. مجموعه این تعالیم پنج کنز را چنان غنی می سازد که پس از زیارت آن، انسان به جایگاه اصلی خویش واقف و به مقام حقیقی خود دعوت می شود و از آن جایی که بیشتر مسائل موجود در پنج کنز در

پنج کنز اثری است از بیانات شفاهی جمال قدم در ایام بغداد که توسط جناب نبیل زرنندی اقتباس و تنظیم شده است. این اثر حاوی تعالیم اخلاقی و اجتماعی می باشد که همراه با مثال تبیین شده است. محور مطالب در این گزیده، مقام اتسان بوده و در واقع دعوت او به جایگاه اصلی خویش موضوع اساسی این اثر می باشد. ذکری از سال نگارش پنج کنز در کتب تاریخی چون قرن بدیع و تاریخ نبیل و یا کتب معرفتی آثار مبارکه چون گنج شایگان نشده است. ولی می توان حدود نگارش آن را با توجه به نزول قصائد ساقی از غیب بقا و عزّ ورقائیه در سلیمانیه، همزمان تقریر کلمات مبارکه مکنونه در سال ۱۲۷۴ و اقبال نگارنده پنج کنز (جناب نبیل) و تشرّف چهاربارة او به حضور مبارک حدود سالهای ۷۹ - ۱۲۷۵ ه ق در قاصده بعد از سال ۱۲۷۴ و در محدوده زمانی ۱۲۷۵ تا ۱۲۷۹ ه ق دانست.

محلّ نزول اثر:

بنا بر آنچه در ابتدای متن ذکر شده، دارالسلام بغداد است. در دو کتر اول و دوم، که در جواب یکی از شاهزادگان ایران بوده است، جمال قدم در بیرونی بیت قلام می زدند ولی در مورد سایر کنزها نمی توان استنباط کرد که آیا بلافاصله در همان محلّ

۲- «رتنا افتح بیننا... خیرالفاتحین»
(سوره اعراف آیه ۸۷ - کنز چهارم)

۳- «یا ایهاالذین... مع الصادقین»
(سوره توبه آیه ۱۲۰ - کنز چهارم)

۴- «فسوف تری الارض جنة الابهی»
(کنز دوم) تلمیحی به آیه قرآنی:
«یوم تبدل الارض غیرالارض» (سوره ابراهیم آیه ۴۹)

۵- «لاتکونوا کالذین قلوبهم عن ذکرالله (کنز چهارم) تلمیحی به دیگر آیه قرآنی: فویل للکاسیة قلوبهم من ذکرالله (سوره آیه ۲۳)

بعضی از بیانات جمال قدم در پنج کنز مشابه دیگر بیانات مبارکه می باشد و این تشابه از دوجنبه است:

مفهوم بیان و یکسان بودن بعضی از لغات مانند: «... من برای اخذ جواهر به این عالم آمده ام، اگر ذره جواهری در حجری موجود و آن حجر در خلف ابهر سبعه باشد تا آن جوهر را اخذ ننمایم دست از او بر نمی دارم...» (کنز پنجم) با این بیان مبارک: «... تالله الحق الیوم اگر ذره ای از جوهر در صدهزار من سنگ مخلوط باشد و در خلف سبعه ابهر مستور هرآینه دست قدرت الهی او را ظاهر فرماید و آن ذره جوهر را از آن فصل نماید...»
(مائدة آسمانی جلد ۴ ص ۹۰)

در «کنز اول» جمال قدم شرایط لیاقت حضور در محضر مبارک و استماع کلام حق را بیان می فرماید و اشاره می نماید اگر شخصی در کمال اشتیاق یسار ذلت را بر یمین عزت اختیار کند و صرفاً بخاطر حب و عشق الهی و رضای حق بدون توجه به پاداش اخروی طالب بلا باشد، آن

وقت است که جمال مبارک می فرمایند:

ای شیرمردمان، رنج را در راه حضرت یزدان راحت دان هر دردی در راه او درمانیست بزرگ و هر تلخی شیرین و هر پستی بلند اگر مردمان بیابند و بدانند جان رایگان در راه این رنج دهند... (مجموعه اشراقات ۲۳۳)

و از طریق بلایا و امتحانات است که صادق از کاذب ممتاز شود و طلب شهادت و در دریای خون شناور بودن را دلیلی بر صدق گفتار می دانند.

در «کنز دوم» حضرت بهاء الله هدف از ظهورشان را گشایش باب آسایش بر می شمارند که تحقق این مقصد عالی را از طریق مرتب شدن نفوس به صفات رحمانیه و کمالات انسانیه ذکر می نمایند، مانند ایجاد و استقرار در اعلای امانت، صیانت، عدل و انصاف، عفت و عصمت و تقوی در افراد و این نکته را در قالب مثال بیان می نمایند.

و اما کنز سوم بیان شرایط قبول عمل در درگاه الهی است، نیت خالص شرط اول هر عملی است که برای حصول این مهم بایستی حب الهی را در جان و دل ایجاد نمود چه که می فرمایند: «اعملوا حدودی حباً لجمالی» بنابراین عملی که بر اساس نیت خیر و صرفاً از روی انسانیت بدون ذره ای عدم خلوص باشد، رضایت حق را که بهترین پاداش و اجراء عمل است فراهم می سازد. در کنز چهارم منظور نظر امت اسلام است که امراض روحانی و

اغراض نفسانی آنها، سبب گردید نفس قدسی که بیش از الف سنه انتظار ظهور آن را داشتند پس از ظهور به شهادتش اقدام نمایند در حالیکه اگر عامل می شدند به دو کلمه از کلمات الهی، خود را به این اعمال مبتلا نمی ساختند و آن کلام این است تقوی الله داشته و با صادقین باشید چه که می فرمایند: «... اگر آن حرف های کذب از مطالع کذب ظاهر نمی شد، نقطه وجود روح ماسواه فداه شهید نمی گشت...» (مائدة آسمانی ۱۴۱ - ۴) و دیگر آنکه قلوب امت اسلام به قدری سخت و قسی است که ذکر حق را به آن راهی نیست و آنچه لازم آنکه قلوب را از جمیع شئونات و شبهات وهمیه مقدس سازند تا پذیرای ذکر الهی گردد همچنین در این کنز در باره معاشرت بیاناتی می فرمایند که تأکیدی است بر این مطلب که هر نفسی یا مؤثر است یا متأثر و بر این اساس باید در انتخاب معاشرین دقت لازم را نمود چه که می فرمایند: «ای اهل رضوان من خود را از سموم انفس خبیثه و ارباح عقیمه که معاشرت با مشرکین و غافلین است حفظ نمائید...» (مائدة آسمانی ۳۹-۷)

در «کنز پنجم» حضرت بهاء الله فلسفه ظهورشان را بیان می نمایند. انسان را به معدن تشبیه و جواهر آن را ودایع ربانیه و استعدادهای بالقوه در نفس او ذکر می فرمایند که از طریق تربیت این جواهر را بعرضه ظهور می آورد علاوه بر این اساس ادیان الهی را متذکر می شوند و اختلاف ظاهری را نظر به

مقتضیات قرون و اعصار بیان می نمایند که جهت برطرف شدن آن همت لازم است.

با توجه به ترتیب و محتوای هریک از کنزها می توان گفت که این بیانات جمال قدم دارای تدوینی بسیار هوشمندانه و با هدفی معین صورت پذیرفته و به گونه ای که کنز اول شرایط اقبال و ایمان را معرفی می نماید (شروط لیاقت حضور و استماع کلام حق) در کنز دوم تزئین نفوس به اعمال و اخلاق طیبه را علت افتتاح باب آسایش بر عالمیان بر می شمارند و در کنز سوم لوازم قبول اعمال و اخلاق طیبه را عنوان می نمایند و سپس در کنز چهارم امت اسلام و ابتلائات آن را شاهد عینی عمل نمودن به تعالیم الهیه تصویر نموده و سرانجام در کنز پنجم به وحدت ادیان در اصول و مبانی اشاره می فرمایند و بدین ترتیب سخنان نقل شده، عرفان و عمل و شرایط حصول هریک را شرح داده (کنزهای اول تا سوم) و سپس شاهی برای نتیجه غفلت از تعالیم الهی و انحطاط و تدتی انسان معرفی می نماید (کنز چهارم).

آیا نمی توان با توجه به اصل اتحاد ادیان (کنز پنجم) در اهداف و روشها و با در نظر گرفتن شاهد مطروحه (کنز چهارم) تصویر تمام نمای نتیجه غفلت انسانها را در تمام اعصار بدیده عبرت نگریست و با توجه به تعالیم مبارکه از پیشامد مجدد آن حذر نمود؟

۱- ... مراتب اهل بهاء از مصدر امر صادر که هم عباداً لو یمرّون علیهم ذوات الجمال باحسن الطراز

لن ترید ابصارهم الیمین ولو یرون وادیاً من الذّهب یمرون علیهم کمرّ السّحاب کذلک نزل مالک الرّقاب (کنز دوم، سطر ۲۴)

۱- ۱ الذّین ارتکبوا الفحشاء و تمسّکوا بالدّنیا انّهم لیسوا من اهل البهاء هم عباد لو یردون وادیاً من الذّهب یمرون عنه کمرّ السّحاب و لا یلتفتون الیه ابدأ الا انّهم منّی لیجدن من قمیصهم الملاً الاعلی عرف التّقدیس و یشهد بذلک ربّک و من عنده علم الکتاب ولو یرون علیهم ذوات الجمال باحسن الطراز لا ترتدّ الیمین ابصارهم بالهوی اولئک خلّقوا من التّقوی کذلک یعلمکم قلم القدم من لدن ربّکم العزیز الوهّاب ... (آثار قلم اعلی، ج ۱، ص ۱۵۳)

۱- ۲ ... ثم اعلم بان نصب العباد سلّم و له ثلاث درجات الاولى تذکر بالدّنیا و زخرفها و الثّانیة بالآخرة و ما قدر فیها و الثّالثة تذکر بالاسماء و ملکوتها و من جازعن هذه المقامات یصل الی ملیک الاسماء و الصّفات اقرب من حین ایاکم یا اهل البهاء لا تعطلّوا انفسکم علی هذه المواقف ثم مرّو عنها کمرّ السّحاب کذلک ینبغی لعبادنا المقرّیین ... (مانده آسمانی، ج ۸، ص ۱۲۱)

۱- ۳ ... قسم به آفتاب افق تقدیس که اگر جمیع عالم از ذهب و فضّه شود نفسی که فی الحقیقه به ملکوت ایقان ارتقاء جسته، ابدأ به آن توجه نمایند، تا چه رسد به اخذ آن و این مقام به لسان احلی و لغت فصیحی از قبل نازل. لعمرالله اگر نفسی حلاوت آن را بیابد ابدأ بغیر ما

اذن الله عمل ننماید و به غیر دوست ناظر نشود و فنای عالم را به عین بصیرت مشاهده ننماید و قلبش به عالم بقا متصل گردد ... (مانده آسمانی، ج ۸، ص ۸)

۱- ۴ ... لاهل الحق بان یشهر آثار الخضوع عن وجوههم ... و یأخذوا احکام الله بایادیهی و لو یمرون علی وادی الذهب و معادن الفضه ما یعتنون بهما و لا یلتفتون الیهما و انّ هؤلاء اعترضوا عن کلّ ذلک ... (آثار قلم اعلی، ج ۳، ص ۶۸)

۱- ۵ ... در وصف اهل بهاء از قلم اعلی این کلمات نازل، انّهم رجال لو یمرون علی مدائن الذّهب لا یلتفتون الیهما و لو یمرون علی ملکوت الجمال لا یتوجّهون الیه کذلک نزل من القلم الاعلی لاهل البهاء من لدن ناصح علیم ... (لوح شیخ نجفی ص ۹۱ تا ۹۲)

۲- ... من برای اخذ جواهر به این عالم آمده ام، اگر ذره جواهری در حجری موجود و آن حجر در خلف ابحر سبعة باشد تا آن جوهر را اخذ ننمایم دست از او بر نمی دارم ... (کنز پنجم)

۲- ۱ ... تالله الحقّ الیوم اگر ذره ای از جوهر در صدهزار من سنگ مخلوط باشد و در خلف سبعة ابحر مستور، هرآینه دست قدرت الهی او را ظاهر فرماید و آن ذره جوهر را از آن فصل ننماید ... (مانده آسمانی، ج ۴، ص ۹۰)

۲- ۲ ... قسم به آفتاب معانی که اگر مقدار ذره ای از جوهر، بل اقلّ، در جبلی مستور باشد، البتّه کلمه جذبیّه و فصلیّه آن را جذب ننماید و از جبل فصل کند (دریای دانش ص

(۱۲۹)

۲-۳ "...یوم یومیسست که حضرت لقمان از برای ابنش ذکر فرموده و ربّ العزّة از آن خبر داده و حبیبش را آگاه نمود، بقوله تعالی یا بنیّ آنها ان تک مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة او فی السموات او فی الارض یات بها الله ان الله لطیف خبیر (الوح شیخ نجفی ص ۷۹)

۲-۴ "...امروز روزی است که آنچه در قلوب مستور ظاهر و آشکار شود ان اذکر ما انزله الرحمن فی الفرقان قوله تبارک و تعالی یا بنیّ آنها ان تک مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة او فی السموات او فی الارض یات بها الله و این مقام عدل است که حقّ جلّ جلاله ذکر فرموده ...

(آثار قلم اعلی، ج ۶، ص ۲۲۳)

۲-۵ "...امر عظیم است و مطلب بزرگ و یوم یومیسست که می فرماید یا بنیّ آنها ان تک مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة او فی السموات او فی الارض یات بها الله ان الله لطیف خبیر (دریای دانش ص ۷۶)

۳- "...حقّ جلّ جلاله از برای ظهور جواهر معانی از معدن انسانی در هر عصری امینی فرستاده ... (کنز پنجم)

۳-۱ "...حقّ جلّ جلاله از برای ظهور جواهر معانی از معدن انسانی آمده ... (الوح شیخ نجفی ص ۱۰ و الواح مبارکه حضرت بهاء الله ص ۱۳۳)

۴- "...الیوم دین الله و مذهب الله آنکه طرق متعدده و سبل مختلفه را سبب و علت بغضا نمایند این راههای محکم متین کلّ از مطلع

واحد ظاهر و از مشرق واحد مُشرق و این اختلافات نظر به مقتضیات قرون و اعصار بوده ... (کنز پنجم)

۴-۱ "...الیوم دین الله و مذهب الله آنکه مذاهب مختلفه و سبل متعدده را سبب و علت بغضا نمایند. این اصول و قوانین و راههای محکم متین از مطلع واحد ظاهر و از مشرق واحد مُشرق و این اختلافات

نظر به مصالح وقت و زمان و قرون و اعصار بوده (الوح شیخ نجفی ص ۱۰ و الواح مبارکه حضرت بهاء الله ص ۱۳۳) و (پیام ملکوت ۱۷۷)

۴-۲ "...ای پسران انسان، دین الله و مذهب الله از برای حفظ و اتحاد و اتفاق و محبت و الفت عالم است، او را سبب و علت نفاق و اختلاف و ضغینه و بغضا نمایند ... (دریای دانش ص ۲۰)

۴-۳ "...ای احزاب مختلفه به اتحاد توجه نمایند و به نور اتفاق منور گردید ... نظر به مقتضیات عصر اوامر و احکام مختلف شده و لکن کلّ من عندالله بوده و از نزد او نازل شده و بعضی از امور هم از عناد ظاهر گشته ...

(دریای دانش ص ۶۳)

۴-۴ "...ای اهل عالم، مذاهب الهی از برای محبت و اتحاد است او را سبب عداوت و اختلاف نمایند. نزد صاحبان بصر و اهل منظر اکبر، آنچه سبب حفظ و علت راحت و آسایش عباد است از قلم اعلی نازل شده ... (دریای دانش ص ۱۷۵)

۴-۵ "...اشرار نهم، دین الله و مذهب الله محض اتحاد و اتفاق اهل عالم از سماء مشیت مالک قدم نازل گشته و ظاهر شده آن را علت

اختلاف و نفاق مکنید. سبب اعظم و علت کبری از برای ظهور و اشرار نیز اتحاد دین الهی و شریعة ربّانی بوده ... (الواح مبارکه حضرت بهاء الله ص ۸۰)

۵- "...ای اهل توحید کمر همت محکم نمائید شاید ارض از ضغینه و بغضای مذهبی پاک گردد (کنز پنجم)

۵-۱ "...ای اهل بهاء کمر همت محکم نمائید شاید جلال و نزاع مذهبی از بین اهل عالم مرتفع شود و محو گردد ... (الوح شیخ نجفی ص ۱۰ و الواح مبارکه حضرت بهاء الله ص ۱۳۴)

منابع و مآخذ:

- آثار قلم اعلی، ج ۱، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲، بدیع
- آثار قلم اعلی ج ۳، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۱، بدیع
- آثار قلم اعلی جلد ۶ مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۳۲، بدیع
- الواح مبارکه حضرت بهاء الله شامل: اشراقات و چند لوح دیگر
- پیام ملکوت تألیف عبدالحمید اشراق خاوری ۱۳۰، بدیع.
- دریای دانش. مؤسسه مطبوعات بهانی هند. مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۳۳، بدیع
- لوح مبارک خطاب شیخ محمدتقی مجتهد اصفهانی معروف به نجفی، مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۱۹، بدیع،
- مائدة آسمانی ج ۸ و ۹، تألیف عبدالحمید اشراق خاوری ۱۴۹، بدیع.

بررسی دوسند جالب در بارهٔ شرح تصدیق

جناب صدرالصدور

تلخیص و تحقیق دکتر گیو خاوری

حکمت الهی بعنوان تلمذ حاضر گشت و در فلسفه به مقامی بلند رسید ایضاً با سران سلسلهٔ صوفیه معاشر گشته در حلقهٔ اهل عرفان در آمد.

آن ایام از معارف مدعیان ارشاد چند تن از قبیل صغیعلی‌شاه و ظهیرالدوله و میرزا علی‌آقای نقاش زرگر در طهران بسر میبردند. صدر الصدور با یکایک آنها سر و کار پیدا کرده بزودی در خانقاه میرزا علی‌آقای زرگر صاحب مقام و عنوان گردید.

از قرائن چنین استنباط میگردد که آن بزرگوار در سنهٔ ۱۳۱۵ هجری قمری (حدود ۱۸۹۸ میلادی) که آن موقع جوانی سی ساله بوده است به طهران وارد شده و از همان حین با طبقات عالیه طرح الفت ریخته یعنی با حضرات حکما و عرفا چنانچه ذکر شد مربوط گشته و هم محرمانه با اکابر امرالله ملاقات مینمود.

گویند قبل از اینکه حضرت صدر در زمرهٔ مؤمنین داخل شود روزی با چند تن از علما به جایی میرفته است اتفاقاً جناب نعیم ایشان را در آن حال دیده و مفتون قیافهٔ عالمانه و مجذوب سیمای نجیبانه و شیفتهٔ مشی و خرام موقرانهٔ آن نفس نفیس گشته منجذبانه تا جایی که ممکن

ایشان به منزل حاج مهدی ارجمند مؤلف کتاب گلشن حقایق رهبری نمود. در آن جلسه آقا محمدعلی حصاری بقدر توانائی از بشارات اسلامی از حقانیت این امر استدلال کرد و مرحوم ارجمند از باب سی و سوم سفر تنبیه راجع به ظهورات اربعه استشهاد نمود و مجلس با شرایط ادب و انسانیت خاتمه یافت در آخر کار حضرت صدر فرمود علی‌العجاله قصد مسافرت به طهران دارم شما نشانی یکی از دوستانتان را به من بدهید تا در آنجا مرا با علمای این طایفه ملاقات دهد و من در این زمینه شرط مجاهده را بجا خواهم آورد اگر حقانیت این امر بر من ثابت شد رسالهٔ اثباتیه و الا ردیه خواهم نگاشت. حضرات ایشان را به مرحوم میرزا سلیمان سمسار که مختصری از احوالش در جلد دوم این کتاب (مصاییح هدایت) ضمن تاریخچهٔ ابوالفضائل گذشت معرفی نمودند.

حضرت صدر پس از ورود به طهران با احباب آشنا شد و گاه و بیگاه با حضرات ایادی امرالله ملاقات‌هایی مینمود و همچنین به مقتضای ذوق جبلّی و شور عرفانی با طبقهٔ حکما و عرفا آمیزش پیدا کرد. مدتی در حوزهٔ درس آقا میرزا هاشم استاد زبردست

جناب صدر العلمای همدانی که از قلم مرکز میثاق به صدرالصدور ملقب گشتند دارای الواح متعدّد و زیارتنامه ای از حضرت عبدالبهاء هستند و در کتاب مصاییح هدایت تألیف جناب عزیرالله سلیمانی و خاطرات نه ساله نوشتهٔ جناب دکتر یونس خان افروخته شرح حال و شرح تصدیقشان به امر الهی آمده است که خلاصه‌ای از مندرجات آن دو کتاب در این مقام درج میگردد و خوانندگان ارجمند میتوانند تفصیل شرح حال حضرت صدرالصدور را در مآخذ مزبور ملاحظه نمایند.

جناب سلیمانی می‌نویسند:

« ... حضرت صدرالصدور نامش سید احمد و فرزند ارشد حاجی میرزا ابوالقاسم صدرالعلمای همدانی است. جناب صدر الصدور هنگامی که به نیت توسعهٔ معارف و علوم و سیر در آفاق و انفس عازم طهران بود ندای امر جدید بگوشش رسید.

شرح اجمالی این حادثه چنین است که در این اوقات حاج حکیم موسی که از اطبای کلیمی نژاد همدان و تبلیغ شدگان حضرت ابوالفضائل گلپایگانی و طبیب خانوادگی خاندان حضرت صدرالصدور و بدین سبب با ایشان محشور و مربوط بود ... حضرت صدرالصدور را باتفاق عموی

بوده است در مسیر خیابان او را دنبال کرده از خدا مسئلت مینمود که او را با چنین وقار و جمال و کمالی که دارد از چشمه حیات محروم نسازد و از عذاب فرات بنوشاند و در آن حین با خود میگفت این وجود مبارک حیف است که به جنب ایمان داخل نشود و دعا میکرد که حق جل جلاله او را به روضه رضوان هدایت فرماید. مختصر آنکه جناب صدر دارنده محضر شرع و طرف رجوع اعیان و اشراف بوده ... و اگرچه بمجرد ورود به طهران مشغول به تحقیق از حقیقت امرالله گشته لکن در اوائل کار به دستگاه صوفیه بیشتر اهمیت میداد و مطلوب خویش را در میان آن فرقه میجست و اغلب شبها را به ریاضت میگذراند تا اینکه شبی در عالم رؤیا دید که دستی از غیب پیدا شد و سر مرشدش را به او نشان داد در حالی که آن سر خالی از مغز بود. چون بیدار گشت و در آن رؤیا اندیشید دانست که دیگر در میان فقرای طریقت حقیقتی باقی نمانده است لهذا در تحقیق امرالله بیشتر سعی گشت و به بیانات احباً بهتر دل داد. در آخرین مجلس که مخصوص ملاقات ایشان تشکیل و بوجود عده ای از مبلغین عالی مقام آراسته شد از حضار خواهش کرد که از آثار صاحب ظهور چیزی برایش تلاوت کنند لهذا جناب آقا شیخ محمدعلی قاننی با حنجره داودی خود لوح خراسان را که مصتر به این کلمات مبارک است «ایا نفحات الله هبی معطرة ...» و از خامه مبارک حضرت عبدالبهاء

صادر گشته است تلاوت نمود. حضرت صدر که ضمن اصغای آیات هرآن از مضامین لوح شکفته تر می شد در آن مجلس حجابات را بکلی درید و در جرگه اهل ایمان داخل گردید و چون شرح ایمان آن وجود مسعود را به ساحت اقدس عرض کردند لوح مبارک مصتر به «ایها المستوقد نار محبة الله فی سیناء الصدر ...» به اعزازش نازل گردید.

حضرت صدر که از قلم مبارک مرکز میثاق به صدرالصدور ملقب گردید چون امر مبارک را تصدیق کرد از مؤانست و مراقبت اغیار کاست و بر معاشرت و مصاحبت ابرار افزود و با طبقات عالیة شهر که قبل از ورود به روضه ایمان پیرامونش می گشتند دیگر آمیزشی نکرد مگر بقدری که برای اعلاء کلمه الله لازم بود و بهمین سبب بمرور زمان محضرش از ارباب رجوع خالی شد و آن جناب خانه نشین گشت و به ضیق معیشت دچار آمد معهنّا چهره عبوس فقر حضرتش را هراسان نکرد و از مناعت طبع اعانتی از کسی نپذیرفت. دست به فروش اسباب و اثاث و کتابهای خود گذارده بکمال خلوص و انجذاب بهدایت نفوس مشغول بوده ...»

اما جناب دکتر یونس خان افروخته در کتاب خاطرات نه ساله در شرح تصدیق جناب صدرالصدور چنین مینویسند: «اولین روزی که مجلس تبلیغ علنی در بنده منزل دائر و صلاهی عام داده شد و لوح مبارکی به قلم مرکز میثاق به این مضمون نازل «باری اگر تأیید پیایی خواهی صف تبلیغی بیارای و جنود تحقیقی سوق نمای و

برجیوش جهل و عماء هجوم کن ...» از آن روز هیاهویی در طهران شروع شد و دسته بندی ها برای تحریک وضو فراهم آمد و تا مدتی دسته های اشرار شبها با فانوس و مشعل در اطراف بنده منزل به قصد هجوم طواف میکردند اما موجبات امنیت برای این عبد کاملاً فراهم بود. در چنین احوالی یکنفر معلم موسیقی (مرحوم میرزا عبدالله) به توسط مرحوم دکتر ارسطو خان حکیم خبر داده بودند که با یکنفر از اجلة علمای اسلامی مذاکرات تبلیغی نموده ملاقات این عبد را لازم دانسته اند.

چگونه می توانستم باور کنم معلم موسیقی، ساززن سابق ناصرالدین شاه به شرف ایمان فائز و انگهی به تبلیغ یکنفر از اجلة علمای اسلامی قیام نماید ... منجمله به خدمت ایشان رسیدم پیرمردی است نورانی که از زمان شباب تصدیق نموده ایمان خود را تا امروز حکمة کتمان کرده است، ملاقات ایشان ذاتاً شورانگیز و فرحناک بود خصوصاً وقتی که یک پنجه آواز شور و ماهور مینواخت و بعد قرار ملاقات در منزل آن شخص جلیل به دو یوم بعد موکول گردید.

در آن ایام یکنفر مثل بنده مستترنگ هر قدر چابک و زرتنگ بود در مقابل یکنفر ملائی صاحب فتوی گفتارش تأثیری نداشت یا خود گفتم علی الله میروم و گفتنی را میگویم. حافظ وظیفه تو دعا گفتن است و پس در بند آن میباش که تشنید یا شنید روز دیگر در خدمت مرحوم میرزا عبدالله خدمت آقا صدر العلماء

همدانی رسیدیم. آقا مردی است مؤدب، عمامه بزرگی بر سر و بر مسند محقری جالس، ماهم در مقابل مسند نشستیم. بعد از تعارفات رسمی و صرف چای صحبت امری میان آمد... آقا قدری تفکر و تأمل نموده فرمودند از این صحبتها میگذریم چرا که امثال آن را شنیده ام اما در صدق قول شما من شبهه ای ندارم میخواهم شما که خدمت آن آقا (حضرت عبدالهاء) رسیده اید با چشم خود چه دیده و با گوش خود چه شنیده اید؟ عرض کردم توقع دارید من در معجزات چیزی عرض کنم استغفرالله. فرمودند خیر میخواهم قدری از مشاهدات شما بشنوم و مستفیض شوم بنده همین که شروع به صحبت نمودم حکایت آقا میرزا حسن در خاطر من جلوه کرد و مطلب را مفصل تر و مشروح تر از آنچه در این مقاله نوشته ام بیان کردم کم کم مشاهده نمودم قیافه آقا تغییر کرد و حالت خضوع دست داد و با دقت کامل در استماع مطلب شد. رفته رفته حالت رقت عارض شد هنوز کلمه آخر را ادا نکرده بودم که ناگاه آقا سر بسجده فرود آورد چند کلمه به عربی که عنوان شهادت و سجده شکر داشت ادا نموده های های گریه کردند چنان گریه ای که ما دو نفر را منقلب نموده ما هم با ایشان هم آواز شدیم همینکه سر از سجده برداشتند یا چهره برافروخته و اشک جاری فرمودند: من میدانم که آقا میرزا حسن چه نیتی در دل داشته و چه حقیقتی را کشف کرده است. بعد شرح اتحاد و اتفاق قبائل مختلفه

عرب را که از حضرت رسول اکرم (ص) در ابتدا معجزه خواستند و بعد در مقام مبارزه تمنای مباحله کرده بودند بیان کردند ... خلاصه آنکه این حکایت را به تفصیل تمام شرح دادند و بعد مراتب ایمان و اقبال خود را بالطف بیان اظهار فرمودند. خلاصه یکی از روزهای خوش این عبد آن روز بود. میدانم چه کیفیتی در این حکایت بود که آقا را منقلب کرده روح ایمان بر وجود مقدسشان دمید.

از آن روز تمام تمام اوقات بلکه جمیع ساعات و دقائق ایشان صرف مطالعه و تفکر و تمعن در آیات الهیه گردید و در میدان تبلیغ گوی سبقت از جمیع همکنان بریوندند. در ابتدا به تبلیغ علما پرداختند و بعد رفته رفته پرده از روی کار برداشتند، مسند شریعت را وداع نموده نطق مجلس تبلیغی بنده منزل را بعهده گرفتند ...

باری ایشان در همدان در وقتیکه صاحب محراب و منبر و بر مسند شرع انور مصتر بودند شنیده بودند اما لیبیک نگفته بودند و با آنکه آقای ارجمند و مبلغین دیگر اتمام حجت نموده بودند هنوز ایشان در طهران در وادی حیرت سرگردان بودند تا اینکه یکمرتبه پرده غفلت بالا رفت و روح قدسی ملکوتی در قلب آقای حاجی صدرالعلما نازل شد و بعدها باثر قلم محبوب امکان به حضرت صدرالصدور مخاطب گردیدند. (خاطرات نهاله صص ۱۲۵-۱۳۱)

حال برمیگردیم به مندرجات کتاب مصاییح هدایت: «... تا اینکه حضرت مولی الوری او را مأمور

به نگارش استدلالیه فرمودند ... حضرت صدرالصدور بمجرّد زیارت لوح مبارک شروع به تصنیف استدلالیه نموده نام آن را "لمعات خمس و تجلیات شمس" نهادند و چون مقداری از تهیه آن گذشت آن بزرگوار در فکر این افتاد که مندرجاتش را به جوانان مستعد بهائی بیاموزد ... جناب صدر در سنه ۱۳۲۱ هجری قمری (حدود ۱۹۰۴ میلادی) شروع به تدریس جوانان نمود و اولین کلاس برای تعلیم تبلیغ به همت ایشان تشکیل شد. کلاس بدو در منزل آقا میرزا نصرالله خادم در نزدیکی سرقبر آقا بوده است که هر هفته صبح جمعه تلامذه بانجا حضور می یافتند و حضرت صدر تا ظهر تدریس می فرموده اند. ضمناً روزهای یکشنبه کلاس دیگری داشتند که مختص به خواص تلامذ بود است بهر صورت این کانون علم و معرفت به عنایت آن منبع فضل و کمال قریب سه سال دوام کرده و دو سه دوره تدریس گشته و نفوس مخلص و منجذب و مطلعی را بیرون داده است ... در اهمیت این کلاس همین بس که حضرت مولی الوری پاره ای از جوانان با استعداد را مأمور می فرمودند که در آن کلاس حضور یابند چنانکه آقا میرزا جعفر رفسنجانی را برای تحصیل بیته و دلیل و تکمیل حجت و برهان به طهران فرستادند. باری از میان تلامذه در زمان خود حضرت صدر شروع به مسافرت برای اعلاء کلمه الله نمودند و پاره ای تا انتهای عمر در خدمات تبلیغیه باقی مانده

اسامی خویش را در عداد مبلغین نامی به ثبت رساندند.

حضرت صدر هرچندی یکبار چگونگی اوضاع مجلس درس را به ساحت اقدس معروض میداشت و با جناب آقا میرزا حیدرعلی اصفهانی نیز مکاتبه می نمود و در اثنای این مشاغل کتاب استدلالیه اش را که گنجینه ذیقیمتی است از بشارات کتب آسمانی و آیات قرآنی و احادیث و اخبار معتبره اسلامی در باره ظهور باب الله الاعظم و طلوع نیر افخم به پایان رسانید.

در سال ۱۲۲۳ یا ۱۳۲۴ قمری (حدود ۱۹۰۶ میلادی) حضرت مبلغ شهیر موسیو هیپولیت دریفوس فرانسوی و امة البهاء میس کلیفورد بارنی امریکائی با یک خانم اروپائی به امر محبوب عالمیان برای ملاقات یاران ایران تشریف فرما شدند. در طهران پذیرائی شایان از میهمانان بعمل آمد از جمله دعوت بسیار مجلل و باشکوهی هم از طرف تلامذه با حضور حضرت صدرالصدور معمول گردید. میس بارنی موقع را مغتنم شمرده هفته ای چند ساعت در مسائل اسلامی و دینی و روحانی و عرفانی از حضرت صدرالصدور سؤالاتی نموده و جواب های کافی و رضایتبخش شنیده و این سؤال و جواب یک کتاب شده و به یادگار این مسافرت پرشور و وله و انجذاب به ایشان تسلیم شده. میس بارنی در موقع تشرّف خود به ساحت اقدس آن کتاب را تقدیم مینماید ...

از مکاتیبی که حضرت صدرالصدور در سال ۱۳۲۴ برای برخی از تلامذه نوشته اند چنین بر می آید که آن

تصدیق جناب صدرالصدور به امر الهی شده است بدون آنکه معلوم شود داستان تصدیق آقا میرزا حسن دارای چه کیفیتی بوده که به ایمان جناب صدر منتهی گردیده است.

عناصر بالا در سند بعدی یعنی کتاب مصابیح هدایت دیده نمی شود یعنی: ۱- محلی که میان جناب صدر و عده ای از مبلغین عالی مقام ملاقات صورت گرفت معلوم نیست و هویت آنان نیز نامعلوم است.

۲- متن مذاکرات درج نشده و با آنکه جناب صدرالصدور از آثار «صاحب ظهور» یعنی حضرت بهاء الله نمونه ای خواسته بودند زیارت شود از آثار حضرت عبدالبهاء لوح مبارکی تلاوت شده است بدون آنکه سببش معلوم باشد.

۳- ذکر حصول ایمان برای جناب صدر تحت تاثیر تلاوت لوح مبارک خراسان مجمل است.

نظر به اینکه عناصر متشکله دو سند با یکدیگر متفاوت است اگر هر دو خبر وضع واحد و یکسانی داشت شاید بقول علماء اصول بحکم "اذا تعارضتا تساقطا" هر دو غیر مسموع می گشت ولی با توجه به آنکه مؤلف کتاب خاطرات نه ساله برخلاف نویسندۀ مصابیح هدایت نقل قول نمی کند بلکه خود طرف مذاکره با جناب صدر بوده است مندرجات خاطرات نه ساله در مقابله با آنچه از کتاب مصابیح هدایت نقل شده کسب صحت میکند و در مقایسه سندی موثق تر محسوب می شود مگر آنکه اصحاب نظر و اطلاع بتوانند دلیل و مدرک دیگری در این زمینه ابراز فرمایند.

ایام وجود مبارکش معرض امراض گشته و مزاج شریفش از اعتدال منحرف گردیده ... تا آنکه آن اختر درخشنده آسمان بینش و دانش در تاریخ پنجم ربیع الاول ۱۳۲۵ هجری قمری در چهل سالگی از افق ناسوت غارب و از مشرق ملکوت طالع گردید. تربت منورش در امامزاده معصوم در مدینه طهران و اشعاری عربی که از طبع سوزان جناب نعیم تراویده است بر مزار شریفش منقور گردیده است.

بافتخار حضرت صدرالصدور از خامۀ مبارک حضرت عبدالبهاء الواح متعددی عزّ نزول یافته که جمیع دالّ بر فضل و کمال و انجذاب و انقطاع ایشان است و از خلال عبارات مبارک بخوبی نمودار است که مشمول عنایات بی حدّ و حصر بوده است و چیزی که بیش از همه این معنی را میرساند زیارتنامه آن بلبل شاخسار جنان است. (کتاب مصابیح هدایت تحت عنوان جناب صدرالعلمای مدانی) مقایسه و تطبیق مندرجات کتاب "خاطرات نه ساله" با آنچه که از کتاب مصابیح هدایت نقل گردیده تفاوت هایی به شرح زیر در بر دارد:

۱- محلی که میان جناب صدر و جناب دکتر یونس خان ملاقات مورد بحث در آن صورت گرفت منزل جناب صدر و درمعیّت جناب آقا عبدالله موسیقی دان شهیر و با حضور آن استاد مشهور تار بوده است.

۲- متن مذاکرات را جناب دکتر یونس افروخته مبسوطاً در کتاب خود آورده اند.

۳- نقل تصدیق آقا میرزا حسن بوسیله جناب دکتر افروخته موجب

یادی از ایادی امرالله دکتر رحمت مهاجر

به بهانه انتشار ترجمه فارسی کتاب «دکتر مهاجر، ایادی امرالله و فارس امر حضرت بهاءالله» نگارش ایران فروتن مهاجر ترجمه پریوش سمندری خوشبین.

رحمت مردی خوش بیان، سخت کوش و در عین حال معمولی و عادی، فروتن و بی ادعا و منقطع بود. بخاطر دارم که چگونه مناجات ها و آثار مبارکه را حفظ نموده و با صدای خوش تلاوت مینمود و یا با طریق معمول خویش سر صحبت را با دوست و بیگانه باز نموده و به نشر نفحات الله می پرداخت.

یادآوری دوران نوجوانی مرا متوجه میسازد که رحمت مانند معدنی غنی، پر از سنگهای پربها و قیمتی با خزانه پنهانش هنگامی در معرض مشاهده همگان قرار گرفت که بدو در جامعه فارسان امر حضرت بهاءالله و سپس در خلعت ایادی امرالله با شوق وافر و ایشار و فداکاری قدم به میادین خدمت نهاد.

جامعه بهائی ایران در سالهای ۱۹۲۰ اکثراً از یارانی تشکیل شده بود که در خانواده ای بهائی تولد و پرورش یافته و در اثر آتش فروزان بلایا و مصائبی که بیش از دو تا سه نسل به آن مبتلی بودند بهم پیوند خورده و بصورت جامعه ای متحد و متشکل در آمده بودند. فرزندان آنان نیز در همان طریق قدم نهادند و در پی اجداد خویش سیر و سلوک نمودند و در همه حال، چه در مدرسه و محیط تحصیلی و چه در اوقات فراغت و تفریح و یا در کلاسهای دروس امری به پیوند خود با یکدیگر ادامه دادند. من و رحمت نیز دوستان خوبی برای یکدیگر شدیم.

پس از اتمام دوره دبیرستان هر یک در رشته ای مختلف به تحصیلات عالی خود در دانشگاه ادامه دادیم و در سال ۱۹۵۸ در موقعیتی که با گذشته ایام متفاوت بود دوباره یکدیگر را ملاقات کردیم. در آن زمان رحمت باتفاق سایر حضرات ایادی امرالله بارض اقدس عزیمت نمود تا در اولین اجتماع حضرات

در سفر افریقا در یکی از شهرهای کوچک کرانه اقیانوس اطلس با احبای الهی جلسه ای ساده و بی آرایش و پر از روحانیت و صفا داشتیم، ذکری از دکتر مهاجر بمیان آمد، پیرمردی از بومیان محلی پرسید شما دکتر مهاجر را میشناختید گفتم علاوه بر آشنائی قبلی اخیراً ترجمه فارسی شرح حال او را که همسرش بانگلیسی نوشته و چاپ و منتشر کرده خوانده ام و آشنائیم به دوستی عمیقی تبدیل شده است. پیرمرد گفت حتماً اسم منم در آن کتاب هست چون دکتر مهاجر دوست من بود. این جمله اخیر را من از بسیاری از احباء و حتی غیر بهائیان شنیده ام. واقعیت آنست که دکتر از اوان نوجوانی بهر کجا که میرفت و با هر کس که برخورد میکرد با او دوست می شد. برآستی هزاران نفر در سرتاسر کره خاک او را دوست شخصی خود میدانستند، از کباب فروش گوشه کابل در افغانستان تا بومیان خال کوبیده جزایر منتاوی، از جوانان پر شور شهرهای اروپا تا پیران سالخورده سرخ پوست امریکای جنوبی، ازین دوز سر کوچه خیابان خورشید طهران تا کشیش کاتولیک میسیونر جزایر دور دست اقیانوس کبیر همگی «رحمت» را دوست خود میدانستند.

جناب هوشمند فتح اعظم در مقدمه کتاب دکتر مهاجر مینویسند:

چگونه ما، گروه اطفال بهائی که در همسایگی در شهر طهران می زیستیم میتوانستیم باور کنیم که برای یک نفر از میان ما مقدّر چنانست که نقشی بزرگ و قابل توجه در تجدید و اصلاح روحانی جهان عهده دار گردد.

دسته جمعی را که بسیاری از یاران به اهمیت آن کما هو حقّه واقف نبودند بمرحله اجرا در آوریم. او اغلب قسمتهائی از بیانات حضرت بهاءالله را تلاوت مینمود که میفرمایند پیام نجات بخش این ظهور مخصوص مردم یا کشوری خاص نبوده بلکه به کلیّه ابناء بشر تعلّق دارد و همگان باید در ظلّ خیمه امر الهی مقرّ و مسکن گیرند. دکتر مهاجر ما را متذکر داشت که حضرت ولیّ امرالله زمانی کوتاه قبل از صعود اهمیت تبلیغ دسته جمعی در هندوستان را تأکید فرموده اند.

در اثر مجاهدات مستمرّ و اقدامات سریع دکتر مهاجر جامعه بهائی خمود هند در آن زمان بغتتاً بحرکت و جنبش در آمد و با وجود مشکلات عدیده محلی زحمات شبانه روزی را بدون احساس خستگی و رنج ناشی از آن متحمّل گردید. هر قدر به سرعت و وسعت فعالیت در هندوستان افزوده می شد رحمت باز هم یاران را بخدمات بیشتر تشویق مینمود و هرگاه نشانی از وقفه در این تحرک مشاهده مینمود شخصاً برای تقویت روحیهّ احباء قدم بمیدان گذارده و راهنمایی آنان را عهده دار میگردید.

رحمت با صرف نظر کردن از آسایش و راحت خویش بنقاطی سفر کرد که داوطلبی برای رفتن به آن نقاط وجود نداشت. روزی سرزده و بی خبر هنگام صرف صبحانه بمنزل ما در دهلی نو آمد و چون مستقیماً از یک سفر تبلیغی دسته جمعی مراجعت مینمود طبق معمول خواستم که وی را در آغوش گرفته و خوش آمد گویم ولی مرا هشدار داد که باو نزدیک نشوم زیرا سراپای او را شپش فرا گرفته بود. در واقع هیچ چیز مانع خدمت وی بامر الهی نمی شد و در راه انتشار و اعتلاء پیام حیات بخش حضرت بهاءالله هرگونه سختی و مشقّتی را به دل و جان پذیرا بود.

دکتر مهاجر شخصی اصیل، ملایم، مخلص و بی ادعا بود ولی وقتی پای مسائل امری بمیان می آمد آنچنان قدرت و صلابتی از خود نشان میداد که نظیرش را در هیچ کس مشاهده ننموده ام.

محلّ روحانی مکی هندوستان در سال ۱۹۶۱ که برای اولین بار تبلیغ دسته جمعی در آن کشور صورت جدّی بخود گرفت مجبور به اتخاذ تصمیمات مهمّه گردید.

روزی رحمت تلفنی اطلاع داد که میخواهد در جلسه

ایادی که بعد از صعود حضرت ولیّ امرالله تشکیل شده بود شرکت نماید. وی در راه بازگشت به کشور اندونزی برای دیدار دوستان در هندوستان توقّف نمود.

اشتیاق دیدار مجدّد او نه تنها بخاطر دوستی قدیم و دوران نوجوانی بلکه چون در آن موقع وی سمت و مقام ایادی امرالله را احراز نموده بود میخواستم که از فیض وجودش آرامشی در آن دوران سخت و شوم بدست آورم. دورانی که کلیّه بهائیان عالم از ضربه استماع خبر صعود یگانه ولیّ عزیز امرالله در بهت و حیرت فرو رفته و در اندوه و ماتمی شدید غوطه ور گردیده بودند.

هنگامی که برای استقبالش به فرودگاه رفتم در حالی که برای خوش آمد گویی به او نزدیک میشدم مردّد بودم که بعنوان ایادی امرالله و یا یک دوست قدیم با او روبرو شوم و از خود میپرسیدم که عکس العمل او چه خواهد بود؟ ولی بزودی در برابر فروتنی و اخلاص و محبّت حقیقی او خلع سلاح شدم.

اگرچه از صعود حضرت ولیّ امرالله دل شکسته و غمگین بود ولی نور اعتماد و اطمینان و اراده و تصمیم در سیمای او میدرخشید. پس از اینکه بمنزل رسیدیم اولین سؤالش این بود که انتظار چگونه رفتاری را از او بسمت یک ایادی امرالله دارم و چون سؤالش غیر منتظره مینمود جواب آنرا مشکل یافتم. این پرسش میزان فروتنی، خلوص و بیداری وجدان او را در اجرای وظیفه خطیرش بعنوان یک ایادی امرالله میرساند. تصوّر مسئولیت خطیری که حضرات ایادی امرالله در آن ایام بعهد داشتند بسیار مشکل بود.

بسیاری از ملل و مردم جهان تا ابد مرهون راهنماییها و تشویق و تحریص دکتر مهاجر در شروع و اقدام به امر تبلیغ دسته جمعی هستند. بعنوان منشی محفل روحانی مکی هندوستان خود شاهد فعالیتتهائی بودم که در آن زمان در هند آغاز شد و منجر به ورود هزاران نفر در جمع مؤمنین اسم اعظم گردید. فی الواقع از برکت این اقدام جلیل است که مشرق الاذکار عظیم و باشکوه کنونی در قلب شبه قاره هندوستان بنا شده و بصورت مبلّغ صامت، امر حضرت بهاءالله را به میلیونها نفر ابلاغ و معرفی مینماید.

رحمت همیشه ما را آماده مینمود که موضوع تبلیغ

خدمات امریه واقف بود و کسانی که او را میشناختند این احساس را بخوبی درک میکردند. غنای علمی و تجربی دکتر مهاجر و بصیرت مخصوص او در مسائل امری کمک مؤثری در تنظیم طرح‌های ملی و بین‌المللی توسط بیت العدل اعظم الهی بود. بخاطر می‌آورم که دکتر مهاجر تا چه حد در تمام اقداماتش به دعا و مناجات متوسل میشد. او با صدای خوش‌آهنگ خود قسمتهای مخصوصی از فرامین تبلیغی حضرت مولی‌الوری را از طرف دوستان ملتسمانه تلاوت مینمود.

ای خداوند بی‌همتا ای ربّ ملکوت
این نفوس سپاه آسمانی تواند امداد فرما و بجنود
ملاً اعلیٰ نصرت کن تا هر یک نظیر اردوئی
شوند و آن ممالک را به محبت الله و نورانیت
تعالیم الهی فتح کنند. ای خدا ظهیر و نصیر
آنها باش و در بیابان و کوه و درّه و جنگلها و
دریاها و صحراها مونس آنها باش تا بقوت
ملکوتی و نفثات روح القدس فریاد زنند،
توئی مقتدر و عزیز و توانا و توئی دانا و شنوا و
بینا.

رحمت منتخباتی از الواح وصایای حضرت عبدالبهاء
را همیشه به‌مراه داشت و حال هر زمان که آن قسمتها
را زیارت میکنم بی‌اختیار بیاد او می‌افتم که چگونه
فریاد یابهاء‌الابهی را در جهان بلند نمود و به تنهایی
عَلَمی را که حضرت ولیّ امرالله در دست او گذاشتند،
بموجب نصایح حضرت عبدالبهاء تا آخرین لحظه حیات
بدوش کشید:

حواریون حضرت روح بکلی خود را و جمیع
شؤون را فراموش نمودند و ترک سر و سامان
کردند و مقدّس و منزّه از هوی و هوس
گشتند و از هر تعلّقی بیزار شدند و در
ممالک و دیار منتشر شدند و بهدایت من
علی‌الأرض پرداختند تا جهان را جهان دیگر
کردند و عالم خاک را تابناک نمودند و به
پایان زندگانی در ره آن دلبر رحمانی
جانفشانی کردند و هر یک در دیاری شهید

محفّل روحانی ملی که در همانروز تشکیل میشد
شرکت نماید متأسفانه در آنروز مریض و بستری و
مبتلی^۱ به تب شدید بودم لذا اظهار داشتم که باوجود
کسالت از حضور در جلسه محفل ملی معذور میباشم.
در جواب من سخنی نگفت ولی وقتی که پس از
مدتی چشمهایم را گشودم رحمت و هشت نفر اعضاء
محفّل روحانی ملی را در اطراف تختخواب خود یافتم
و گرچه تشکیل محفل روحانی ملی بدان صورت و
موقعیت غیرعادی بنظر میرسید ولی نتیجه آن که
منجر به اتخاذ تصمیمات مهمّ درباره پیشرفت و
گسترش امر در شبه قاره هندوستان گردید بسیار قابل
ملاحظه بود. دکتر مهاجر مصرّاً تأکید مینمود که کلیّه
جوامع بهائی در سطح ملی یا محلی باید مانند
آینه‌ای منعکس‌کننده وحدت و یگانگی باشند و
بیاناتی از حضرت بهاءالله را شاهد می‌آورد که ایادی
امرالله را نصیحت می‌فرمایند که اگر آنان در هر کجا
نشانه‌ای از تفرّق و جدائی فیما بین یاران مشاهده
نمودند نباید لحظه‌ای توقف نموده یا بیارامند تا آنکه
تفرقه را بکلی از میان برداشته و طرق محبت و
یگانگی را دوباره هموار و برقرار سازند.

دکتر مهاجر معتقد بود که برای ایجاد وحدت و
یگانگی باید کلیّه یاران را در وظیفه خطیر و عمومی
تبلیغ بسیج نمود و به آنان اطمینان داد که امر تبلیغ
مولد و موجد یگانگی حتّی در بین نفوسی خواهد شد
که فاقد توافق نظری و فکری با یکدیگر می‌باشند.

تجربیات عملی و وسیعی که وی در دوران زندگی خود
و در موارد تبلیغ دسته‌جمعی کسب نمود، طرح و
نقشه و راهنمای ارزشمندی برای تمام کسانی که
اشتیاق تبلیغ امر الهی را داشتند محسوب میگردد و
همچنانکه در این کتاب ملاحظه خواهید نمود، نظریات
حکیمانه وی موجب توسعه و پیشرفت امر بهائی در
بسیاری از نقاط جهان گردید. عشق و علاقه شدید
رحمت نسبت به حضرت ولیّ مقدّس امرالله محرّک و
مشوّق مسافرتها سریع و پرشتاب او از کشوری به
کشور دیگر و از قاره‌ای به قاره دیگر بمنظور اعلان و
ارتفاع امر الهی در نقاط بکر بود. او منادی امری
بود که نور آن روشنی بخش جهان ظلمانی گردید.

رحمت کاملاً به فوریت و محدودیت وقت برای انجام



۱۹۷۷، باتفاق مارکوزکوسل، یکی از احبای مکزیک

برآن داشت که دعوت ایشان را برای ترجمه کتاب پذیرا گردم و با تشویق دوستان قدیم و ستایشگران «رحمت» آن را به پایان برم.

اینک ترجمه این کتاب را تقدیم یاران فارسی زبان حضرت رحمان مینمایم تا خود زندگی شکوهمند دکتر مهاجر را که چون شعله ای افروخته در زجاجة عهد و پیمان سبب نورانیت هزاران نفوس از مردمان قارات خمسة عالم گردید ملاحظه نمایند و ستایش خویش را نثار مردی کنند که سمد همت در میدان تبلیغ برانده و گوی سعادت ابدی در پهنای جهان فانی و سرای عوالم سرمدی بربود.

شدند. فیمثل هذا فلیعمل العاملون.

در سال ۱۹۸۱ در جلسه تذکری، جناب هوشمند فتح اعظم چند بیت ذیل را در رثای «رحمت» سرودند:
از رحمت خداست که مرغ مهاجری
بال و پری گشاید و از آشیان رود
ز آن آشیان که باد خزانیش کند خراب
پرواز گیرد و بدگر خانمان رود
طوفان و باد و سردی و برف دیار خویش
پشت سر افکند به دیار امان رود
چون ذره ای که رقص کنان سوی آفتاب
آغوش نور جوید و بر آسمان رود

مترجم کتاب خانم پریوش سمندری مینویسد:
داستان زندگی دکتر مهاجر، ایادی امرالله و فارس امر حضرت بهاءالله نموداری از عظمت و قدرت روحی خلاقه و عزم و اراده متین در خدمت به امر الهی و ثبوت و رسوخ به عهد و پیمان ربانی است. حقیقتی مشهود و واقعه ای انکار ناپذیر است.
دکتر مهاجر چون شهاب ثاقب در انجمن عالم بدرخشید و قدم به میدان خدمت گذاشت، «به راحت یومی قانع نشد»، عالم جسم را بسوخت، «سر در بیایانهای هجر نهاد» و یاران باوفای امر حضرت یزدان را چون خود آواره هر دیار نمود.

زندگانی دکتر مهاجر مانند نسیم لطیف و مطبوعی آغاز شد و متدرجاً به باد و طوفانی عظیم، نه ویرانگر بلکه سازنده، تبدیل گردید، از موطن جمال ابهی برخاست، جمیع قارات عالم را زیرپا گذاشت، پیام حیاتبخش حضرت بهاءالله را به گوش قریب و بعید رساند، «دقیقه ای آرام نیافت و آنی استراحت نجست»، و تا نفس اخیر لحظه ای از تبلیغ جمهور فارغ نماند.
سرکار خانم ایران فروتن مهاجر، فارس امر حضرت بهاءالله که خود قدم به قدم در جریان مجاهدات همسرگرمی همراه و در بسیاری از خدمات ذیقیمت ایادی امرالله شریک و سهیم بودند به تدوین و تألیف این مجموعه نفیس به زبان انگلیسی موفق گردیدند و ترجمه این اثر را به عهده این کمینه گذاردند. داستان حقیقی و درعین حال باورنکردنی این مرد پرتوان مرا

نگاهی به آثار جناب علیمحمد ورقا

مجموعه اشعار جناب ورقا که به همت انجمن ادب و هنر لندگ تنظیم گردیده بزودی تحت عنوان نغمه های ورقا توسط مؤسسه معارف بهائی طبع و نشر می شود و انتظار اهل ادب به پایان می رسد، مقاله زیر بمنظور آشنائی مقدّماتی دوست داران ادب با آن اثر نفیس درج میگردد.

عندلیب

دور می زند و این نکته به اشعارشان حالتی خاصّ داده است. از زبان خودشان بشنویم که می گویند:

ورد عیانم الله ابھی ذکر نهانم الله ابھی
تا هست ممکن واجب شمارم گوید زبانم الله ابھی
قدسانی نور با جذب و شور گوید که جانم الله ابھی

(جناب ورقا قبل از اینکه در لوحی از جمال مبارک به «ورقا» خطاب شوند قدسانی تخلص می کرده اند که در این غزل نیز آمده است).

اشعار جناب ورقا از لحاظ قالب و ظاهر به سبک کهن و باصطلاح به روش سنتی و کلاسیک سروده شده که البته مطالب و مضامین نو در آن بسیار دیده می شود. جناب ورقا در انواع شعر، غزل، قصیده، ترجیع بند، ترکیب بند، مسمط، مستزاد و مخصوصاً مثنوی طبع آزمائی کرده اند ولی دوبیتی و رباعی از ایشان بدست نیامده است.

حضرت عبدالبهاء در خطابه ای که در آوریل ۱۹۱۲ در نیویورک ایراد کردند درباره جناب ورقا می فرمایند: «در شعر و انشاء وحید ایران بود» و حضرت ولی امرالله در کتاب قرن بدیع به یکی از مسمط های ایشان اشاره فرموده اند.

اگر آثار جناب ورقا در کشور ایران چاپ و منتشر شده بود و اهل تحقیق و ادب در این باره امکان اظهار نظر داشتند مقام ایشان در تاریخ ادب ایران شناخته شده بود و البته این نکته در باره بسیاری از شعرای بهائی از جمله جنابان نعیم، عندلیب و مصباح نیز صادق است.

اشعار جناب ورقا شامل وقایع تاریخ امر، شرح شهادت ها، مدح طلعات مقدسه بهائی و بیان اعتقادات روحانی و عرفانی است. دیدن مناظر زیبای طبیعت نیز ایشان را به ذکر و ستایش معشوق حقیقی

تاریخ ادب زبان فارسی، شعرای بزرگ و معروف مثل فردوسی، مولانا، سعدی، حافظ، ناصر خسرو و بعض دیگر را کسانی میدانند که در زندگی اعتقاد و هدف مشخصی داشته اند و آثارشان به عنوان یک مجموعه حامل پیامشان بوده است. حتی عطار هم که بنظر عده ای از شعرشناسان از لحاظ کلام شاعر متوسطی محسوب است بعلت قدرت تخیل و مضمون آفرینی و داشتن اعتقادات عمیق روحانی و عرفانی در ردیف شعرای بزرگ ایران قرار می گیرد. این دسته از شعرا گوئی برای خود رسالتی قائل بودند و خود را به بیان اعتقاداتشان متعهد می دانستند لذا بزرگی آنان فقط به علت زیبایی کلامشان نبوده بلکه بیشتر از آن به سبب والائی پیامشان می باشد.

جناب ورقا از این گونه شعرا محسوب می گردند چه مانند مولانا اعتقاد و هدفی دارند و فقط در بند الفاظ نیستند. اگر جناب ورقا را با شاعر هم عصرشان قآآنی مقایسه کنیم می بینیم که قآآنی بیشتر نظم می سرود تا شعر، اعتقاد درستی هم نداشت. بعنوان نمونه حدود هفده مسمط و قصیده در مدح حاج میرزا آغاسی دارد با وجود این پس از بیکار شدن او در مدح میرزاتقی خان امیر کبیر، صدراعظم جدید در شعر با مطلع:

نسیم خلد میوزد مگر ز جویبارها

که بوی مشک میدهد هوای مرغزارها

از حاجی به این صورت یاد می کند:

بجای ظالمی شقی نشسته عادلّی تقی

که مؤمنان متقی کنند افتخارها

البته کلام بسیار زیبا است ولی شاعر فاقد ثبات فکری است و اعتقاد معینی ندارد. در حالی که تمام اشعار جناب ورقا حول محور اعتقادات روحانی ایشان

رهنمون می گردد:

یکی گذر کن بقلب فارغ ببین به گلشن به گاه اسحار
هزیز اریاح حقیف اشجار صغیر اطیّار خریز انهار
ز جلوه صبح فضا منور چو ساحت قلب زعشق محبوب
زنفحه گل هوا معطر چو روضه روح ز حبّ دلدار
از لحاظ ستایش طلعات مقدّسه امر بهائی در بین
شعرای امر ممتازند یعنی مدح ایشان فقط قدرت نمائی
در ترتیب الفاظ نیست بلکه مفاهیمی که عرضه
می دارند جالب و جاذب است:

ای مشرق جمال خدا می شناسمت

جان و سرم ترا بقدا می شناسمت

گر صد هزار پرده پیپوشی به روی خویش

ای طلعت خدا بخدا می شناسمت

تورب مغربینی و خورشید مشرقین

ای آفتاب رجوع و بدا می شناسمت

اشعار جناب ورقا منسجم و مستحکم و حاکی از
تسلّط ایشان به لغات مشکله زبان عربی و احاطه
بر معارف اسلامی است. در آثارشان گاه به واژه هائی
برخورد می کنیم که برای یافتن معانی دقیق آنها باید
به کتاب لغت مراجعه کرد. استناد به نص آیات قرآنی
و یا ذکر مفاهیمی از آیات قرآنی در اشعار جناب
ورقا بسیار مشاهده می شود:

از نور تو کائنات چونان در جلوه شمس لیل عسعس

(آیه ۱۷ سوره تکویر)

اشراق جمال تو است مقصود از والصبح اذا تنفس

(آیه ۱۸ سوره تکویر)

ایشان همچنین چندین قطعه شعر ملمّع (ملّمعات
اشعاری است که قسمتی عربی و قسمتی فارسی است)
سروده اند که با بهترین ملّمعات شعرای بنام برابری
میکند:

الصّلاى باده نوشان الصّلا قد ملّنا اليوم اکواب الولا
الصّلاى پاک بازان اسرعوا هذه خمراً طهوراً اکرعوا
از شرایط لازم شاعری تسلّط به آثار شعرای قبل
است. اغلب شعرای بزرگ از آثار دیگران گاهی بصورت
تضمین و زمانی با نقل مفهوم در اشعارشان آورده اند
که به زیبایی آثارشان کمک فراوان کرده است. فی المثل

خواجه شیراز که ابیات و یا عباراتی از خواجوی
کرمانی، کمال الدّین اصفهانی، شمس الدّین جوینی،
همام تبریزی و عدّه دیگر در غزلیاتش نقل کرده است.
جناب ورقا بطوری که از آثارشان برمی آید کاملاً حائز
این شرط بوده اند و آثار این احاطه و تسلّط بر ادب
فارسی را در اشعار ایشان مکرّر می توان دید.

در مثنوی با مطلع:

ز خون دیده با اشکسته خامه

نویسم آه در عنوان نامه

ابیاتی از وحشی بافقی آورده اند:

چو آتش برکشم هر دم زبانه

ز وحشی می سرایم این ترانه

«الهی سینه ای ده آتش افروز

در آن سینه دلی و آن دل همه سوز

هر آن دل را که سوزی نیست دل نیست

دل افسرده غیر از آب و گل نیست»

در مثنوی با مطلع «طفح وصال می وزد از روضه

بقا» ابیات زیر آمده است:

از نور معنوی ید و بیضا نمود گل

وز طور قدس آتش موسی نمود گل

بگشا به صوت سدره جان سمع معنوی

«تا از درخت نکته توحید بشنوی»

که یاد آور غزل حافظ است:

بلبل به شاخ سرو به گلبانگ پهلوی

میخواند دوش درس مقامات معنوی

یعنی بیا که آتش موسی نمود گل

تا از درخت نکته توحید بشنوی

در مثنوی با مطلع:

نخستین دفتری کز عشق شد باز

بنام کردگارش بوده آغاز

بیتی از باباطاهر آورده اند:

دراین خوش رتبه یاران مضطربم

پریشان همچو باباطاهرستم

«اگر دل دلبری دلبر کدامی

وگر دلبر دلی دل را چه نامی»

در مثنوی با شروع:

یا طیور القدس فی روض العیان

اسمعوا تغرید ورقاء البیان

بیتی از مولانا آمده است:

«آتش است این بانگ نای و نیست باد

هرکه این آتش ندارد نیست باد»

در مثنوی رشای شهدای یزد با آغاز «مرحبا ای روضه قدس ولا» ابیاتی از مثنوی مبارک حضرت بهاءالله آورده اند:

«ای جمال الله چو نارت بفروخت

خرمن هستی عشاقان بسوخت»

گاهی مفاهیمی از دیگر شعرا و بیشتر مولانا بیان می دارند، مثلاً مصرع:

از جدائی ها چو نی دارم بسی شاها گله و یا بیت:

مرحبا ای عشق عالم سوز ما

ای رخت مهر جهان افروز ما

که یادآور ابیات زیر از دفتر اول مثنوی مولانا است: بشنوا زنی چون حکایت می کند

از جدائیها شکایت می کند

و همچنین

مرحبا ای عشق خوش سودای ما

ای طیب جمله علت های ما

و یا ابیاتی از غزل زیر که یادآور غزلیات دیوان شمس است:

و ه وه چه خوش سوزنده ای ای آتش جان مرحبا

خوش آتش افروزنده ای ای عشق جانان مرحبا

ای عشق عالم سوز خوش نار جهان افروز خوش

کردی شیم را روز خوش ای مهر تابان مرحبا

در اشعار جناب ورقا اشاره به مطالب عرفانی و عاشقانه فراوان است که برای نمونه چند مورد آورده می شود:

در انقطاع و تسلیم:

در غمت از حد گذشت سوز من ای گلزار

بی تو نباشد شکیب با تو ندارم قرار

راه رو عشق را خار مغیلان چه باک

همچو حیرم نمود با گل روی تو خار

چون تو پسندی ستم سوی که باشد گریز

باز زدست توام سوی تو باشد فرار*

آتش ورقا دگر بس نکند التهاب

تا نکند جان و دل در ره جانان نثار

در عرفان:

ما چون زخودی مردیم خود زنده شدیم از نو

چون پی به خدا بردیم خود بنده شدیم از نو

هنگام خزان بودیم در ارض جهان پنهان

چون فصل بهار آمد روینده شدیم از نو

در پایداری:

من نه آنم که کنم ترک محبت همه عمر

گر بسوزانی و گر زنده کنی هر آنم

جامه جسم گر از دست تو شد چاک چه باک

عشق تو کرده ز یک عاریتی عریانم

جناب ورقا حدود ۱۹ قصیده دارند که در میان

آنها قصیده با مطلع:

مرا داده جان بوی عبدالبهاء

ز من برده دل روی عبدالبهاء

از جهت لطافت مشخصات غزل را دارد و بسیار زیبا است.

قصیده با مطلع «سزد سپاس و ستایش جمال

ذات قدم را» ۱۱۰ بیت و بیان تاریخ و شرح فداکاری های احباء است.

قصیده به مطلع «شب است و توده غبرا همی

شتابان است» حدود ۱۵۰ بیت را شامل و به خط جناب روح الله نوشته شده است.

قصیده با شروع «از می عبدالبهائی ساقیا ساغر

بیار»، در هر بیتش کلمه عبدالبهاء تکرار شده است.

این قصیده چهل و یک بیتى نشان عشق عمیق ایشان

* این بیت یادآور این شعر کوتاه جناب فتح اعظم است:

بگو مرغ دریا

به هنگام طوفان

ز امواج غرآن

ز باد خروشان

پناهت کجا جز به دریا به دریا

سابقه‌اش در ادب فارسی بیش از سایر انواع شعر است. چون در مثنوی هر بیت قافیه مستقل داشته و قوافی در هر بیت تکرار نمی‌شود، شاعر محدود به قافیه‌ای خاص نبوده و بنا براین تعداد ابیات آن میتواند بسیار زیاد باشد. این نوع شعر برای بیان داستان‌های طولانی مثل شاهنامه فردوسی و مثنوی مولانا بسیار مناسب است.

مثنوی انواریه جناب ورقا متضمن بیش از یک‌هزار بیت با مطلع:

یا بهاء الغیث یا روح العماء

یا حیات العرش یا نورالسماء

است که بر وزن مثنوی مولانا است. گاه خواننده احساس می‌کند که مثنوی مولانا را می‌خواند.

این مثنوی در ستایش جمال مبارک، ذکر عوالم روحانی، بیان تاریخ امر، یادبود شهادت احباء و نکاتی مربوط به انقطاع و استقامت می‌باشد. ابیات مثنوی انواریه مثل همه مثنوی‌های طولانی زمانی عادی و گاهی در اوج زیبایی است.

ذره‌ای زانوارت ای ربّ النفوس

ذره‌ها را ساخته شمس الشموس

من چه گویم چون دمامد یار من

گویدم با کس مگو اسرار من

من چه گویم چون زوصفش دم زرم

کز دمی آفاق را برهم زرم

گر نگویم سینه گردد پر خروش

ور بگویم بحرهای آید به جوش

گر نگویم خاطر من نغنون

ور بگویم ارض منشق می‌شود

گر نگویم ریزد از قلبم دماء

ور بگویم منفطر گردد سماء

سر انجام ذکر این نکته خالی از لطف نیست که در میان شعرای فارسی زبان گاه اشعاری دیده می‌شود که فاقد کلمات نقطه دار است. بدیهی است که سرودن شعر بدون نقطه فوق العاده کار مشکلی است و معمولاً شاعر به علت محدود بودن کلمات بی نقطه معنا را فدای لفظ می‌کند و اغلب این اشعار از فصاحت

نسبت به حضرت عبدالبهاء است که یکی از مصارع آن «باید از عبدالبهاء آموخت رسم بندگی» می‌باشد. از ایشان سه ترجیع بند، چهار ترکیب بند و تعدادی مخمس باقی مانده که همه در ستایش طلعات مقدسه امر مبارک، بیان اعتقادات بهائی، شرح حوادث و وقایع است. تضمین زیبایی به صورت مخمس بر مثنوی جمال مبارک دارند که فوق العاده جالب نظر و زیبا است.

جناب ورقا مسمطی ظاهراً در استقبال بهاریه و سیفیه جناب نعیم سروده اند که با بیت زیر شروع می‌شود:

بر افکن ای شاه جان زوجه ابهی نقاب

بر آی ای شمس وجه زخلف نیلی سحاب

قائمی هم مسمطی بر وزن دو مسمط فوق دارد که هر سه آنها بر وزن مسمط معروف منوچهری دامغانی، شاعر قرن پنجم، و مبتکر مسمط است که با بیت زیر شروع می‌شود:

آمده بانگ خروس مؤذن می خوارگان

صبح نخستین نمود روی به نظارگان

حضرت ولی امرالله در کتاب قرن بدیع به این شعر جناب ورقا که در باره تاریخ امر بدیع است اشاره می‌فرمایند.

این شعر به خط روح الله شهید با توضیح مختصری نوشته شده که برآستی نشان دهنده آنست که جناب روح الله از نوادر روزگار بوده اند. از ایشان فقط یک قطعه شعر باقی مانده که در ابتدای دیوان جناب ورقا آورده شده است.

شعر مستزاد «جای همه خالی» یادگار دوران زیارت اعتاب مقدسه و گویای سرمستی و شوق و شور روحانی ایشان است.

مستزاد دیگری تحت عنوان «چشم همه روشن» دارند که بسیار زیبا و آهنگین بوده و جای آن دارد که هنرمندان برای آن آهنگی بسازند.

از انواع دیگر شعر که در دیوان جناب ورقا فراوان است مثنوی است. گفته شده که مثنوی از ابتکارات شعرای ایرانی است و در زبان عرب معمول نبوده و

اشعار نوشته شده روی اشیاء

کمتر ملّتی باندازه ایرانیان ذوق شعر دارند.
از جمله آثار این ذوق و علاقه را در اشعاری که در
روی اشیاء یا اماکن و اتومبیل ها نوشته شده می
توان دید. بسیاری از این اشعار توسط کسانی انتخاب
و یا سروده شده که اطلاعات ادبی زیادی نیز
نداشته‌اند. در زیر نمونه‌ای از این اشعار
آورده می‌شود.

روی قاشق چوبی

تیشه‌ها خوردم بسر فرهاد وار
تا رسیدم بر لب شیرین یار

چوب ضعیف را اگرش پرورش دهی
جائی رسد که بوسه‌گه خسروان شود

کمتر زقاشقی نتوان بود در طلب
صدتیشه می‌خورد که رساندلبی به لب

روی سفره قلمکار

ای انبساط سفره جود تو برقرار
ای شرمسار خوان عطای تو روزگار

بر بالای بخاری

گل شراب و گل آتش و گل عارض
اگر غلط نکنم فصل گل زمستان است

دهان گشاده بخاری بسان بی‌ادبان
رسانده کار بجائی که چوب می‌خواهد

روی قفل

بر لبش قفل است و بر دل رازها
لب خموش و دل پر از آوازا

بدورند.

در میان اشعار بی‌نقطه زیبا قطعه‌ای از
معتمدالدوله نشاط اصفهانی است که جمعاً پنج بیت
می‌باشد که سه بیت آن در زیر آمده است:

که کرد کار کرم مردوار در عالم
که کرد اساس مکارم ممهد و محکم
عماد عالم عادل سوار ساعد ملک
اساس طارم اعلام سرور عالم
ملک علوّ و عطارد علوم و مهر عطا
سماک رمح و اسد حمله و هلال علم

نشاط نامه بدون نقطه کوتاهی نیز به ساعدالملک
نامی نوشته که جالب است. با این توضیح تسلط و
قدرت شعری جناب ورقا را متوجّه می‌شویم که یک
مثنوی با شصت و شش بیت بی‌نقطه در نهایت انسجام
و فصاحت سروده‌اند و تقدیم محضر حضرت عبدالبهاء
نموده‌اند که چند بیت آن ذیلاً درج می‌گردد:

ها دگر دل محو و مسرور آمده
ها دگر در سرد و صد سور آمده
ها در آمد در حرم دلدار هو
در حرم کو محرم اسرار هو
هو در آمد ما سوی را دور کرد
ملک دل را امر او معمور کرد
هو در آمد ها دل آگاه کو
الله الله محرم همراه کو

مسلماً پس از انتشار دیوان ورقا ادبای بهائی در
مورد آثار ایشان مطالعه بیشتری کرده و جنبه‌های مختلف
این آثار ارزنده را مورد بررسی و توجه قرار خواهند
داد. آنچه در این یادداشت آمده برداشت نگارنده سطور
است که با اقرار به نقص آن مرقوم گردید.

سعدی آن نیست که در خورد تو گوید سخنی
آنچه در وسع خود اندر دهن آمد گفتم

بر حاشیه پرده قلمکار

باش چون پرده رازدار کسان
تا نگردند از تو آزرده
پرده راز کسی نگفته به کس
هیچکس را ز خود نیاز زده
پرده پوشی نموده عیب کسان
دیده اما برو نیاز زده
حفظ اسرار و پرده پوشی را
یاد باید گرفت از پرده

روی جلد دیوان شعر

این جلد که هست همچو خوبان طراز
آراسته پیکری است پوشیده به ناز
گوئی در جنت است کز عالم قدس
بر ناظر این کتاب می گردد باز

دفتر صوفی سواد و حرف نیست
جز دل اسپید همچون برف نیست

در کنار قاب آئینه

صورت خود چو بنگری ناز تو بیشتر شود
کاش نمی گذاشتند آینه روبروی تو

تو هم در آینه حیران حسن خویشتنی
زمانه ای است که هرکس به خود گرفتار است

روی قوطی بزک خانم ها

هفت پیرایه شد بروی زنان
که از آن باغ حسن سیراب است
وسمه و سرمه و نگار و خچک
زرک و غازه و سفیداب است

روی تخته نرد

گر کار جهان به زور بودی و نبرد
مرد از سر نامرد بر آوردی گرد
این کار جهان چو کعبتین است و چونرد
نامرد ز مرد می برد چتوان کرد

روی شانه چوبی

باش چون آینه که عیب ترا
همه را دیده روبرو گوید
نه که چون شانه با هزار زبان
بشت سر رفته مو به مو گوید

در سردر ورودی حمام (بنام گلشن)

اگر خواهید آب صاف و روشن
بفرمائید در حمام گلشن

روی بدنه یک اتوبوس

هفت شهر عشق را عطار گشت
عاقبت از راه چالوس رفت رشت

روی جعبه ابزار نجاری

چون تیشه بسوی خویش دائم متراش
چون رنده زکار خویش بی بهره مباحش
پیوسته چو اژه باش در کار معاش
چیزی سوی خود می کش و چیزی می پاش

بر سردر خانه مجللی در شیراز

گر خانه محقر است و تاریک
بر دیده روشن نشانم

دکتر منوچهر مفیدی

نمونه نفوذ کلمه الله و القای آن بر قلب‌ها

کلمه الله یک تجلی از تجلیات الهیه است «مقرّر و مستقرّش افئدة عباد»^۱ و هدفش خلق انسانی بدیع است

نگاهی از دل بسوی فرزندان مؤمن خود انداخت، پیوستن به آنها که در مشهد، اروپا و امریکا ساکن بودند و «اجتماع در یک نقطه»^۲ خلاف رضای الهی بود چه که این کلام معهد اعلیٰ را به گوش جان شنیده بود: «چون مقصود اصلی از اقامت در ممالک خارجه خدمت امرالله در آن ممالک باشد البتّه احبّای عزیز ایران حتّی الامکان از جمع شدن در یک نقطه پرهیز نمایند. شمع روشن اگر در یک انجمن بدرخشد نور و حرارت بخشد و اگر چند شمع در یک جمع کنار هم بسوزند یکدیگر را ذوب نمایند و اشک حسرت ریزند و انوارشان به هدر رود و قامتشان خمیده گردد.»^۳

ناگهان یاد محمّد «فرهاد» فرزند جوانش، تنها ایرانی مهاجر جزیره گوادلوپ در دریای کارائیب شعله امیدی در دلش برافروخت و راهی برای خدمت محبوب برابر دیدگاه مشتاقش چهره گشود.

در سال ۱۹۸۰ در حالی که «بهانه» واهی ندانستن زبان و ترس از غربت^۴ را مانع خدمت ندید، از فقدان سلامت و ضعف قوّه باصره نهراسید و در ۷۰ سالگی به امید انجام خدمتی در ظلّ نقشه هفت ساله در جزیره گوادلوپ مسکن گزید.

منشور ملکوتی بیت العدل اعظم بود و در حقیقت اعلام استقرار آن مرجع منصوص به شمار می آمد، به لطف آباد دره گز در مرز شوروی و خراسان مهاجرت کرد. بسهم خود با این قیام به اكمال اهداف آن نقشه الهیه که مبین اصالت و حقانیت معهد اعلیٰ و سرآغاز جریان سفینه الله و اثبات نفوذ کلمه الله از طریق آن مرکز مصون از خطا بود عاشقانه همّت گماشت.

وقایع انقلاب اسلامی ایران او را نیز مانند بسیاری از یاران مظلوم دچار بغض و عناد اهل عدوان نمود، اموال به تاراج رفت، اراضی و احشام تالان شد، «کارخانه ارباب» بر باد رفت و «سالن اختصاصی جلسات روحانی» که به همّت آن بانوی فداکار برای پذیرائی به شام و ناهار از یار و اغیار نیز پیوسته مورد استفاده بود به دست ستمکاران افتاد. منور خانم در شانزده سالگی با جناب عبدالوهاب ارباب که خود در جوانی به امر مبارک اقبال کرده بود ازدواج کرد ولی اینک در دره گز تنها بود زیرا بیست سال قبل از آن همسرش به ملکوت ابهی صعود کرده بود. همسری که با اخلاق رحمانی و سخاوت و گشاده دستی تأثیر فراوان بر حیات او گذاشته بود. در این حال

برای درک نفوذ کلمه الله در دلها بخصوص با هدایت بیت العدل اعظم الهی کافی است حیات یکی از افرادی را که بر طبق نقشه های آن معهد اعلیٰ عمل نموده مطالعه کنیم به این امید که موضع و موقف خود را در نقشه جلیله چهارساله درک نموده و در این ایام آخر «قرن انوار» که به سرعت در گذر است و هر خدمتی در این برهه از زمان تاج افتخار و زینت حیات ما محسوب می شود به قیامی که شایسته هموطنان جمال مبارک است موفق گردیم.

از میان خیل خادمان و مهاجران گرانقدری که از بدو تأسیس بیت العدل اعظم قیام به خدمت نموده اند مناسب است که در سال جهانی زن شرح حال یکی از اماء موقنات را مطالعه کنیم.

خانم منور ارباب در سال ۱۹۱۰ میلادی در سبزوار در خاندانی بهائی چشم به جهان گشود. در شش ماهگی پدر بزرگوارش آقا محمّد سبزواری در میان دشت سبزوار شهید شد. روح پاک پدر و همّت والای مادر فداکار وجودی را به ثمر رساند که استقامت و فداکاری در راه محبوب و خدمت و محبت به احیاء هدف زندگیش بود. در نقشه جلیله نه ساله که اولین

چند ماه پس از ورودش در اپریل ۱۹۸۱ بعنوان یک دوست عزم ملاقات خانم ارباب کردم ولی این بار بجای اتوبوس و طیّ جاده‌های خاکی شرق ایران با هواپیما و از فراز اقیانوس اطلس سفر می‌کنم، از بخت خوش در همان هواپیما ایادی عزیز امرالله امة البهاء روحیه خانم و خادمه برانزده و برگزیده امر الهی سرکار ویولت خانم نخجوانی نیز برای افتتاح اولین کانونشن ملی و انتخاب محفل ملی آن ناحیه عازم آنتیاگو، جزیره دیگری در دریای کارائیب بودند. ناگهان این فکر بخاطر خطور کرد که ای کاش کوردلانی که قصد ریشه کن کردن امر الهی را دارند سعادت آن را داشتند که گسترش شاخ و برگ شجره لاشرقیه و لا غربیه الهی را در جزائر دوردست با چشم بصیرت ببینند.

در گوادلوپ فرهاد مرا به منزل خود هدایت کرد، از پلکان خانه‌ای قدیمی بالا رفتم و خانم ارباب را در حالی که از قوه باصره محروم گشته در اطاق کوچکی زیارت کردم، در این اطاق ایشان با فرهاد و همسر فرانسویش میشل که بتازگی بهائی شده‌است زندگی می‌کنند. منور خانم از اینکه «جمع قوا را صرف تأمین معیشت و بهبود کسب و تجارت و ازدیاد ثروت و طلب راحت ننموده و از آنچه او را در دو جهان توانگر و جاودان می‌سازد غافل نساخته»^۶ مسرور است. از فقدان مال و ثروت نمی‌نالد و از ضعف جسم و فقدان بینائی غمی به دل ندارد و نگرانی به خود راه نمی‌دهد. خانم ارباب با روشندلی اعتقاد واثق

داشت که «ای بسا طاق کسری که مکسور شد و بسا قصر قیصر که مظمور گشت، روز ظاهر فریبان شام غریبان شد و گنجهای شایگان رایگان گشت و بتاراج و تالان رفت و از عمر تلف کرده نماند جز اشک حسرتی و آه ندامتی، قوله عزّ بیانه: «آنچه را فنا اخذ نماید و تغییر پذیرد لایق اعتنا نبوده و نیست مگر علی قدر معلوم»^۷ علی‌رغم کبر سن و فقدان بینائی و ندانستن زبان در عالم غربت به کمال شور و اشتیاق کمر همت بریست و وجود خود را وقف خدمت به امر الهی در ظل هدایت معهد اعلی نمود. به عنوان یک فرد از «یک خانواده بهائی ایرانی در یک شهر پایه و مرکزی برای امر مبارک و یاران نورسیده»^۸ آن مملکت شد، «مشعل هدایت شد و پرتو هدایت به منطقه‌ای افکند»^۹

نوزده روز قبل از صعودش با نوشته‌ای که با قوت لامسه انگشتانش صورت پذیرفت از فرزند و عروس مهربانش و عموم یارانش تشکر نمود و آنان را به خدا سپرد. در پنجم ماه سپتامبر ۱۹۸۷ محفل روحانی ملی گوادلوپ در غرب عالم به عنوان قدردانی از خدمات او طی تلگرافی به ساحت رفیع دیوان عدل اعظم الهی چنین تجلیل نمود:

«با قلبی غمگین صعودخانم منور ارباب مادر محبوب محمد را به ملکوت ابهی اعلام میداریم. خانم ارباب در سال ۱۹۸۰ به پسر و عروس خود به عنوان مهاجر گوادلوپ پیوست. حیاتش با از خود گذشتگی کامل وقف خدمت امرالله شد. روح سرشار از عشق و محبتش

الهام بخش یاران گوادلوپ بود. وی اولین مهاجری بود که در این دیار صعود کرد و به آداب بهائی در این سرزمین بخاک سپرده شد. مراسم تشییع به حرارت قلوب دوستان بیفزود و تأیید و الهامی بود برای همه ما، رجا می‌شود برای ارتقاء روحش دعا کنید»

بیت العدل اعظم در جواب عنایتاً تلگراف ذیل را به محفل روحانی ملی گوادلوپ مخابره فرمودند:

«صعود خانم منور ارباب مهاجر سال‌های اخیر گوادلوپ باعث تأثر گردید، معهد اعلی شما را به ادعیه صمیمانه در اعتاب مقدسه برای ارتقاء روحش مطمئن می‌سازند. تسلیت عمیق به فرزند ایشان و عموم فامیل ابلاغ کنید.» (ترجمه) در حقیقت حیات این قبیل نفوس نفیسه را که بر اثر نفوذ کلمه الله به زندگی پاینده می‌رسند باید از بیان مبارک حضرت عبدالبهاء شنید که می‌فرمایند:

«از حقیقت سؤال نموده بودید، حقیقت کلمه الله است که محیی عالم انسانی است ... و طریق وصول به این حقیقت محبت الله است، چون نور محبت الله در زجاجة قلب برافروزد آن روشنائی راه بنماید و به ملکوت کلمه الله برساند و اما سبب محبت الله بدان توجه الی الله است.»

ماخذ

- ۱- منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله ص ۶۹
- ۲- پیام معهد اعلی مورخ ۵ جون ۱۹۹۷
- ۳- ۸ و ۹- پیام معهد اعلی شهر العزة ۱۴۴
- ۴- محفل ملی لیوارد آیلند در سال ۱۹۸۱
- ۵- در کانونشن منعقد در آنتیاگو انتخاب شد
- ۶- پیام معهد اعلی مورخ ۱۰ فوریه ۱۹۸۰



انسان بی هویت*

پریوش سمندری

*سرگذشت دختر کوچک خانواده مهاجری است که هفده سال پیش به یکی از کشورهای عقب ماندهٔ افریقا مهاجرت کرده اند

* اطفال به خاطر اینکه ضعیف هستند احتیاج به حفظ و نگهداری و پشتیبانی ویژه ای دارند.

* لزوم حفظ و حراست قانونی اطفال قبل و بعد از تولد.

* نقش حیاتی سازمان های بین المللی در توجیه به حقوق اطفال و نظارت بر اجرای قراردادهای مصوبه.

* حق داشتن اسم از بدو تولد، برای اخذ تابعیت.

حفظ و در صورت لزوم تهیهٔ هویت مجدد (اسم، تابعیت،...)

* احترام نسبت به ارزش های فرهنگی جامعه ای که طفل به آن تعلق دارد.

بسا حرفهای زیبایی که در کتابها نوشته شده است ولی قدرت اجرایش نیست

کاش اضافه کنیم ، بسا حرفهای زیبایی که در دلها انباشته شده است ولی جرأت اظهارش نیست

شعر زیبای شاعر کرد (آهو) بیانگر رنجهای کودک سرگردان قرن پیشروان تمدن است.

در کردستان به دنیا آمدی، در مسکو راه رفتن آموختی در گوتنبرگ، لبانت گل واژه های

من در این جا به دنیا آمده ام اما به عنون یک خارجی؛ مملکت مادری ام هم مرا نمیپذیرد.

منتظرم وقتی که دبیرستان را تمام کردم تقاضای پناهندگی از یک کشور بکنم. مادرم میگوید که من یک انسان بی هویت هستم. این کلمه را یاد گرفته ام، «بی هویت» ، همه ما در خانه فارسی حرف میزنیم و من میخواهم سواد فارسی داشته باشم، اما در مدرسه فقط فرانسه و انگلیسی میخوانم به همین علت بعضی کلمات فارسی را نمیفهمم، ولی، دیگر فرقی نمیکند که چه زبانی یاد بگیرم، چون معلوم نیست کدام مملکت مرا خواهد پذیرفت و به چه زبانی باید صحبت کنم.

نگرانی در چشمهای زیبایش موج میزند، با صدای آرامی میپرسد؛ آنجا که شما هستید بچه ها را قبول میکنند؟ هفته ها از ملاقاتمان میگذرد، صدایش در قلبم زنده است. «انسان بی هویت» ،

قراردادها و اعلامیه های بین المللی مربوط به «حقوق بشر» را ورق میزنم: چه جملات و الفاظ زیبایی!

دخترک لاغر اندام، با سستی، قدمهایش را بر روی زمین سنگلاخ و ناهموار میکشد. نگاهش سنگریزه های کف کوچه را میشناسد. یک ماه است که به این قصبه کوهستانی نقل مکان کرده اند و پدرش خانه ای در این کوچه کرایه کرده است. دخترک تنها محصل سفید پوست مدرسه و یک غریبه تنهاست که در سواحل افریقا به دنیا آمده است.

مادرش گریه ای کوچک برای سرگرمی او به خانه آورده. شاید این حیوان ملوس یگانه مونس و همدم او در مشکلاتی است که با آنها روبرو است.

تابش شدید آفتاب پوست لطیف او را سوزانده است. مبتلا به نوعی بیماری پوستی رایج در افریقا شده و شبها از رنج آن نمیخواهد.

با وجود نرده های آهنی محافظ، جرأت نمیکند پنجره های اطاقش را باز کند . مادرش میگوید ناامنی زیاد و قبلاً اتفاقی هم برایشان افتاده است و هنوز دخترک دچار ترس از اتفاق دیگری است.

از او پرسیدم ؛ کجائی هستی؟ میگوید؛ هیچ جا، و مثل آدمهای بزرگ و بالغ سرش را با تأسف و تکانی میدهد و اضافه میکند:

اخبار ۷۷ سال پیش

«باب» که در سال ۱۹۰۳ از چاپ خارج شد در ماه ژانویه ۱۹۰۴ بروی صحنه یکی از تأثرهای معتبر سن پترزبورگ آمد و مورد تمجید ادبا و شعرا و بزرگان علم و ادب قرار گرفت و گراف لئو تولستوی بوسیله همین نمایشنامه و تقریظات ادبای پایتخت با امر مبارک آشنا شد و پس از مکاتبه با مادام گرینوسکایا اطلاعات مقدماتی راجع به آئین بهائی اکتساب کرد.

مادام گرینوسکایا در سنه ۱۹۱۱ در رمله اسکندریه بحضور حضرت عبدالبهاء مشرف شده و دو هفته میهمان هیکل مبارک بوده و در مراجعت به روسیه کتابی بنام «سفری به کشورهای آفتاب تابان» تألیف کرده که متضمن شرح ملاقاتش با حضرت عبدالبهاء نیز بوده است.

درام باب بار دگر در ماه آوریل ۱۹۱۷ در تأثر «خلق» لنینگراد بازی شده و نفوس کثیره از ترکستان و مسکو برای تماشای آن آمده بودند که در میان آنان سفرا و نمایندگان دول خارجه منجمله کشور چین نیز حاضر بوده و اغلب چاپ ثانی «باب» را که در سنه ۱۹۱۶ انجام یافته در دست داشته اند.

شرح خدمات و ترجمه حیات این خانم محترمه را امة الله المنجذبه میس مارشا روت ضمن مقاله مفصلی نگاشته و برای آیندگان بیادگار گذاشته اند.

از کتاب حکایت دل تألیف ایادی امرالله جناب علی اکبر فروتن

در سال ۱۹۲۲ گروهی از هنرپیشگان شهیر روسی از مسکو به عشق آباد آمدند تا برای اهالی در تماشاخانه معروف این شهر که «گیکانت» نام دارد نمایش هائی بدهند. بنا به پیشنهاد چند نفر از معارف اجباء این گروه هنری آماده نمایش «باب» تألیف شاعر و نویسنده مشهور مادام ایزابلا گرینوسکایا شدند و بمساعدت مالی جمعی از یاران الهی پس از تمرینات متوالی و تهیه وسائل لازمه نمایشنامه مزبور را بصحنه آوردند. در لیلۀ معهود جمعیت کثیری از بهائی و غیر بهائی در تالار تماشاخانه حضور یافتند و شاهد هنرنمایی بازیگران بودند. در اثنای نمایش که احساسات حاضران باوج اعتلاء رسیده بود ناگهان تالار غرق در ظلمت شد و کل را نگران و پریشان نمود. خوشبختانه این حالت چند دقیقه بیش نپایید و دوباره چراغها روشن و بازی آغاز گردید معلوم شد چند نفر از متعصبین شاه سیم برق را در خیابان بریده و بدینوسیله حسن کینه توزی خود را تسکین بخشیده اند. این نمایش تا پاسی از نیمه شب ادامه داشت و با تحسین شدید تماشاکنندگان خاتمه یافت.

نویسنده نمایشنامه خانمی روسی نژاد مقیم پتروگراد بود که قریحه ای سیال و طبعی روان چون آب زلال داشت و همینکه با امر مبارک آشنائی یافت به تدوین دو نمایشنامه منظوم یکی بنام «باب» و دیگری «بهاء الله» پرداخت که هردو به طبع رسید و کاملاً مشهور گردید. درام



زبانی دیگر را چیدند هم بازیهایت، کودکان قرارگاه های پناهندگی بودند با فرصت کوتاهی، کوتاhter از یک ماه،

نامشان را به خاطر نداری اما چه زود، واژه بدرود را، به چند زبان آموختی به گمانم، هنوز جاهای بسیار دیگری، کمپ های بسیار دیگری، چشم انتظارمان هستند، رخسار واژه های مسئول کمپ، امروز،

پیامی و رای این نداشت. آه دختر ناز کوچولوم، هنوز بی نام و نشان مانده ای، از اینجا نیز رانده خواهی شد، این بار پرسش مأمور مرزی را، از کجا میآئی؟ به کجا خواهی رفت؟

چگونه پاسخ خواهی داد؟ نام چند سرزمین را بر خواهی شمرد؟ هفت خان چند گذرگاه را برایشان خواهی گفت؟ با زبان الکن و تازه آموخته کدام سرزمین؟ احساسات را برایشان بیان خواهی کرد؟

روزه از زبان شعرا

خجسته باد و مبارک قدوم ماه صیام
بر اولیا و احبای شهریار انام
نزاری قهستانی

چون روزه ندانی که چه چیز است
بیهوده همه روز تورا بودن ناهار (۱)

از نماز و روزه تو هیچ نگشاید ترا
خواه کن خواهی نکن من با تو گفتم راستی

بفر علم و دانش روزه دار است
همان بی طاعتی بسیار خواری

* خاقانی که فهم اشعارش به علت کثرت تشبیه و استعاره و بیان اصطلاحات دینی بسیار مشکل است در باره روزه ابیات زیادی دارد که تعدادی در زیر آورده می شود:

نیست بر من روزه در بیماری دل زان مرا
روزه باطل می کند اشک دهان آلائی من
مرادش این است که روزه بر من واجب نیست چون دلم بیمار است و اشک من که آلوده کننده دهان است روزه مرا باطل می کند.

در جای دیگر می گوید:
در روزه بودم از سخن او جامه دو عید
بر من فکند وعهد مرا عید وار کرد
ایضاً:

روزه کردم نذر چون مریم که هم مریم صفات
خاطر روح القدس پیوند عیسی زای من
این بیت اشاره به آیه ۲۶ سوره مریم است که می فرماید:
فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنِ أَكَلِمَ الْيَوْمَ أَنسِيًّا
(بگو من نذر کردم خدا را روزه خاموشی، امروز با هیچکس سخن نخواهم گفت) و معنای بیت این است که مانند مریم روزه نذر کرده ام زیرا خاطر من که با روح القدس پیوند دارد چون مریم پاک است.

روزه به معنای کفّ نفس از خوردن و آشامیدن به صورت های مختلف و شرایط گوناگون از لحاظ طول مدت، زمان و نوع موادّ خوراکی که روزه دار در طول مدت روزه مجاز به خوردن آنها نیست و حتی روزه سکوت در ادیان و فرق مختلف معمول بوده است. بهمین دلیل در آثار شعرای فارسی زبان نیز گاهی اشاراتی به روزه مشاهده می گردد.

* رودکی، اولین شاعر بزرگ ایران بیت زیر را گفته است:

روزه به پایان رسید و آمد عید
هر روز بر آسمانت بادا مروا (۱)

* فردوسی روزه را دلیل تعلق به دوست حقیقی و روحانی میدانند:

همان بر دل هر کسی بوده دوست
نماز شب و روزه آئین اوست

* منوچهری شاعر طبیعت شعر زیر را دارد:
بر آمدن عید و برون رفتن روزه
ساقی بدهم باده بر باغ و به سبزه

* خواجه عبدالله انصاری گرچه به مفهوم متداول شاعر نیست در بیانی شعرگونه می فرماید:
کار نه روزه کند و نه نماز، کار عجز کند و نیاز

* ناصر خسرو شاعر بزرگ که همواره در امور دینی به دلائل عقلی و منطقی متکی بود ابیات زیر را دارد:

و باز می گوید:
 عاریت برده ز کام روزه داران بوی مشک
 در لب خم کرده وز خم ضیمران انگیخته

همچنین ابیات زیر از خاقانی است:
 نوشین چو دم صبح خواران
 مشکین چو دهان روزه داران

تا برایش گرفته ام روزه
 جز به یادش نکرده ام افطار

تا نپذیرست ز تو زی خدای
 نیست پذیرفته صلوة و صیام

از جسم بهترین حرکاتی صلاة بین
 وز نفس بهترین سکناتی صیام دان

* سعدی نیز اشعاری در باره روزه دارد که مانند
 اغلب آثارش گاهی با نصیحت همراه است مانند
 داستان زیر از بوستان:

به سرهنگ سلطان چنین گفت زن
 که خیز ای مبارک در رزق زن
 بگفتا بود مطبخ امروز سرد
 که سلطان به شب نیت روزه کرد
 زن از ناامیدی سر انداخت پیش
 همی گفت با خود دل از فاقه ریش
 که سلطان از این روزه گوئی چه خواست
 که افطار او عید طفلان ما است
 خورنده که خیرش بر آید زدست
 به از صائم الدهر دنیا پرست
 مسلم کسی را بود روزه داشت
 که درمانده ای را دهد نان و چاشت
 و گر نه چه حاجت که زحمت بری
 ز خود باز گیری و هم خود خوری

بیت زیر نیز از داستان دیگری است:

ز من پرس فرموده روزگار
 که بر سفره حسرت خورد روزه دار

همچنین شعر زیبای زیر از غزلیات سعدی است:
 باز آ که در فراق تو چشم امید وار
 چون گوش روزه دار بر الله اکبر است

داستانی در بوستان با بیت زیر آغاز می شود:
 شنیدم که نابالغی روزه داشت
 به صد محنت آورد روزی به چاشت

* حافظ در ابیات متعددی بصورت های مختلف
 ذکر روزه و صیام و رمضان می نماید:
 حافظ منشین بی می و معشوق زمانی
 کایام گل و یاسمن و عید صیام است

در بیت زیر حافظ بطور ضمنی از کسانی که فقط
 به جنبه ظاهری روزه می نگرند انتقاد می کند:
 ثواب روزه و حج آن کس برد
 که خاک میکده عشق را زیارت کرد

در غزلی دیگر می گوید:
 بیا که ترک فلک خوان روزه غارت کرد
 هلال عید به دور قدح اشارت کرد

حافظ در اکثر اشعارش به اینکه انجام فرائض دینی
 وسیله تظاهر قرار گیرد معترض است و گاهی که
 به روزه یا رمضان اشاره می کند همین معنی را
 می رساند:

نوبه زهد فروشان گران جان بگذشت
 وقت رندی و طرب کردن رندان پیدا است

عکس العمل حافظ در مقابل سختگیری های زاهدان و
 تظاهر آنان به دینداری اغلب بصورت بی اعتنائی
 به فرائض دینی تجلی می کند. ابیات زیر در باره
 رمضان و روزه گویای این نکته است:

ساقی بیار باده که ماه صیام رفت

در ده قدح که موسم ناموس و نام رفت
وقت عزیز رفت بیا تا قضا کنیم
عمری که بی حضور صراحی و جام رفت

گر فوت شد سحر چه نقصان صبح هست

از می کنند روزه گشا طالبان یار

زان باده که در میکه عشق فروشند

ما را دوسه ساغر بده و گورمضان باش

روزه یکسو شد و عید آمد و دل ها بر خاست

می ز خمخانه به جوش آمد و می باید خواست

زان می عشق که زوپخته شود هر خامی

گرچه ماه رمضان است بیار جامی

روزه هر چند که مهمان عزیزست ای دل

صحبتش موهبتی دان و شدن انعامی

ماه شعبان منه از دست کاین خورشید

از نظر تا شب عید رمضان خواهد شد

شعراى دیگر نیز ابیاتی در باره صیام و روزه دارند که
با ذکر نام آنها بترتیب در زیر آورده می شود.

فرخی سیستانی:

بفال نیک ترا ماه روزه روی نمود

تو دور باش و چنین روزه صدهزار بار گزار

ملا طغرا

غم روزه بر من بسی بار کرد

چو شاعر به می باید افطار کرد

مولانا:

نی ترا هر شب مناجات و دعا

نی ترا در روزه پرهیز و صیام

مسعود سعد:

نزد خداوند عرش بادا مقبول

طاعت خیر تو و صیام قیامت

ای خداوند عید روزه گشای

بر تو فرخنده شد چو فرّهای

سوزنی سمرقندی

رمضان آمد و هر روزه گشا را گه شام

به یکی دست نواله است و دگر دست فقاع

گر در مه صیام شود خوانده این مدیح

بر تو بخیر باد مدیح و مه صیام

کنار چشمه کوثر رسد به روزه گشای

رحیق مختوم از حق بگاه شام و سحر

تا صبح دمدم آمده با خدمتکاران

تا شام شود در شده با روزه گشایان

امیر خسرو

بر دهان غنچه گه گه می زند بوسی نسیم

کان شکر لب جز به بوسه روزه نگشاید همی

نی کار مرد روزه همت شکستن است

گر خضر آتش آرد عیش جوان کشد

کلیم کاشانی

خمار باده در چشم سیه کردست عالم را

بیا ساقی که وقت شام باید روزه وا کردن

خط رسید اکنون از آن لب کام دل خواهم گرفت

شام خود شد روزه امید را وا می کنم

نظامی

باز بنای توبه را عشق خراب می کند

روزه گشای عشق را از می ناب می کند

صیام

حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

صیام سبب تذکر انسان است، قلب رقت یابد روحانیت انسان زیاد شود و سبب این می شود که انسان فکرش حصر در ذکر الهی می شود. از این تذکر و تنبّه لابد ترقیات معنوی از برای او حاصل شود.

و نیز می فرمایند:

صیام بر دو قسم است، جسمانی و روحانی. صیام جسمانی کف نفس از مأكولات و مشروبات است که انسان از مشتهیات جسمانی پرهیز کند اما صیام معنوی روحانی است که انسان خود را از شهوات نفسانی و غفلت و اخلاق حیوانیه و شیطانیه منع نماید. پس صیام جسمانی رمزی است از آن صیام روحانی یعنی ای پروردگار همچنانکه از مشتهیات جسمانی و اشتغال به طعام و شراب بازماندم دل و جانم را از محبت غیر خویش پاک و مقدس کن و نفسم را از شهوات هوائیه و اخلاق شیطانیه محفوظ و مصون بدار تا روح به نفحات قدس انس گیرد و از ذکر دون تو صائم گردد.

(گلزار تعالیم بهانی ص ۶۹)

شاطر عباس صبوحی

در ماه رمضان زلف میفشان که فقیه
میخورد روزه خود را به گمانی که شب است

سلیم

در تمام عمر زاهد روزه نتوان داشتن
روزی خود را چرا باید از این امساک خورد

عشقی

دیده معطوف دهان غنچه دلدار کردم
روزه دار عشق بوم من به هیچ افطار کردم
این یادداشت را با ابیات زیر که نام سرایندگان در
خاطر نمانده به پایان می بریم:
روزه دارم من و افطارم از آن لعل لب است
آری افطار رطب در رمضان مستحب است

در خانه ما ز خوردنی چیزی نیست
ای روزه میا که من تورا خواهم خورد

یک روز خرج مطبخ توقوت سال ماست
یک سال مردمی کن و یک روز روزه گیر

منابع

- ۱ - فرهنگ دهخدا
- ۲ - فرهنگ معین
- ۳ - خاقانی، شاعر دیر آشنا (دشتی)
- ۴ - گزیده اشعار خاقانی
- ۵ - کلیات سعدی
- ۶ - دیوان حافظ
- ۷ - دیوان منوچهری
- ۸ - دیوان ناصر خسرو
- ۹ - دیوان عشقی
- ۱۰ - مجموعه های مختلف شعر

نفحات ظهور حضرت بهاء الله

ترجمه فارسی جلد اول «نفحات ظهور حضرت بهاء الله» تألیف جناب ادیب طاهر زاده، ترجمه جناب دکتر باهر فرقانی بزودی از طرف مؤسسه معارف بهائی منتشر میگردد.

در بین آثار نویسندگان بهائی که به زبان انگلیسی نشر یافته، چهار جلد «نفحات ظهور حضرت بهاء الله» (The Revelation of Bahá'u'lláh) از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، چه که این مجموعه حاصل تحقیقات مؤلف محترم در مباحث مربوط به امر مبارک حضرت بهاء الله از نقطه نظر تاریخ حیات مبارک، آثار نازله از قلم اعلیٰ، شرح حیات مؤمنین اولیه، اقدامات ناقضین و بسیاری مباحث دیگری است که در سایر آثار بهائی کمتر به آنها اشاره شده است.

کتاب حاضر ترجمه جلد اول «نفحات ظهور حضرت بهاء الله» مشتمل بر وقایع تاریخی و آثار و الواح نازله از قلم اعلیٰ و سایر مواضع دوران اقامت جمال اقدس ابهی در بغداد است که بوسیله جناب دکتر باهر فرقانی به فارسی برگردانده شده است. صرف نظر از ذکر وقایع تاریخی و آثار متعددی که از قلم حضرت بهاء الله نازل شده و شرح مبسوطی که مؤلف در باره آن وقایع و این آثار داده است، مباحث جالب و مهم و شرح حال های شیرین و خواندنی از مؤمنین اولیه در این کتاب دیده می شود که در کمتر کتب و تألیفات امری آمده است.

مؤلف در مورد نحوه نزول الواح و آثار شرح مبسوطی داده و نوشته اند:

«نزول کلمه الله هرگز به علوم اکتسابی وابسته نبوده و حاملین پیام الهی در اکثر موارد محروم از علم و سواد ظاهره بوده اند حضرت موسی و حضرت مسیح اهل علم نبودند حضرت محمد نیز بهره ای از تعلیم و تحصیل نداشت ولی وقتی وحی آسمانی بر حضرتش نازل شد کلام الهی را بیان و ابلاغ نمود بیانات آن حضرت در بعضی موارد بوسیله یکی از پیروانش عیناً نوشته می شد و در موارد دیگر بوسیله شخصی بخاطر سپرده می شد و بعداً ثبت می گشت حضرت باب و حضرت بهاء الله از تعلیم ابتدائی بهره داشتند ولی علم آنان که از حق سرچشمه می گرفت علم لدنی و محیط بر همه عالمیان بود.

حضرت بهاء الله در لوح حکمت که حاوی نصایح و مواعظ مهمه در زمینه رفتار فردی است ضمن توضیح معتقدات اساسی بعضی از فلاسفه قدیم یونان بیان می فرمایند که در هیچ مدرسه ای داخل نشده و از هیچ نفسی تعلیم نگرفته اند با وجود این علم به آنچه که در عالم

وجود موجود است از طرف قادر متعال به حضرتشان عطا شده و در صفحه قلبشان نقش بسته و بلسان مبارک بصورت کلمات ترجمه و جاری گردیده است.

اقتران معنوی که بین خدا و رسول برگزیده اش واقع می شود سبب تولد ظهور الهی می گردد که آن نیز بنویه خود کلمه الله را بوجود می آورد فهم و درک کامل کیفیت این ارتباط مقدس بین آن ذات الهی و مظهر ظهورش برای انسان مقدور نیست اطلاعات محدودی که ما در این زمینه داریم مقتبس از کلمات مقدسه حضرت بهاء الله است و البته قدرت کلمات هم برای بیان حقایق روحانی محدود می باشد کلمه الهی از یک طرف حاوی روح معنوی و از سوی دیگر دارای شکل ظاهری است روح کلمه الهی از نظر وسعت و قوه حدی نمی شناسد، به عالمی ورای عالم خلقت متعلق است و از روح القدس منبعث می شود شکل ظاهری آن نیز بمانند نهی است که جریان آن قوه قدسی الهی را در عالم امکان میسر می سازد بدیهی است کلمه الهی چون به عالم خلق مربوط می شود محدود به حدود می باشد.

با اینکه حضرت بهاء الله در هیچیک از مدارسی که مخصوص طبقه علما و روحانیون بود شرکت نکرده بودند با وجود این بشهادت ارباب علم و ادب آثار مبارکه صادره از قلم آن حضرت چه در زبان فارسی و چه در لسان عربی گذشته از جنبه های معنوی از نظر ادبی نیز در زیبایی و فصاحت و غنا بی سابقه و نظیر است

انسان وقتی آثار حضرت بهاء الله را زیارت می کند نه تنها تحت تأثیر زیبایی سبک، فصاحت کلام، سلاست و سهولت ترکیب و وسعت تقریر و بیان آنها احساس شیفتگی و تعالی معنوی می کند بلکه در عین حال متوجه این حقیقت می شود که آن حضرت تعبیرات بدیعی در آثار مقدسه خود ابداع فرموده اند که درک کامل و عمیق حقایق عوالم روحانی را امکان پذیر می سازد.

وقتی وحی الهی بر حضرت بهاء الله نازل می شد کلمات الهی از لسان مبارک جاری می گشت و اغلب بوسیله کاتبین یادداشت و گاهی هم بدست مبارک تحریر می شد جریان نزول الواح بقدری سریع بوده که به شهادت خود آن حضرت در یکی از الواح مبارکه، کاتبین اغلب بر ثبت آنها قادر نبوده اند.

گوئی ابواب ملکوت یکباره باز شده و آیات الهی که خاص این عصر می باشد عالم بشر را احاطه کرده است در دوران چهل ساله رسالت حضرت بهاء الله کره ارض در بحر ظهور الهی مستغرق شد و این ظهور قوای عظیم روحانی بوجود آورد که هیچکس هنوز بر درک آثار مکنونه

آن توانا نیست نوشتجات حضرت بهاء الله که آثار مقدسه برای تمام نوع انسان محسوب می شود بحدی کثیر و وسیع است که بشهادت خود آن حضرت اگر با هم جمع شود به بیش از یکصد جلد بالغ می گردد.» مؤلف در شرح حال جناب ملا محمد رضای محمد آبادی از مؤمنین اولیه می نویسد:

«ملا رضا صرفاً با زیارت قصیده عزّ و رقائیه بسابقه صفای قلب و روشنی بصیرت به معرفت مقام حضرت بهاء الله عارف شد و از شادی فریاد برآورد "من یظهره الله بیان ظاهر شد ... بر عرش این کلمات موعود بیان را جالس می بینم"

ملارضا به خانواده مشهوری منسوب و بعنوان یک عالم اسلامی تعلیم یافته بود وی بعد از تصدیق امر مبارک سراسر حیات خویش را تا لحظه صعودش که در زندان طهران واقع شد به امر تبلیغ وقف نموده بود ملا رضا سزاوار آنست که بعنوان یک قهرمان بنام شناخته شود قهرمانی که خداوند قادر متعال در ایام اولیه امر برای ابلاغ و اعلان امر خود مبعوث و وی را با شمشیر برنده بیان برای دریدن حجاب نادانی و خرافات موهوب ساخته بود این نفس نفیس بسبب استفاده از همین مواهب بطور مستمر خود را در معرض شکنجه و عذاب قرار میداد فی الحقیقه روزی نبود که از کأس امتحانات شدید بی نصیب ماند و او این جام شادید را با رضایت دل و روان و خشنودی فراوان نوش جان می نمود.

ملا رضا مبلغی قابل و بی باک بود و از وسعت معلومات بطور استثنائی بهره داشت در قوه بیان و اطلاع بر آیات قرآن و احادیث و احکام دین اسلام نفسی با او برابری نمی توانست کرد زمانی که در زندان طهران مسجون بود چندین بار برای جواب به سؤالات مختلفه در باره امر مبارک در حضور شاهزادگان و وابستگان عالی رتبه دربار سلطنتی احضار شده و در تمام این موارد توانسته بود در اقامه دلیل و برهان بر مخالفان خود غالب شود و مراتب جهل و پوچی افکار آنان را برملا سازد.

ملا رضا بهیچوجه اهل احتیاط و حساب نبود و هرگز پیش بینی عواقب کار را نمی کرد بلکه در رفتار و کردار و گفتار خود بسیار جسور و صریح اللهجه بود همیشه باقتضای وقت و بی پرده و محکم صحبت می کرد ملا رضا از آنهایی نبود که دنبال موقعیت برای تبلیغ می گردند بلکه با هرکس که ملاقات می کرد بزور موقعیت را برای صحبت در باره امر فراهم می نمود مسجونیت و اوضاع ملال انگیز و ناملایم که همواره وجود داشت قادر نبود روحیه قهرمانی او را فرو نشاند و یا او را از روش دلیرانه اش در تبلیغ باز دارد برعکس این ناملايمات فرصت های تازه و نیروی روحانی بی اندازه برای او بوجود می آورد و او این فرصت و نیرو را بدست می گرفت و بطور تمام و کمال در تبلیغ مورد استفاده قرار می داد وی این حقیقت را نادیده می گرفت که بی حکمتی و بی ملاحظگی او در

تبلیغ علنی امر در برابر زندانیان و اولیای متعصب زندان مصائب و مخاطرات تازه نه تنها برای خود او بلکه برای احبای دیگر که در این ناملایمات شریک و سهیم او بودند ایجاد می کرد.

ملارضا رفتار و افکار مخصوصی داشت که در مقایسه با موازین ما کاملاً غیر عادی بود وی به مقامی رسیده بود که در هر شیئی از اشیاء تابش نور عظمت و جلال حضرت بهاء الله را مشاهده می نمود عشق به جمال مبارک تمامی وجود او را تحت تأثیر قرار داده بود و او خود تمام قوا و انگیزه های دیگر را زیر فرمان این حبّ گذاشته بود.

و اما شرح مفصلتر احوال ملارضا را آقامیرزا حسین زنجانی که مدتی در حبس طهران با هم بوده اند در تاریخچه مختصر خود نوشته که عیناً در اینجا نقل می شود از اینقرار:

ذکری از احوال مرد پیر همزنجر ما: بر خود فرض می دانم که شمه ای از احوالات جناب ملارضا محمدآبادی را بیان کنم

البته قارئین عظام هم بی میل نمی باشند چونکه حالات و رفتار او غیر حالات سایر مردم بود. مردی بود بلند اندام و تکمیل الاعضاء و تمام قوی و ارکانش بحدّ کمال و قوّه مشاعرش در غایت انتظام، دانا بود و عالم، مؤمن بود و مستقیم، ممتحن بود و حلیم در اوایل جوانیش و در ایام شباب صاحب ثروت بود و دارای دولت بعد از تصدیق امر مبارک از کثرت حبّ و یقین فکریهای بلند و خیالات عظیمه

داشت و آمال دور و دراز و آرزوهای بی پایان در سرکه اکسیر کشف کند و یک شهر بسازد مشرق الاذکار از بلور بنا نماید چون می گفت جمالقدم فرموده بلوغ عالم منوط است بظهور دو چیز اسّ اعظم و صلح امم و بدین جهت اعتقادش بر این بود که باید ظاهراً در عالم ملک اکسیر ظهور یابد و می گفت شاید از من بظهور رسد تا بنیان مشرق الاذکار نهم باسم بهاء الله که نود و پنج ستون داشته باشد و تمام از بلور و ارتفاع ستونها نود و پنج ذرع و نوزده در نه ذرع ارتفاع و پهنای درها و تمام هم طلا و ایوانش هم که معلوم است که چه باید بشود ولی عمرش وفا ننمود.

در استقامت فرید عصر بود و بزجر و شکنجه طاقت بی منتهی را داشت احبای یزد نقل می کنند که بفتوی علما او را در یک روز در هفت رهگذر حکومت بچوب بست ابداً نه فریادی برآورد و نه التماسی کرد بهرگز که می رسیدند که فراشها می خواستند چوب بزنند اول دستمالش را بزمین پهن می کرد و عبا و عمامه را و جوراب پایش را بروی دستمال می گذاشت بعد خودش پاهایش را بطرف فلکه دراز می کرد و دامنش را بروی خود کشیده می گفت بسم الله مشغول شوید فراشها هم در نهایت بغض و عداوت آنچه که زور بازویشان بود می زدند بلکه التماس نماید ابداً گله ای از او نمی شنیدند در یک محلی چنان سخت زده بودند گمان نموده بودند که دیگر مرده بعد نگاه می کنند که در زیر دامنش دندانهایش را

مسواک می کند.

باری جناب آقاسید اسدالله قمی نقل می کردند بعد از آنکه جناب ملارضا یزدی جواب فرهاد میرزا و نایب السلطنه را سخت و بی پرده گفته بود آنها کمر عداوت بسته و بر قتل احبای قیام نمودند و در محبس هم احبای از بی پرده حرف زدن ملارضا رنجیده با ایشان مصاحبت نکردند من با ایشان در یک منزل همکاسه بودم و شبها همزنجر و از برای محبوسین سارقین و قاتلین صحبت امریه می نمود و تبلیغ می کرد احبای التماس می کردند که آخوند ملارضا قدری حکمت کن و اینقدر بی پرده صحبت مکن خوب نیست آخر احبای بمشهدی علی زندانیان سپردند که قدغن کن که ملارضا در سجن تبلیغ نکند تا ببینیم کار ما عاقبت بکجا میانجامد تا آنکه مشهدی علی در صحن زندان ملارضا را با تازیانه به پشت عریان او بسیار بی اندازه می زدند ولی کلمه آخ و غیره نگفته بود بمن خبر آوردند من افسوس خوردم و در صدد دلجوئی برآمدم گفتم زرده تخم مرغ بجای تازیانه ها بمالم ملارضا گفت ای سید اسدالله چه خیال می کنی وقتی که بمن تازیانه می زدند چون فیل مست بودم ابداً نفهمیدم که چطور زدند چه که در حضور جمال مبارک بودم و با او صحبت می کردم. شخصی بود غلامرضا خان در زندان و از بزرگان طهران بود بعد از تازیانه خوردن ملارضا ایشان بمقام تحقیق برآمدند عاقبت تصدیق کرد و آدم مشتعلی شد از او پرسیده بودند که در زندان

مبلغ تو که بود گفته بود تازیانه پرسیده بودند چطور تازیانه زدنی بیانا گفت که تازیانه خوردن ملارضا و طاقت آوردن آن پیرمرد و حرکت نمودن او حال مرا تغییر داد و متحیر شدم که فی الواقع این چه طاقتی است که در او هست بمقام مجاهده برآمدن و حق را شناختن ولی اگر هزاران دلایل و براهین اقامه می نمودند مثل استقامت ملارضا برای من مفید نبود مبلغ من تازیانه است. مختصر در زندان شخصی یهودی هم مقصر دولت محبوس بود ملا بمن گفت سید اسدالله میدانی این یهودی بدبخت بیچاره در زندان چقدر بر او بد میگذرد چه که مسلمین با او مصاحبت نمی کنند و چیزی باو اعانت نمی نمایند و بحمام راه نمی دهند و لباس هم ندارد بپوشد یا عوض کند بیا بمن کمک کن و این یهودی را در این حوض زندان بشوئیم چه که کسی را ندارد و کسی هم این کار را نمی کند مختصر شخص یهودی را لخت کردیم و در کنار حوض نشاندیم من آب ریختم ملارضا صابون زده شست و کیسه کشید بعد لباس داد پوشید یهودی با این وضع ماها نگران و در بحر حیرت غرق که آیا اینها چه کنند ملکند یا فرشته گفت نمی دانم این مرد چرا بمن اینقدر دلسوز است من اگر خودم می خواستم خود را بشویم اینقدر دقت نمی کردم و ابدأ بخود رحم نمی نمودم متحیرم که من کجا و این شخص کجا نه همدینیم و نه هم مذهب ملارضا گفت ای بیچاره کلمه پدر تو مرا وادار نمود

ترا شستم و هم بتو دلسوزم ولی تو خود پدر خود را نمی شناسی تا کلمه عاشروا مع الادیان بالروح و الريحان را بشنوی . مختصر این ذره فانی میرزا حسین زنجانی شانزده ماه با این وجود مقدس همزنجیر بودم و همکاسه و همراز بودم و همدم طبابخش بودم رخت شویش بودم و جمیع سؤال جواب زندان و ارسال مرسل احبا با من بود یعنی همه زحمات بگردن من بود بپزم بشویم وصله کنم همه اینها و هرچه هم میلش می کشید بایستی فراهم کنم . اینرا هم عرض بکنم که شانزده ماه در خدمت ایشان بودم و آنچه از دستم بر می آمد خدمت نمودم و جمیع آنچه ناله هائی که در کوچه ها و دکاکین بلند می شد بمن می شنوایند و باسکات آه و ناله های آنها امر می کردند یکدفعه نشد که اظهار تشکر کنند یا یکمرتبه عذر زحمت بخواهند ابدأ در این عوالم سائر نبودند غیر از حق خلق را در میان نمی دیدند می گفتند حمد بجمال قدم که شما را پیش از من برای من اسباب راحتی فراهم کرده که بمن خدمت کنید و مرا خوب نگهدارید بهرکس که چیزی می داد می گفت بدست جمالقدم دادم و از هرکس که چیزی می گرفت می گفت از دست جمال قدم گرفتم حتی روزی جوانی را بزندان آوردند علی نام همدانی بود که باسم دزدی با ما همزنجیر کردند این جوان پیراهن نداشت ملارضا گفت فلانی این بنده جمال قدم است هرچند او خود صاحبش را

نمی شناسد بیچاره عریان است خوب ما که یک پیرهنی برای عوضی داریم که در میانمان هست و در گردش است و زیاد هم هست خوب است او را بدهی باین جوان که او هم داشته باشد نمی خواهیم پیراهن زیادی داشته باشیم گفتم خوب او را تازه شسته ام بگیر این را تو بپوش او را بکن بدهیم این بپوشد بمحض شنیدن این کلمه چنان فریاد برآورد و چنان ناله و زاری نمود که من پشیمان شدم و خیلی متأثر و پریشان گردیدم گفت آخر من پیراهن چرک را چگونه بدست جمال مبارک بدهم چرا این حرف را می زنی مگر بهائی نیستی لیس البتر حتی تنفقوا مما تحبون فرموده پس کی آدم می شوی ؟ اکثر اوقات که بعضی از بزرگان که محبوس می شدند یا بودند سؤالاتی از ملارضا می نمودند و ایشان بی پرده جواب می دادند و آنها هم بنای سب و لعن را می گذاشتند و حرفهای ناسزا می گفتند من عرض می کردم جناب آخوند مقصود اینها سؤال کردن و مطلب فهمیدن نیست مقصدشان سخریه و استهزاء است و سب و ناسزاگفتن. می گفتند بکنند بهمه انبیاء سخریه کرده اند چه کردند گفتم آخر سب و لعن می کنند گفت فطرت خودشان را بروز می دهند و الا بشمس تف کردن نقصان شمس نمی شود او مقدس از اینهاست. باری تا آنکه مظفرالدین شاه که بسریر سلطنت نشستند و احبا امیدواری یافتند که می توان اسباب خلاصی محبوسین را فراهم بیاورند در صد بوده اند بعضی از

اماء الرحمن در شاهزاده عبدالعظیم تلگرافی بخود مظفرالدینشاه می‌نمایند و رجای خلاصی ماها را می‌کنند شاه هم به امین الدوله رجوع می‌نمایند امین الدوله هم ما را از فراشبازی شاه می‌خواهد و ایشان هم بنایب زندان حکم می‌کند که پنج نفر ما را بخانه امین الدوله ببرند جناب آقا محمدقلی عطار و سید فتاح و حاجی ایمان و بنده را بیک زنجر بستند و ملارضا را هم بیک زنجر کوچک جمعی از سرباز با تفنگ نظامی در اطراف ما و عده‌ای از فراشها و نایب از جلو از سبزه میدان بخانه امین الدوله با این وضع عازمیم.

بیچاره اماء الله هم بعضی عقب جمعیت بعضی در حول و حوش ما درآمدند و از ملارضا می‌ترسند که باز کلمه‌ای بگویند و علت برگشتن ما دوباره زندان بشود.

تا ما را بمنزل فراشبازی امین الدوله آوردند وقت گذشت شب پیش آمد زنهایی که مباشر خلاصی ما بودند رفتند و فراشبازی زنجر ما را از گردنمان برداشتند و برای شام از مطبخ امین الدوله غذا آوردند خوردیم و با هزاران خیال هم آغوش خوابیدیم تا صبح دمید و آفتاب جهانتاب بدرخشید بیرون رفته وضو گرفتیم و مشغول نماز و مناجات خواندن شدیم و منتظرند که از حاجب الدوله مظفرالدینشاه قبض برسد تا ما را مرخص کنند امین الدوله با ما بدون سؤال و جواب اذن مرخصی ما را داد در آن حین یکنفر سید پیشنمازی با چند نفر طلاب سواره از حضور

امین الدوله می‌آمد جلو منزل ما رسید و باران هم می‌بارید و فراشبازی هم بسید تعارف نموده پائین آمد و نشستند تا باران بگذرد و سید از مرخصی ما مطلع شده میل می‌کند ما را ملاقات کند فراش آمد گفت آقا شما را می‌خواهد ببیند بیائید آن اطاق گفتیم راستش این است که ما حالت آمدن و دیدن نداریم جناب ملارضا بلند شد گفت من دارم بروم ببینم چه می‌گوید آنچه اصرار کردیم که نرود گوش نداد التماس نمودیم بخرش نرفت آقا محمد قلی گفت خدا از شر آخوند و آن سید ما را حفظ نماید آخوند رفت ما منتظریم که آیا چه واقع شود عاقبت بخیر بگذرد یا بشر ربع ساعت نگذشت که صدای قیل و قال از آن اطاق بلند شد طلاب ملارضا را کتک زنان فحش می‌دهند و از اطاق بیرون می‌کنند.

مختصر سید پیشنماز عریضه‌ای به امین الدوله می‌نویسد که این پیرمرد بابی جسور را مرخص نمودن کار عاقل نیست سبب ضوضا و هم بدنامی تو می‌شود ابدأ مرخصی او جایز نیست امین الدوله می‌گوید زنجانها بروند آخوند باشد تا من خودم او را ببینم باری من دیدم ملارضا دوباره زندان رفتنی شد دلم بشعله درآمد گوئی کوره آهنگری در قلب من گذاشتند بنایب زندان گفتم برای خدا نوعی بکن که این مرد دوباره زندان نرود و قول می‌دهم که از برای تو هفت تومان خدمتانه بدهم چونکه این مرد پیر است و کسی را ندارد که پرستاری او بکند

که در وقتش نان و آبش را بدهد راضیم که او را مرخص کنند و مرا بجای او ببرند ببین می‌توانی این کار را بکنی. نایب هم مزور بود و قبول کرد که او را دیگر زندان نبرد بیاورد بدست ما بدهد ولی بعد از مرخصی از خانه امین الدوله همانوقت هم او را زندان برده بود فردایش خبردار شدیم باز حاجی ایمان بدیدنش رفت آش ترشی خواسته بود برد و خرجی هم بعلاوه داده بود ولی از بی‌پرستاری و از عدم اکل و شرب با قاعده و هم از عناد زندانیان از تشنگی و گرسنگی ده روز بعد از مرخص شدن ماها در زندان جان را بجنان تسلیم نموده بود و از زحمات کون رسته بآسایش ابدی می‌رسد.

دو لوح مبارکی که از قلم حضرت عبدالبهاء به یادبود جاودانی ملارضا صادر شده شاهد عظمت مقام این نفس نفیس بعنوان مبلغ امرالله و شهید فی سبیل الله و نمونه قهرمانی در خدمت به شریعت الله می‌باشد.

یکی میدود و نمیرسد
یکی خفته و بدو میرسد
اگر تو خالق را شناختی
به در مخلوق نپرداختی
تا تو برجان و مال خودمیلری
حقاً که به دو جو نمی‌ارزی
اگر درائی در باز است
و اگر نیائی خدای بی‌نیاز است
اگر بر هوا پری مگسی باشی
و اگر بروی آب روی خسی باشی
دل بدست آر تا کسی باشی

خواجه عبدالله انصاری

افق ظهـور

دکتر پرویز روحانی

افق وقت سحر زیباترین است
 هزاران لاله اندر خاور دور
 و یا سرخ شراب ارغوانی
 کند مجنون و شیدا عاقلان را
 گهی باشد چو دریائی پر از خون
 یکی گوید که این سرخ دل انگیز
 یکی گوید که از رنگ رخ یار
 چو دیبائی پر از گلبرگ گلها
 یکی گوید که خون عاشقان است
 چو زرین نور خورشید دل افروز
 تو گوئی سرخی رخسار دلدار
 پس از چندی درخشد مهر جاوید
 طلوع صبح دنیا لاله گون است
 چو لعل سرخ دلدار آتشین است
 زند بر دشت آبی آتش طور
 فرو شوید حریر آسمانی
 برقص آرد دل صاحب‌دلان را
 گهی چون روی لیلی سرخ و گلگون
 بود از داغ قلب شاه تبریز
 افق باشد به رنگ شعله نار
 شراب سرخ اندر جام مینا
 کزو رنگین شود این پهنه یکدست
 بپاشد گرد زرین بر رخ روز
 بیامیزد به زرد گونه یار
 جهان گردد پر از انوار خورشید
 افق وقت سحر دریای خون است

* * * * *

پگاه صبح معنی همچنین است
 ز خون عاشقان و سربداران
 و یا از آتش سودای احباب
 جمال شمس معنی در حجاب است
 حجاب ثاء و ذکر و نقطه و باب
 ولی طهران و شیراز لاله زار است
 هزاران عاشق دلدادۀ باب
 و یا از شعله‌های آتش طور
 افق رنگین شده از خون دلها
 اگر می شد در آن صبح دل افروز
 ز مهر ماه آن سلطان لولای
 روانم می شد از انوار خورشید
 ازو آفاق مشرق آتشین است
 شود خاور چو روی لاله زاران
 شود دریای آتش دشت سیماب
 که عالم جمله اندر سوز و تاب است
 بپوشد روی خورشید جهانتاب
 گلستان جهان خرم بهار است
 زند بر دشت خاور رنگ خونا
 ببینی ملک جم را غرقه در نور
 شراب سرخ باشد آب گلها
 بر افروزم به عشق شاه پیروز
 دل افسرده می شد گلشن پاک
 بر آن تصویر گلگون نقش جاوید

دکتر بهروز ثابت

روح انسانی و نظریه تکامل در دیانت بهائی

ظهور قوای ذهنی ثمره نهال وجود می باشد که بدست خداوند در عالم خلقت به ودیعه گذاشته شده و به مرور دهور و اعصار ثمرات مکنونه خود را ظاهر ساخته است.

ظهور این مطلب بطور کامل از هاله اسرار بیرون آمده است، چنین ادعائی مغایر کیفیت هستی و قوانین کلیه آن می باشد. آنچه آثار بهائی حکایت می کند آنست که در این ظهور مقدمه یک شناخت نوین پایه ریزی شده که چون با تکامل علمی و فلسفی همراه گردد می تواند نتایج عظیمه روحانی و فکری به بار آورد.

شناخت بهائی بر دو دیدگاه اساسی استوار است:

۱ - دیدگاه اول بر اصالت نوع انسان تأکید می کند و حقیقت روحانی وجود را محیط بر عالم جسم و ممتاز از آن می شمارد. یعنی روح را نمی توان فقره ای ثانوی که از فعل و انفعالات جسم حادث می شود در نظر گرفت.

دیانت بهائی معتقد است که مکملیت و انتظام و ترکیبی که در اعضای بشری موجود است به مثابه مغناطیس جاذب روح انسان است. بر این مبنا به نظر می رسد که دیانت بهائی عالم روح را از عالم ماده جدا می داند. یعنی چون جمع و ترکیب جسمانی حادث می شود به نظم طبیعی روح که از مجرداتست و منزله از دخول و خروج به جسم انسان تعلق می جوید تا کمالات

دیگری ذهنی، قائل شد و سپس هر دو را در وجود واحدی آشتی داد؟

در طول تاریخ اندیشه ادیان از طرفی و فلسفه و علم از طرف دیگر بر آن بوده اند که کلید این معما را ببیند و راهی به چگونگی این ارتباط اسرار آمیز و شگفت انگیز بجویند، نحوه تلقی و چگونگی پاسخ به این سؤال بوده است که عقاید روحانی را از فلسفه های مادی جدا ساخته است. همچنین در زمینه این ارتباط حساس بوده است که آراء و نظریات مختلفه بنا بر جهت و تمایلشان به سمت تعبیرات مادی و یا روحانی قادر گشته اند که هدف و اساس هستی خلقت را تشریح کنند، مقام و ماهیت وجود انسان را مشخص سازند و مختصات تحول و دگرگونی را در حیات انسان توضیح دهند.

دیانت بهائی دیدگاهی نوین از نحوه این ارتباط عرضه می دارد. بطور کلی دیانت واقعیات ذهنی و عینی را در وجود انسانی در قالبی تکاملی و در زمینه تطورات کمالیه وجود مورد بررسی قرار می دهد و درک نسبی آن را منوط به ارتباطات ضروریته ای می داند که تکامل جمع را به تکامل فرد و عالم کبیر را به دنیای صغیر پیوند می زند. دیانت بهائی معتقد نیست که در این

در دیانت بهائی اشاراتی موجود است دائر بر اینکه در سلسله مراتب وجود هر رتبه بنا بر چگونگی ترکیب عناصر مرکبه آن دارای روح و قوای مخصوصه ای است که نوعیت و ماهیت آن را مشخص می کند. مثلاً مشخصه عالم نبات قوه نامیه است اما مرحله بالاتر یعنی عالم حیوان، هم دارای قوه نامیه است و هم از قوه حساسه برخوردار می باشد که در رتبه نباتی قابل مشاهده نیست یعنی ترکیبات وجود چون مکمل تر می شود سبب می گردد که قوای مکنونه ای به حیز شهود آید که نوعیت آن با مرحله پائین تر کاملاً متفاوت می باشد. بر همین روال عالم انسان اضافه بر قوه نامیه و قوه حساسه دارای قوه مخصوصه ای می باشد که موجب امتیاز انسان از عالم حیوان می گردد. این قوه را به حقیقت روح و عقل تعبیر می کنیم.

پس می بینیم که از طرفی روح را حقیقت مجرده می دانیم و برای آن واقعیتهای ذهنی قائل می شویم و از طرف دیگر آن را باجسم که واقعیت عینی و محسوس دارد دارای ارتباطات بی شمار می دانیم. سؤال اساسی آنست که چگونه می توان به تفاوت نوعی دو واقعیت، یکی عینی و

خود را از عالم غیب به حیّز شهود ظاهر و آشکار سازد.

در آثار مبارکه بهائی اشارات فراوان موجود است که طبیعت عنصری را در مقابل طبیعت رحمانی قرار میدهد. طبیعت رحمانی را نعمتی آسمانی و جسم مادی را پدیده‌ای خاکی محسوب میدارد. جسم مادی از فائده و اثر بی بهره ولی روح انسانی موجب حیات سرمدی و زندگانی ابدی است. جسم از خاک برخاسته و به خاک باز می‌گردد ولی روح از عوالم غیبی تجلی کرده و سپس به جهان حقائق روحانی رجعت می‌کند. یعنی شقایق ابدی مابین این دو بُعد طبیعت انسانی برقرار است تنها به اراده الهی حقیقت معنویته‌ای که در عالم وجود جاری است در ترکیب وجود انسانی بصورت موقتی انعکاس می‌یابد و سپس با تحلیل وجود مادی به جهان اسرار باز می‌گردد.

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: «اما روح انسانی این مثلش مثل بلور و فیض آفتابست یعنی جسم انسان که مرکب از عناصر است در اکمل صورت ترکیب و امتزاج است و غایت اتقان و اشرف ترکیب و اکمل موجود است و به روح حیوانی نشو و نما نماید این جسم مکمل مانند آئینه است و روح انسانی مانند آفتاب اگر چنانچه بلور بشکند فیض آفتاب باقیست و اگر آئینه محو و نابود شود بر فیض آفتاب ضرری نرسد»^۱. در جایی دیگر می‌فرمایند: «یعنی این عناصر گویند چون بنظم طبیعی در کمال اتقان جمع و ترکیب گردد مغناطیس روح شود و روح به جمیع

مشابهت ژنتیک نشانه آن نیست که انسان و شمشیر از یک خانواده هستند بلکه این مشابهت حاکی از آن است که همه موجودات از ماده واحده‌ای منتج شده‌اند و در جریان کثرت نامتناهی موجودات یک عامل وحدت‌بخش عامل تحکیم حیات بوده است.

کمالات در آن جلوه نماید»^۲.
۲ _ دیدگاه دوم به تمامیت هستی و وجود بعدی روحانی می‌بخشد و سپس تحولات روح را سبب تحقق موجودات و مدار تحول آنها و قیامشان از حیّز کمون به عرصه ظهور محسوب می‌دارد

در آثار مبارکه برخی تغییرات حکایت از آن می‌کند که روح انسانی کیفیتی نیست که از خارج بر جسم تعلق گرفته باشد بلکه روح قیام ظهوری حقیقت اصلیه انسانی است که به صورت بالقوه در ماده اولیه وجود نهفته می‌باشد. یعنی قوای روح مثل ظهور شاخه و برگ و ثمره گیاه است که بصورت طبیعی در حبه اولیه موجود است و چون جسم در جریان نشو و نما کاملتر می‌شود قوه روحانی به مرور از بطن حقیقت انسانی قیام می‌کند. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: «پس باید بدانیم که هر موجودی از موجودات عظیمه در بدایت چه بود. شبهه نیست که در ابتدا مبدأ واحد بوده است مبدأ نمی‌شود که دو باشد ... پس معلوم شد که در اصل ماده واحده است آن ماده واحده در هر عنصری بصورتی در آمده است لهذا صور متنوعه پیدا شده است»^۳.

«خلاصه هر کائنی از کائنات مکملیتش یعنی مکملیتی که الا آن در انسان و دون آن می‌بینی من حیث الاجزاء و من حیث الاعضاء و من حیث القوى منبعث است از عناصر مرکبه و مقادیر و موازین عناصر ... یعنی هزار میلیون سال بعد از این اگر این عناصر انسان جمع شود و بهمین مقادیر تخصیص و ترکیب شود به همین نحویت امتزاج عناصر حاصل گردد بعینه همین بشر موجود گردد»^۴.

و نیز می‌فرمایند: «هرچند در طفولیت آثار عقل و روح از انسان ظاهر است ولکن در رتبه کمال نیست ناقص است چون به بلوغ رسد عقل و روح بنهایت کمال ظاهر و باهر گردد و همچنین در تکون انسان در رحم عالم در بدایت مانند نطفه بود بعد بتدریج ترقی در مراتب کرد و نشو و نما نموده تا به رتبه بلوغ رسیده دررتبه بلوغ عقل و روح در نهایت کمال در انسان ظاهر و آشکار گشته در بدایت تکون نیز عقل و روح موجود بود ولی مکنون بود بعد ظهور یافت زیرا در عالم رحم نیز در نطفه عقل و روح موجود است ولی مکتوم است بعد ظاهر میشود مانند دانه که شجره در آن موجود است ولیکن مکتوم و مستور است چون دانه نشو نماید شجره بتمامه ظاهر شود»^۵.

نیم‌نگاهی به ملاحظات دینی فلسفی و علمی

تضاد بین واقعیت ذهنی و عینی در عالم قدیمی‌ترین سؤال علمی و فلسفی و مذهبی در طول تاریخ

اندیشه و تمتّن می‌باشد. شواهد علمی حاکی از آن است که انسان‌های ابتدائی در همان محدوده تنگ تفکّر و خیال خود به این حقیقت پی برده بودند که واقعیت هستی بتمامه آنچه که به چشم می‌آید و یا با حواسّ لمس می‌شود نیست. آنان می‌دانستند که واقعیت ملموس حیات تنها بخش کوچکی از کلیّت عالم وجود است و در ماورای اسرار و رموز خلقت واقعیت غیرملموسی نیز موجود است که به دنیای بی‌منتهای ناشناخته‌ها تعلّق دارد. انسانهای اولیه واقعیت غیرملموس را سرمنشأ تحولات و تأثیراتی می‌دانستند که از عالم ناپیدا، واقعیت مشهود و ملموس را کنترل و تنظیم می‌کند منتها در ابتدا واقعیت نامشهود را جدا از طبیعت مادی و ملموس نمی‌دانستند بلکه آن را نیروئی محسوب می‌داشتند که به چشم نمی‌آید ولی در تمام پدیده‌ها در جریان است و موجب تغییر و تحول عالم می‌شود. یعنی در حقیقت برای نموده‌های هستی ارواحی قائل می‌شدند که موجب حرکت و جنبش اشیاء می‌شود لذا هرگونه دخالت و تصرّف در طبیعت نه تنها استفاده از طرق و وسائل مادی را ایجاب می‌کرد بلکه آداب و مراسم جادوئی نیز لازم بود تا ارواح و یا همزاد نامحسوس اشیاء و پدیده‌ها را موافق جریان طبیعی گرداند. با گذشت زمان و رشد و تکامل فکر انتزاعی بشر قادر گشت که میان طبیعت محسوس و عینی و واقعیت نامحسوس و ذهنی تفاوت

ماهوری بگذارد. یعنی این دو واقعیت را از دو مقوله کاملاً جدا محسوب بدارد.

طبیعت را واقعیتی بدانند که از عناصر مادی از قبیل آتش و باد و آب و خاک ترکیب شده و ذهنیات و مجردات را از مقوله قوای اثیری و لاهوتی تصوّر کند.

۱ - ملاحظات دینی:

ادیان سنتی کم و بیش این دوگانگی فکری را تأیید و تثبیت کردند. انسان را وجودی دانستند که به صورت و مثال خداوند خلق شده و در وجود او دو جنبه روحانی و مادی موجود است. جنبه مادی که از خاک است و بایستی به خاک باز گردد و جنبه روحانی که ودیعه‌ایست الهی و بایستی پس از مرگ جسمانی به مقرّ آسمانی خود رجعت کند. پس چون انسان دارای جنبه‌ای غیر مادی است لذا حیات ابدی برای او قابل تصوّر می‌باشد. اما این حیات ابدی مشروط به شناسائی حقّ و کنترل نیازها و خواهش‌های نفس مادی او است. انسان چون به وسوسه‌های شیطانی که معطوف به خواهش‌های جسمانی است تن در دهد از اوج فلک اثیر به غرقاب طبیعت آلوده و محکوم شده سقوط می‌کند و امکان حیات ابدی را از کف می‌دهد و تا ابدیت محکوم به آتش دوزخ می‌شود ولی اگر دل را از خواهش تن آزاد کند و قصد حیات باقی نماید می‌تواند به مقصد حقیقی خویش فائز گردد و فارغ از هیاهوی مادی و جسمانی در جنت الهی به سکون و آرامش ابدی دست یابد.

بدینسان می‌توان گفت که هدف مشترک تمام ادیان و در حقیقت علّت وجودی ایشان در حلّ تضادّ روح و جسم و یا آشتی دنیای روحانیات و مجردات با جهان مادیات و متحیّزات نهفته است از نظر ادیان این تضادّ من حیث ذاته لازمه کیفیت وجود و نظم عالم است و بدون آن ارکان آفرینش چنان از هم می‌پاشد که بایستی فلک را در هم شکافت و طرحی نو در انداخت. ادیان مختلف در طول تاریخ سعی کرده‌اند که این معمّای حیات را بنا بر میزان شعور و ادراک انسانی توضیح دهند و تصادم ذهن و طبیعت را بسوی خلاّقیت و حرکت و دگرگونی عالم راهنما شوند.

۲ - ملاحظات فلسفی

در طول تاریخ اندیشه تضادّ موجود در واقعیت هستی مایه اصلی تحولات و باورها و آرمان‌های فلسفی نیز بوده‌است. به زبانی می‌توان گفت که هدف کلی فلسفه آن بوده‌است که تصویری ذهنی از واقعیت جهان هستی ترسیم کند و در آن روابط حاکم بر عالم پدیده‌های مادی و حقائق معقوله را با ترتیب و تنظیمی منطقی توضیح دهد. در جریان تشریح منطقی عالم و روابط ضروریّه حاکم بر آن نظر برخی از فلاسفه به اصالت جنبه‌های ذهنی و عقلانی و غیر مادی حیات معطوف گشته و پدیده‌های مادی را تابع و عرضی از آن حقائق کلیّه دانسته‌اند. و برخی دیگر در نقطه مقابل آن طرز فکر به اصالت ماده متوجّه بوده و پدیده‌های ذهنی را ناشی از فعل و انفعالات مادی

دانسته‌اند و بالاخره گروهی دیگر از فلاسفه در پی آن بوده‌اند که با تأیید جنبه‌های معتبر هر دو مکتب فلسفی حکمت جامع و کاملی را پایه‌ریزی کنند. مثلاً افلاطون که او را پدر فلسفه نامیده‌اند فیلسوفی الهی بود و جوهر وجود را در مفاهیم ذهنی می‌جست. افلاطون پایه فلسفه‌ای را گذاشت که تا قرن‌ها بعد مبنای اندیشه‌ها و آراء ایدالیستی قرار گرفت. از طرف دیگر شاگرد برجسته‌اش ارسطو بیشتر معطوف به ملاحظات طبیعی و مادی بود و نقش تجربه و حواس انسان را در تبیین عالم تأکید می‌ورزید. ارسطو نیز ارکان طرز تفکری را ریخت که به فلسفه رئالیستی مشهور است و تا قرون حاضر مایه الهام متفکران و دانشمندان بوده است.

فلاسفه دیگری از قبیل کانت و در قرن حاضر آلفرد نورت وایت‌هد (Alfred North Whitehead) بر آن شدند که سیستم فلسفی جامعی را تنظیم کنند که در آن ایدالیسم و رئالیسم به توافق و هماهنگی دست یابند. در قرن نوزدهم این تضاد یکبار دیگر خود را در جدال اندیشه‌های فلسفی بارورتر ساخت. از طرفی هگل جریان تغییر و تکون وجود را ناشی از حرکت مداوم و متعالی روح دانست و از طرف دیگر مارکس با استفاده از روش دیالکتیک هگل ماتریالیسم تاریخی را اصل سازمان دهنده تحولات عالم دانست. اندیشه‌های فلسفی در جریان رشد و باروری خود هم از آراء و عقاید مذهبی تأثیر گرفته‌اند و هم از یافته‌ها و نظریات

علمی بهره‌جسته‌اند. هر زمان که نفوذ و خلاقیت مذهبی در جریان فکر فلسفی بیشتر بوده است فلاسفه به حکمت الهی تمایل نشان داده‌اند و چون نظریات علمی مورد ملاحظه قرار گرفته و قاطعیت تجربه و حواس بر آراء انتزاعی و ذهنی پیشی جسته و ترقی‌گرایی علمی بر قشری‌گرایی مذهبی غلبه کرده فلاسفه نیز به تبیینات مادی توجه بیشتر کرده‌اند.

سؤال اساسی فلسفه همواره آن بوده است که آیا عالم پدیده‌ای است مادی و جلوه‌های ذهنی فرع و امتداد آن و یا هستس حقیقتی روحانی است و عالم امکان تنها شبیح معدومی است که بنا بر خاصیت و اسرار کائنات بر دیوار وجود سایه افکنده. افلاطون در داستان مشهور زندانیان غار تصویر دقیقی از این تضاد هستی را طراحی می‌کند. در این داستان جمعی از انسان‌ها در غاری رو به دیوار محصور گشته‌اند. دهانه غار در پشت ایشان قرار دارد و لذا قادر نیستند افرادی را که از جلوی غار رد می‌شوند مشاهده کنند. اما آتشی در خارج غار سبب می‌شود که سایه‌های رهگذران بر روی دیوار منعکس شود و زندانیان که قادر نیستند بچرخند و با چشم خود رهگذران را ببینند تصور می‌کنند که واقعیت عبارت از همین سایه‌ها و نقوش کج و معوج می‌باشد. در میان ایشان تنها کسی که قادر است از تصور به تحقق نقب زند و از انعکاسات صوری به حقائق وجودی دست یابد فیلسوفی است که دیده

بصیرت دارد و جوینده حقیقت می‌باشد. بعلاوه این فیلسوف باید شناسائی خود را در طریق عمل به کار اندازد، به آب و آتش زند و ادراکات نظری و عقلیش را در حوزه تجربه پیاده کند تا لیاقت رهبری و نجات زندانیان را حاصل کند.

لذا حکیم حقیقی که سالک طریق علم و عرفان است قادر می‌شود که بندها را بگسلد، سایه و اشکال را پشت سر اندازد و به خارج غار رود تا سرانجام سرچشمه نور یعنی شمس حقیقت را در ماورای همه تیرگی‌ها تجربه کند. حال او مسؤول است که به غار بازگردد و زندانیان را از اوهامشان برهاند در این ره چه بسا که بایستی رنج‌ها متحمل شود و حتی جان ببازد تا آزادی حقیقی را به محبوسین و غافلین عرضه دارد.

این سؤال و جستجوی انسانی که در تمثیل فلسفی افلاطون جامعیتش و عمومیتش به نحو احسن تصویر گشته هنوز نیز به قوت اولیه خود باقی است؛ در ماورای سایه‌ها و سمبل‌هایی که بر دیوار وجود انعکاس یافته چه حقیقتی نهفته است؟

۳ - ملاحظات علمی:

دنیای علم نیز از ابتداء با این واقعیت روبرو بود که در عالم خلقت برخی از پدیده‌ها قابل شناسائی از طریق تجربه حسی هستند و برخی از پدیده‌ها چون در حوزه تجارب حسی قرار نمی‌گیرند شناسائی آنها مشروط به فعالیت‌های ذهنی است، از اینرو جریان شناسائی علمی از دو جنبه اساسی برخوردار می‌باشد. جنبه اول بر مشاهدات حسی استوار است و

شامل مجموعه‌یافته‌های عینی است که از عالم خارج مستقیماً بر حواس تأثیر گذاشته موجب ادراک نمودهای هستی می‌شود. جنبه دوم عبارتست از تصاویر ذهنی که شخص محقق در ذهن خود ترتیب می‌دهد تا روابط ضروری حاکم بر پدیده‌ها را توضیح دهد و ارتباطی منطقی مابین پدیده‌های قابل مشاهده برقرار سازد. این مرحله‌ها را مرحله تنظیم تئوری نامیده‌اند. بعد از مراحل مشاهده و تنظیم تئوری قدم بعدی آنستکه قضایای تئوریک را با استفاده از روش‌های متعدد شناخت مورد تجربه قرار داده تا مفاهیم و استنتاجات ذهنی از اعتبار علمی برخوردار شوند.

اما حواس و مغز و سیستم عصبی ارگانیسم انسانی به صورت ذاتی محدود است و در درک مشاهدات حسی ناتمام. به همین روال میزان عقل و ادراکات ذهنی نیز میزان تام نبوده و در نتیجه نظریات علمی در هر مرحله زمانی شناختی نسبی و متغیر می‌باشد.

قضایای نظری تا مرحله‌ای قابل مطالعه از طریق تجربیات عینی هستند تعمیم آن قضایا در مراحل بالاتر نیازمند مدل‌های ذهنی و ریاضی و دخول در مجردات و حوزه تبیینات معقوله می‌باشد تا بعدی که زبان علم در مرحله‌ای تبدیل به زبانی کاملاً سمبولیک می‌گردد. پس می‌بینیم که در حوزه علم نیز واقعیت ملموس و قابل مشاهده در مقابل حقائق ذهنی و معقول قرار می‌گیرد. این تضاد در نفس خود موجب پیشرفت دائم التزاید علم

می‌گردد.

در مراحل اولیه شناسائی علمی انسان تنها قادر بود که رابطه‌ای محدود مابین پدیده‌ها و نیروهای طبیعت برقرار کند و از درک علت این پدیده‌ها عاجز بود. آنچه که از تجربه محسوس فاصله می‌گرفت به دنیای ناشناخته‌ها تعلق داشت. اما دنیای ناشناخته‌ها برای انسان که ذاتاً تمایل به شناسائی و آگاهی و ثبات روحی و فکری دارد ایجاد خلجان روحی می‌کرد. از اینرو انسان دست به دامان قوای جادویی و خدایان متعدد میزد تا در پس تبیینات ماوراء طبیعی جهان را در ذهن خود تشریح و تفسیر کند.

پس از ظهور و جلوه ادیان سنتی نیز علم برای قرن‌ها بخشی از الهیات محسوب می‌شد و دیدگاه مذهبی خلقت موجب الهام علماء در مطالعات علمی بود. در قرون جدید تبیینات مذهبی در مقابل مشاهدات علمی بصورت رو در رو جبهه‌گیری کرد. آراء و نظریات اصحاب کلیسا به نفی واقعیت‌های علمی و تحکیم جبری احکام قرون وسطی پرداخت و لذا تفکرات مذهبی دیگر نمی‌توانست الهام بخش تصاویر ذهنی دانشمندان گردد.

اما معمای اصلی علم و جریان شناخت همچنان بر جای خود استوار ماند. در قرون جدید درست در زمانیکه علماء تصور می‌کردند دنیای ناشناخته‌ها را تا حد کوچکترین ذرات تقسیم‌ناپذیر عناصر به عقب رانده‌اند و علم در آستانه کشف آخرین دقایق و رموز عالم است به ناگهان دنیائی مرموز و

عجیب در دل ذرات اتمی به اغفال ایشان پرداخت دنیائی که در آن مرز بین واقعیت ملموس و واقعیت غیر ملموس از میان رفته است.

نظری اجمالی به برخی از نظریات علمی و فلسفی در مورد تضاد روح و جسم

واقعیت هستی از دو جزء اساسی ترکیب یافته است: واقعیت ذهنی و واقعیت عینی. واقعیت ذهنی عبارت است از تمامیت قوی و جنبه‌های درونی انسان که شامل استعدادات منبعث از نفس ناطقه می‌گردد. واقعیت عینی عبارت است از همه پدیده‌هایی که در خارج از واقعیت ذهنی و درونی انسان تحقق صوری یافته‌اند. اما واقعیت عینی هرچند که خارج از قوای درونی انسان تحقق می‌پذیرد اما شناسائی و تصور هستی آن منوط به قوه ادراک می‌باشد. حتی بعضی از فلاسفه بدانجا پیش رفته‌اند که بگویند عالم امکان واقعیت وجودی ندارد و تنها زائیده ذهن آدمی است. بر این مبنا اگر بخواهیم روابط عالم مادی و عینی و محسوس را با دنیای غیر مادی و ذهنی و معقول بررسی کنیم تنها انگاره‌ای که برای مطالعه در دست داریم طبیعت و فطرت انسان و قوا و عناصری است که نوعیت او را ترکیب و امتزاج بخشیده است. از اینرو اندیشه فلسفی در مورد واقعیت هستی چاره‌ای ندارد جز آنکه پایه شناسائی را بر مبنای روابط مابین جسم و روح استوار سازد.

بر اساس این نمونه‌ها گروهی از

دانشمندان و فلاسفه معتقدند که قوه تفکر و ادراک نیز به مثابه مفهوم زمان و یا مفهوم حیات حقیقتی است که بصورت طبیعی ناشی از ترکیب و جریان تکون و نشو و نمای وجود انسانی است. این گروه بر خلاف طرفداران اپیفنومنیسم معتقدند که ظهور عقل و ذهن تنها یک اتفاق جنبی نبوده است که در حاشیه تکامل جهان پدیدار گشته باشد بلکه بر عکس ظهور تفکر و ادراک هدف اصلی خلقت و تکامل بوده است.

وجود یک عامل ذهنی و نه عینی و مادی در طبیعت در کشفیات و مطالعات علمی جدید مورد نظر قرار گرفته است. فیزیک کوانتم که در قرن بیستم توسط دانشمندانی نظیر هایزنبرگ و شرودینگر Schrodinger & Heisenberg مورد مطالعه علمی قرار گرفت نظریات کلاسیک فیزیک نیوتن را به عنوان تنهامل شناسائی هستی متزلزل ساخت و نقش قوه تفکر را در تحقق پدیده های فیزیکی مورد تأیید قرار داد. علمای فیزیک کوانتم در مطالعه هسته اتمی به پدیده عجیبی برخورد کردند. یک ذره اتم، مثلاً یک الکترون وقتی که زیر ذره بین مطالعه علمی قرار می گیرد دانشمند فیزیک زمانی آن را به صورت یک موج مشاهده می کند و زمانی به صورت یک ذره، یعنی امکان پذیر نیست که آن را با قطع و یقین پدیده ای با رفتار موجی و یا پدیده ای با رفتار ذره ای دانست. الکترون مورد مشاهده خصوصیات و رفتار هردو پدیده را از خود ظاهر می سازد. اگر هدف

تجربه مطالعه موجی آن باشد به صورت موجی ظاهر می شود و اگر هدف تجربه مطالعه ذره ای باشد به صورت ذره ای خود را به نمایش می گذارد. ولی دانشمند فیزیک نمی تواند هر دو تجربه را هم زمان بررسی و مطالعه کند.

از دیدگاه عادی و معمولی مثل این می ماند که ذرات اتمی آگاهانه در صدد آن هستند که ذهن مشاهده گر را با رفتار خود اغفال کنند. لحظه ای واقعیت به صورت انرژی و لحظه بعد در قالب مادی ظاهر می شود و دانشمند فیزیک چون در صدد آن می شود که یک وجه را در گوشه ای به تله اندازد به ناگهان واقعیت در گوشه ای دیگر به صورت وجهی دگرگون جلوه می کند. برخی از علمای فیزیک کوانتم صحنه ذرات اتمی را تشبیه به رقص ارواح کرده اند.

دانشمندان فیزیک معتقدند که پدیده های از قبیل فوتون و نوترون را نمی توانیم مثل میز و صندلی واقعی بدانیم. آنها بیشتر شبیه سایه هایی هستند که از ترکیب نور و شرایطی که ذهن مشاهده گر بر جریان آزمایش و تحقیق تحمیل می کند بوجود می آیند.

اروین شرودینگر Ervin Schrodinger (1887-1961) عالم فیزیک و از پایه گذاران فیزیک کوانتوم میگوید: «عین و ذهن و یا واقعیت خارجی و واقعیت درونی یکی هستند، نمی شود گفت که سد و مانع مابین این دو واقعیت در نتیجه تجربیات نوین در علوم طبیعی از میان رفته چه که این سد و مانع هرگز وجود

نداشته است. شناخت (آگاهی) عاملی بوده است که جهان هستی را به عرصه ظهور آورده تا آنجا که می توانیم با اطمینان بگوئیم جهان از ذرات و عوامل فکر ترکیب شده است. من تردید نمی کنم که با کمال صراحت بگویم که وجود مادی عالم مفهومی عرفانی و ماوراء طبیعی است.» ۶

و نیز سر جیمز جینز Sir James Jeans (1899 - 1969) ریاضی دان و عالم فیزیک می نویسد:

«امروزه تقریباً یک عقیده مورد توافق عام دانشمندان است که جریان علم و شناسائی به سمت یک واقعیت غیر مکانیکی در حرکت است، جهان بیشتر از پیش بصورت یک فکر عظیم بنظر می رسد تا یک ماشین عظیم.»

دو وجهی بودن ذرات اتمی را در فیزیک جدید اصل مکمل نامیده اند چرا که این دو وجه در حقیقت مغایر و متضاد یکدیگر نبوده بلکه مکمل و متمم یکدیگر هستند یعنی در یک شیء می توان دو صورت ظاهراً متضاد را در آن واحد یافت. این جنبه اسرار آمیز فیزیک کوانتم، یک مطلب بنیادی را در مطالعات نوین علمی مورد بحث قرار می دهد و آن عبارتست از نقشی که تفکر و اراده انسانی در شکل گیری واقعیات مادی هستی دارد. ذهن دانشمندی که به مشاهده رفتار اتم نشسته است بر اساس نوع آزمایش که در نظر دارد می تواند حالت مادی ذرات اتمی را جابجا کند. یعنی شناسائی و ادراک مشاهده گر که واقعیتی است ذهنی با موضوع مورد

مشاهده که واقعیتی است عینی در هم آمیخته‌اند.

در فیزیک مکانیکی و خطی رابطه مشاهده‌گر و دنیای خارج از او کاملاً جدا از یکدیگر تصور می‌شد ولی در فیزیک کوانتم این اندیشه و اراده مشاهده‌گر است که با چگونگی تنظیم روش مشاهده و اندازه‌گیری می‌تواند نتیجه آزمایش علمی را مورد نفوذ قرار دهد. فیزیک کوانتم نظمی را در عالم توضیح می‌دهد که در آن انسان بازیگر اصلی است. اگر این اندیشه درست باشد که واقعیت مادی عالم در حقیقت انعکاسی است از حقائق ذهنی که در انسان به کمال خود رسیده پس می‌توان تصور کرد که نظم عالم وجود نیز جلوه‌ای از نظم حاکم بر اندیشه و روان انسانی است. یعنی ماهیت هستی حقیقت معقوله‌ای است که در ذهن انسان به کمال خود رسیده و سپس به مشاهده و شناسائی خود نشسته است. بر این اساس تمام داستان تکامل تبدیل به جریانی می‌شود که شرایط لازم را به جهت ظهور عقل و تفکر فراهم ساخته‌است. فریمن دایسون Freeman

Dyson دانشمند معتبر فیزیک می‌گوید: «من در این عالم احساس یک غریبه را ندارم هرچه بیشتر طبیعت و جزئیات ترکیب آن را مطالعه می‌کنم این حقیقت بیشتر بر من آشکار می‌شود که جهان گویی از جریان نشو و تکامل انسان‌ها آگاهی داشته و در انتظار ظهور و خروج ما بوده است.» ۸ نظر به پدیده‌های ظهوری در مطالعات علمی از جمله در تنوری سیستم‌های

پیچیده، بیولوژی جدید و اصل آنتروپیک (Anthropic) مورد بحث قرار گرفته‌است.

دیدگاه بهائی

حال بر اساس مطالبی که بیان شد می‌توان گفت در مطالعات فلسفی و علمی رابطه روح و جسم از دو دیدگاه اساسی مورد بحث قرار گرفته‌است. دیدگاه اول بر دوگانگی ذهن و جسم تأکید داشته و دیدگاه دوم فکر و ذهن را نتیجه تکامل طبیعی ترکیبات مادی محسوب داشته‌است. همانطور که در اول مقاله اشاره شد به نظر می‌رسد که دیانت بهائی هر دو تعبیر را مورد تأیید قرار می‌دهد یعنی روح و ذهن و جنبه معنوی حیات از طرفی مافوق و منزّه از طبیعت مادی است و از طرف دیگر لزوم ذاتی آن است. مطالعه دیدگاه دیانت بهائی و نحوه آشتی این دو پدیده ظاهراً متضاد نیازمند تأیید دو اصل ضروری نیز می‌باشد. اصل اول بعد روحانی تکامل عالم را مورد تأیید قرار می‌دهد و اصل دوم بر روابط ضروریّه تکامل فرد و جمع تأکید می‌ورزد.

اگر روح را تنها از نظر اول تعبیر کنیم یعنی مافوق و منزّه از طبیعت بدانیم در این صورت آن را بطور مطلق از حوزه مطالعه بشر خارج کرده‌ایم و مافوق دسترسی روش علمی قرار داده‌ایم. لذا بر این اساس دنیائی را ترسیم نموده‌ایم که دوگانگی حیات تا ابد در دو دنیای کاملاً جدا از یکدیگر ادامه خواهد داشت، همچنین این تعبیر یک بُعدی موجب می‌شود که دین و حقائق

روحانی را تنها در مفهوم سنتی آن تعبیر کنیم و واقعیت زنده و ارگانیک آن را که در ارکان هستی در جریان است در نظر نگیریم.

از طرف دیگر اگر روح را بدون جنبه متافزیک آن و تنها بصورت تمایل ذاتی طبیعت در نظر گیریم دوباره چاره‌ای نداریم تا نوعی از مادی‌گرایی را استوار سازیم.

جنبه روحانی انسان از طرفی مقدس و منزّه از دخول و خروج است و حقیقتی است مافوق و منزّه از شرایط عالم ماده و از طرف دیگر مبدأ روابط ضروریّه در ترکیبات وجود است. حقیقت معقوله‌ای است که به مقتضای مراتب ترکیب و انتظام قوای مکنونه‌اش را ظاهر ساخته تا به احسن صور و اکمل ترکیب به ثمر و نتیجه رسیده یعنی از طرفی تفاوت مراتب وجود محفوظ مانده و از طرف دیگر یگانگی مبدأ و نظم و جریان واحدی که موجب نشو و ترقی کائنات گشته مورد تأیید قرار گرفته، یعنی در سلسله مراتب پدیده‌های هستی حیات بیولوژیک را مافوق و منزّه از ماده می‌دانیم و هم ماده را زمینه الزامی ظهور آن تلقی می‌کنیم. فکر و شعور نیز مافوق و منزّه از حیات بیولوژیک است و هم حیات بیولوژیک را در بر دارد. بر همین روال روح هم مافوق عقل و شعور است و هم عقل و شعور را در خود می‌گنجاند.

هر دو تعبیر لازم و ضروری است، تا زمانی که انسان محدود به مقتضیات مادی است و اندیشه او اسیر در چهارچوب زمان و مکان،

درک نسبی واقعیت هستی لزومیت هردو تعبیر را ایجاب می‌کند. تنها در این صورت است که دین و علم بصورت واقعی امکان آن را می‌یابند که زمینه تاریخی را برای توافق و هماهنگی خود هموار سازند. جنبه مافوق طبیعی روح از خارج و بیرون نظام عالم را به زیر نفوذ خود در آورده و جنبه طبیعی آن از داخل و درون واسطه تماس انسان با مبدأ روحانی خویش است. در این حالت می‌توان گفت که جنبه داخلی استمرار جنبه خارجی و جنبه خارجی ادامه جنبه داخلی است. یعنی یک سیکل روحانی از درون و بیرون حیات انسان را حافظ است. جنبه خارجی نیروی عام خود را بصورت محیطی بر مرکز وجود تمرکز می‌دهد ولی جنبه داخلی نیروی خود را از مرکز به سمت خارج منشعب می‌سازد. جنبه خارجی را می‌توان به سیر عام تکامل نوع در کره ارض تعبیر کرد و جنبه داخلی آن را به جریان خاص تکامل فردی در رحم مادر.

قیام ظهوری: تکامل قوای معقوله روحانی از درون طبیعت

مفهوم ظهوری قوه تفکر و ادراک تنها در یک صورت از تعبیر مادی و تقلیلی که قرن‌ها حاکم بر علم و فلسفه بوده است رهائی می‌یابد و می‌تواند مبنائی برای آشتی ذهن و عین در طبیعت انسانی قرار گیرد، که فرض را بر آن گذاریم که جریان بالقوه ظهور کمالات در سلسله مراتب موجودات اساساً جریانی روحانی و غیر مادی است. یعنی قوه

روحانی که بصورت عام و کلی در عالم وجود در جریان است در هر مرحله از تکامل موجودات بر اساس نحوه ترکیب آن مرحله قوای خود را بصورت خاصی ظاهر می‌سازد تا اینکه در مکملیت وجود انسان بصورت نفس ناطقه انعکاس می‌یابد. لذا مبنا را بایستی بر این گذاشت که قوه معنویه هستی و یا واقعیت ذهنی عالم وجود تنها عاملی است که موجب ترکیب و وحدت عناصر می‌باشد.

اگر قوه ظهوری را قوه‌ای روحانی ندانیم که در مراتب وجود عامل تنظیم و ترکیب صور مختلف حیات گشته چاره‌ای نداریم که ظهور عقل و ادراک را جریانی صرفاً مادی بدانیم و ظهور فکر و قوای ذهنی را به فیزیولوژی و فعل و انفعالات شیمیائی و قوانین فیزیکی تقلیل دهیم. یعنی فرض را بر این بگذاریم که طبیعت اصل و وجود انسانی فرع می‌باشد. که در این صورت بفرموده حضرت عبدالبهاء این سؤال پیش می‌آید: میشود که اراده و شعور و کمالاتی در فرع باشد و در اصل نه؟ از اینرو تنها صورتی که می‌توان به فلسفه ظهوری قائل شد و در دام مادی‌گرایی نیفتاد اینست که نفس طبیعت را حقیقت معقوله دانست که قوای مکنونه خود را به تدریج از حیز غیب به عالم شهود در آورده است. در قرون جدید فلسفه مادی مراحل مختلفی را طی کرده است زمانی فلسفه مادی به حدی تنگ نظر بود که رابطه فکر به مغز را مثل نسبت صفرا به کبد تصور می‌کرد. در مرحله بعد مادی‌گرایی اندکی

روشن‌گرتر شد و ماده را امر متغیر و متحرکی دانست که در حرکت ماریپچی خود موجب پیدایش و تکامل ذهن می‌شود. تا این مرحله هنوز ماده اصل، و فکر و ادراک فرع آن فرض میشد. اما با فلسفه ظهوری یک تغییر عظیم در طرز فکر علماء و فلاسفه حاصل شد که آن را بایستی مدیون ملاحظات علمی قرن بیستم دانست.

این تغییر فکر، پیدایش حیات و ظهور قوه تفکر را شرط ضروری تکامل مادی می‌داند. یعنی همانطور که ایجاد آتش بطور طبیعی به حرارت منجر می‌شود ترکیب عالی مادی هیأت انسانی نیز به صورت الزامی به بروز و ظهور قوه تفکر منجر می‌گردد، منتهی همانطور که اشاره شد این طرز فکر در مرز مادی‌گرایی و فلسفه روحانی قرار گرفته است و تنها نوعی که می‌تواند از لغزیدن به تقلیل‌گرایی مادی پرهیزد آنستکه نفس طبیعت را حقیقت معقوله و تکامل را یک جریان روحانی بداند.

از نظر دیانت بهائی تکامل وجود از یک ماده اولیه آغاز می‌شود و به ظهور و غلبه روح خاتمه می‌پذیرد.

بر اساس این تعریف ماده یک واقعیت مکانیکی نیست بلکه پدیده‌ای که در کنه آن جریان مداوم هستی در تلاطم است. نیروئی که در بطن ماده می‌جوشد و آن را از هیأتی ساده به هیأتی پیچیده و مکمل ظاهر می‌سازد همان قوه معنوی عالم است که صورت ملموس ماده را به خود می‌گیرد و سپس با تکامل فرم مادی تجلیات

خود را بارزتر می‌سازد.

چون پیچیدگی و آمیختگی و تراکم اجزاء و عناصر مرکبه موجودات افزایش می‌یابد علانم بلوغ و پختگی در آنها ظاهرتر می‌شود. مثلاً نطفه انسان چون نشو و نما می‌کند صورت ساده و تک‌سلولی آن به مرور پیچیده‌تر می‌شود و سپس انبوه سلولها به اندام و اعضاء انسانی تبدیل می‌شوند. علمانی که در چگونگی پیدایش گیتی تحقیق می‌کنند معتقدند که جهان نیز از ماده‌ای آغاز شده که از نیستی بحت به هستی و وجود آمده و در ابتدای آفرینش فاقد هرگونه فرم و شکل بوده‌است. تمام جلوه‌های مختلف حیات با تمام پیچیدگی و کثرت خود از آن ماده اولیه نشأت گرفته و بر طبق قوانین کلی تحقق عینی یافته‌است.

دانشمندان بر این باور هستند که ماده و انرژی اولیه جهان که در بستر زمان و مکان تولد یافته به تدریج منبسط شده و سپس حرارت سوزان خود را از دست داده‌است و سپس به طریقی سازمان یافته و مدبرانه کرات و سماوات پدیدار شده و سرانجام آثار حیات نمودار گشته و بالاخره جلوه‌های عقل و تفکر ظاهر شده‌است.

در این صورت ظهور قوای عقلانی در سیر تکاملی وجود انسان یک پدیده اتفاقی نخواهد بود بلکه نتیجه اجتناب‌ناپذیر سیر تکامل حیات می‌باشد. ظهور قوای ذهنی ثمره نهال وجود می‌باشد که بدست خداوند در عالم خلقت به ودیعه گذاشته شده و به مرور دهور و

اعصار ثمرات مکنونه خود را ظاهر ساخته‌است.

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

«ابتدای تکون انسان در کره ارض مانند تکون انسان در رحم مادر است، نطفه در رحم مادر به تدریج نشو و نما نماید تا تولد شود و بعد از ولادت نشو و نما نماید تا به درجه رشد و بلوغ رسد. هرچند در طفولیت آثار عقل و روح از انسان ظاهر است ولکن در رتبه کمال نیست ناقص است چون به بلوغ رسد عقل و روح به نهایت کمال ظاهر و باهر گردد ... مانند دانه که شجره در آن موجود است ولکن مکتوم و مستور است چون دانه نشو و نما نماید شجره به تمامه ظاهر شود به‌مچنین نشو و نمای جمیع کائنات به تدریج است. این قانون کلی الهی و نظم طبیعی است ... جمیع کائنات چه از کلیات و چه از جزئیات از اول تمام و کامل خلق شده‌است منتهاش این است که بتدریج این کمالات در او ظاهر می‌شود و قانون الهی یکی است ترقیات وجودی یکی است نظام الهی یکی است چه از کائنات صغیره و چه از کائنات کبیره جمیع در تحت یک قانون و نظامند ... همین قسم کره ارض از اول با جمیع عناصر و مواد و معادن و اجزا و ترکیب خلق شده اما بتدریج هر یک از این‌ها ظاهر گشت اول جماد و بعد نبات و بعد حیوان و بعد انسان ظاهر شد اما از اول این اجناس و انواع در کمون ارض موجود بوده‌است و بعد بتدریج ظاهر شد زیرا قانون اعظم الهی و نظام طبیعی عمومی که محیط بر

جمیع کائنات است و کل در تحت حکم آن چنین است.»^۹

همانطور که ملاحظه می‌شود حضرت عبدالبهاء از طرفی در کثرت و تنوع کائنات قائل به امتیازات و تشخصات نوعی می‌شوند و از طرف دیگر وحدت و یگانگی یک نظام جامع الشمول را که هم روحانی و هم طبیعی است بر تحقق تدریجی و قیام ظهوری موجودات حاکم می‌دانند.

نکته بسیار مهم آنست که وقتی قیام ظهوری را مایه حرکت ماده واحد و ظهور مختلف کائنات می‌یابیم در عین حال آن را از تجزیه و دخول و خروج منزله می‌دانیم. همانطور که در جسم یک فرد انسانی نمیتوان روح را باچشم سر مشاهده کرد و یا با مقراض جراحی به وجودش پی برد بهمان ترتیب قیام ظهوری روح نیز در سیر تکامل عمومی انسان و در دوران‌ها و مقاطع و طبقات ارض که علم تکامل طبیعی شناسائی کرده قابل مشاهده و یا مطالعه حسّی نیست. چرا که قیام ظهوری در محور جسم در جریان است اما با آن امتزاج ندارد. هدف غائی تکامل طبیعی است اما در نفس طبیعت نیست. موجب حرکت و جنبش و پیدایش صور مادی است اما از دخول و خروج مادی مبرا است. قیام ظهوری روشی است که با کمک آن میتوان حلقه‌های تکامل طبیعی را در کنار هم چید و در ماوراء آن جریان موزون و پیوسته و جهت دار را یافت که در مسیر تاریخ و نشو و ارتقای انسان از پائین به بالا هدایت

کرده است.

به زبان دیگر تحولات تکامل طبیعی واسطه ظهور قوای معنویه بوده اند که تمامیت آن را به روح تعبیر می کنیم. این قوای معنویه البته جلوه ها و تجلیات مختلفه از قبیل قوای مخیله و متفکره و مدرکه دارد که به فرموده حضرت عبدالبهاء بمشابه انوار سراج هستند که از حقیقت روح ساطع گشته اند. این قوای معنوی را در فلسفه نفس ناطقه نامیده اند و حضرت عبدالبهاء نفس ناطقه را با مفهوم روح انسانی در دیانت بهائی و قوه معنوی عالم طبیعت مترادف دانسته اند. ۱۰

تشخیص و تعیین جسمانی: شرط لازم به جهت جذب قوای روحانی

اگر بنا را بر آن گذاریم که روح و عقل ثمره جریان تکامل و مقتضای ترکیب و انتظام کامل تر عناصر و صور مادی است، الزاماً بایستی بپذیریم که وجود جسمانی انسان با مقایسه با حیوان نوع ممتازتری است و از هیأت و ترکیب کامل تری برخوردار می باشد. اگر هدف نشو و ارتقای تدریجی جسم مادی ظهور قوای ذهنی بوده بایستی برای جسم نیز تشخیص و تعیین قائل شد. فلسفه ظهوری که در علوم جدید از اعتبار و وقر خاصی برخوردار گشته به دلایل منطقی معطوف به نتایج غیر مادی است چرا که برای پیکان مادی جهت و هدفی غیر مادی مشخص می کند.

همانطور که توضیح دادیم فلسفه ظهوری نمی تواند قواعد و اصولش

را به صورت یک بام و دو هوا در کنار هم بگذارد. یعنی امکان پذیر نیست قدمی در فلسفه مادی و قدم دیگر در فلسفه روحانی داشته باشد. و نیز اگر قائل بر آن شویم که جسم انسان به مثابه مغناطیس جاذب روح می شود پس باید جسم انسان را نیز از کمال خاصی برخوردار بدانیم.

در آثار بهائی اشارات بسیاری وجود دارد که نیازها و تمایلات جسمانی انسان با حیوان مشابه است. این مشابهت را نباید به صورتی تعبیر کرد که موجب دوگانگی فکری در مورد مقام انسان گردد. یعنی نمی توان گفت که انسان جسماً به تمامه تعلق به عالم حیوان دارد و ناگهان با تجلی روح از عالم حیوان فاصله گرفته است. چه در این صورت مبدأ واحد حیات و جریان واحد ترقیات و نشو موجودات را از هم گسیخته و سلسله موجودات را از هم پاشیده خواهیم کرد. عناصر و اجزاء قالب عنصری انسان با حیوان مشابهت دارد اما چگونگی ترکیب و امتزاج این عناصر موجب می شود که قوای جسمانی قابلیت اقتباس فیوضات از مصدر روح را اکتساب کند لذا اگر تعیین و تشخیص را حتی در رتبه حیوانی از انسان سلب کنیم جریان تکامل را در سلسله مراتب موجودات دچار انقطاع کرده ایم.

البته می دانیم که اصالت وجود انسان منوط به قوه روح است و اگر تعلق روح را از جسد ساقط کنیم هستی انسان را به نیستی تنزل داده ایم. اما چون با نظر جامعتری به کلیت بیانات مقدسه راجع

به حقیقت انسان توجه کنیم در می یابیم که جسم انسان هرچند از نظر نوعی ترکیبی مشابه حیوان است اما این ترکیب از ابتدا ترکیبی ممتاز بوده و در جریان نشو و ارتقاء اشرفتر و اکملتر گردیده است. اگر خلاف این را تصور کنیم این سؤال پیش می آید که چرا تنها جسم انسان می تواند با عالم معنوی ارتباط برقرار کند و جاذب حقیقت روحانی شود؟

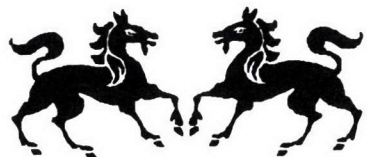
پس بایستی این نتیجه را بگیریم که هرچند جسم انسان در سلسله مراتب وجود متعلق به رتبه حیوانی است و در احساسات جسمانی با حیوان مشترک و حتی در بعضی از قوا از حیوان نیز ضعیف تر است اما ترکیب جسمانی انسان از بدو خلقت ترکیبی ممتاز و یگانه بوده و به مرور در مراتب وجود ترقی کرده و به احسن وجه ظاهر شده است. ظهور قوا و کمالات باطنی روح نیز در ارتباط با نشو و ارتقاء جسمانی او بوده است. هرچه قوای جسمانی کاملتر شده قوای روح با شدت و نفوذ بیشتری ازجیز قوه به مرحله شهود در آمده است.

شباهتهای ساختمان ژنتیک بین انسان و حیوان دائر بر این می باشد که جسم انسان و حیوان هردو بخشی از حیات ارگانیکی عالم وجود است. می دانیم که یک انحراف کوچک کروموزوم در ساختمان ژنتیک انسان موجب می شود که تمام خصوصیات انسانی از قبیل قوه تفکر و تصور و احساس از حالت طبیعی خود خارج شود یعنی یک تفاوت کوچک در انتظام طبیعی می تواند نتایج و تغییرات عظیمه را حادث گردد. علمای فیزیک و محققین گیتی شناس

و هندسه بالغه طبیعی جاذب آن حقیقت کلیه روحانی می شود. بدینسان دیدگاه دیانت بهائی دوگانگی نشو و ارتقاء فرد و جمع را به حلقه و دور یگانگی در جریان تکاملی ترقی روح در مراتب وجود تبدیل می سازد و هر فرد انسانی را جلوه گاه قوانین کلیه عوالم غیب و شهود می بیند که جریان جمعی تکامل نوع انسان در او انعکاس یافته است.

مآخذ و یادداشت ها

- ۱ - مفاوضات چاپ هند، ۱۹۸۳ م ص ۱۰۲.
- ۲ - مآخذ بالا، ص ۱۴۲.
- ۳ - مآخذ بالا، ص ۱۲۸.
- ۴ - مآخذ بالا، ص ۱۲۶.
- ۵ - مآخذ بالا، ص ۱۴۱.
- ۶ - Robert + G. John and Brenda J. Dunne, Margins of Reality, (Sandiego: Harcourt Brance Jovanovich, 1987), p. 61.
- ۷ - Ken Wilber, ed, Quantum Questions, (Boston, Shambhale, 1985), pp. 143-144.
- ۸ - Paul Davies, Are We Alone?, (NY: Basic Books, 1995), p. 128.
- ۹ - مفاوضات چاپ هند، ۱۹۸۳ م، صص ۱۴۱ - ۱۴۲.
- ۱۰ - مآخذ بالا، صص ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۸.



مهیّا ساخته تا عالم کون به کمال و نتیجه خود دست یابد. پس می توان نتیجه گرفت تکامل مادی/روحانی انسان علت العلل خلق موجودات غیر متناهی بوده است. سیر زنجیره ای ارتباطات متقابل کائنات لازم بوده است تا انسان در رحم عالم از مرحله آیزی بگذرد هیأت و صورت جانوران تکامل یافته تر را پیدا کند و بالاخره در قالب انسان به نهایت قوس تکامل جسمانی و بدایت قوس تکامل روحانی برسد.

کلام آخر

بنظر می رسد که دیانت بهائی این دو تعبیر را بدینصورت آشتی می دهد: منظور از قیام ظهوری عبارتست از جنبه عام تکون نوع انسان در رحم عالم. یعنی حقیقت روحانی که در ماده اولیه نوع انسان مکتوم بود ضمن حفظ استقلال و اصالت نوعی خود بر حسب مراحل تکامل جمعی استعداد و قابلیت بالقوه خود را به صور فرهنگی و مادی به تدریج ظاهر و عیان ساخته است. به زبان دیگر قیام ظهوری روح جلوه حقیقت روحانی هستی است که به صور نامتناهی در حقائق اشیاء تجلی کرده و بر حسب تشخصات و تعینات کائنات وجود عینی یافته و بر مداری تکاملی کمالات بالقوه خود را ظاهر ساخته و موجب جنبش و حرکت و حیات و قیام موجودات گردیده و سرانجام در وجود انسان به نتیجه غائی خود دست یافته است. از طرف دیگر چون ترکیب جسمانی هر فرد انسانی در کمال اتقان تحقق می یابد بر حسب قانون اعظم الهی

نیز بر آنند که کوچکترین انحراف از معادلات ثابت ریاضی و فیزیکی قادر بوده است که پیدایش حیات را در جریان تکامل به تعطیل کشاند و یا در مداری کاملاً متفاوت طرحی نوین برای آسمان و زمین در اندازد. پس اگر تصور کنیم که انسان و برخی از میمونها حتی تا ۹۹ درصد از مختصات ژنتیک مشابهی برخوردارند یک در صد باقیمانده کافی بوده است تا پدیده نوینی را در خلقت احیاء کند.

پس هرچند که مشابَهت فیزیکی انسان و حیوان زیاد است نشو و ارتقاء هر پدیده حیاتی در تحت انتظام قوانین کلیه حیات در قالب و صورت فردی خود تحقق گرفته است. مشابَهت ژنتیک نشانه آن نیست که انسان و شِمانزه از یک خانواده هستند بلکه این مشابَهت حاکی از آن است که همه موجودات از ماده واحده ای منتج شده اند و در جریان کثرت نامتناهی موجودات یک عامل وحدت بخش عامل تحکیم حیات بوده است. آن عامل جهت ارادی تکامل می باشد که از میان تنوعات وجودی و ترکیبات مادی و ستیزه های حیوانی عامل پیدایش و ترقی نوع انسان بوده است. اگر بخواهیم این تعبیر را در قالب تکامل طبیعی بریزیم می توانیم بگوئیم که جسم انسان ثمره شجره تکامل است. این معنا را می توان بدین صورت تعبیر کرد که صور مختلف جمادی و نباتی و حیوانی لازم بوده است تا جامعیت خلقت در وجود انسان تحقق یابد. انسان با سیر در مراتب وجود خصوصیات هر رتبه را اکتساب کرده و سرانجام زمینه را برای ظهور کمالات روح

اخبار بین‌المللی

معرفی کتاب مستطاب اقدس

در پاکستان

اعضاء محفل روحانی ملی پاکستان در سفری به شهر مظفر آباد طی جلسه‌ای عمومی کتاب مستطاب اقدس را معرفی نمودند.

در این جلسه که با شرکت جمع کثیری از اهالی مظفر آباد تشکیل شده بود، علامه سید کفایت حسین نقوی از مشهورترین علمای دینی، از امر بهائی و کوشش بهائیان در استقرار اتحاد بین ادیان تقدیر نمود.

نامیبیا:

پروژه مندوزا ۵۰۰ نفر از اطفال شهر را تغذیه می‌کند

آقای چستر مهاجر امریکائی در شهر سواکپ مانند پروژه‌ای انفرادی بنام مندوزا را برای تغذیه اطفال بی‌بضاعت در روزهای شنبه با کمک رستوران‌ها و فروشگاه‌های شهر شروع کرد.

این پروژه در سالهای اخیر وسعت یافته و اکنون موفق شده است در روزهای شنبه بیش از پانصد نفر از اطفال را تغذیه و درمان نماید.

پروژه مزبور تا حال نظر عده‌ای از رجال نامیبیا و میهمانان ناحیه را به خود جلب نموده است.

در ماه جولای ملکه سوازیلند و همسران رؤسای جمهور نامیبیا، تانزانیا، نیویوما و همسر نخست وزیر مالزی از درمانگاه مندوزا دیدن نمودند و از خدمات آن تقدیر کردند.

خدمات امری در پاکستان

دکتر هوشنگ بلبان از کودک خردسالی در دومین کمپ طبی که بوسیله کمیسیون تبلیغی کوئتا تشکیل شده است معاینه می‌نماید. در این کمپ هشتاد مریض که اکثراً از اطفال خردسال هستند مجاناً معاینه، تغذیه و معالجه شدند.

کنفرانس تبلیغی مارثا روت در کشور مقدونیه

اولین کنفرانس تبلیغی مارثا روت با حضور جناب هوشیدر بالا زاده عضو محترم هیأت مشاورین قاره‌ای اروپا تشکیل و به مدت سه روز با شرکت ۶۲ نفر از احباب محلی و ۱۲ نفر از یاران ایتالیا، لوگزامبورگ، کانادا و آلبانیا ادامه یافت.

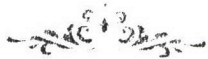
عکس و خبر از جناب هوشنگ گهرریز

تبلیغ گروهی

در بنگلادش و هندوستان

طی برنامه سه ماهه تبلیغی ششصد و بیست نفر از ناحیه راج‌شاهی بنگلادش به امر بهائی ایمان آوردند و بدین وسیله ۳۰ نقطه جدید به مناطق بهائی نشین اضافه شد. این پیروزی در اثر مجاهدات یک گروه هفت نفره از اجباء و با مشارکت دو نفر از مساعدين بدست آمد.

همزمان با این فتوحات روحانی پانصد نفر در ناحیه پرولیای بنگال غربی هندوستان طی پروژه تبلیغی ده‌روزه در سرپرده امر بهائی وارد شدند.



اولین معرفی دیانت بهائی

در کشور اسرائیل

در ژانویه سال ۱۹۹۹ شهرداری حیفا با کمک مرکز جهانی بهائی مجله زیبایی بنام اماکن مقدسه بهائی و باغات کوه کرمل Bahá'í Shrine and Gardens on Mount Carmel برای توریست‌های شهر حیفا تهیه و در اختیار عموم قرار داده است. این نشریه زیبا شامل ۳۷ عکس رنگی از اماکن مبارکه کوه کرمل و حاوی شرح مختصر اما کاملی از تاریخ امر بهائی و ساختمان مقام اعلیٰ و سایر ساختمان‌های قوس کرمل می‌باشد. در ابتدای این نشریه شهردار حیفا ترانس‌های کوه کرمل را هشتمین عجایب دنیا شناخته است. این نشریه که به شش زبان مختلف تهیه شده اولین معرفی عمومی امر الهی در کشور اسرائیل می‌باشد.



خارجة کانادا ضمن ابراز نگرانی از صدور احکام اعدام و بازداشت گروهی احباء تأکید کرد که در پی رسیدن آقای سید محمد خاتمی به ریاست جمهوری شاهد دگرگونی‌های مثبتی در ایران بوده است و از این رو زمان آن رسیده است که مقام‌های قضائی ایران از آزار و اذیت جامعه بهائی ایران دست بردارد و به حقوق انسانی آنها احترام بگذارد.

متأسفانه وقایع اخیر در ایران نشان میدهد که هیچگونه علامتی از برخورداری جامعه چندین صد هزار نفری بهائی از حقوق اولیه «جامعه مدنی» و حکومت قانون انسانی و آزادی عقیده و بیان در ایران دیده نمی‌شود.

بازتاب ادامه تضییقات و تعطیل دانشگاه آزاد بهائیان ایران در سطح جهانی

گزارش هائی که از ادامه تضییقات، تأیید حکم اعدام دو نفر از احباء، بازداشت گروهی از بهائیان و تعطیل دانشگاه آزاد بهائیان ایران و مصادره و غارت کامپیوترها و کتب و وسائل تحصیلی آن دانشگاه رسیده است بازتابی گسترده در رسانه‌های گروهی کشورهای جهان یافت و با واکنش محافل دانشگاهی و بین‌المللی روبرو شد.

از آنجا که بهائیان رسماً بموجب یکی از مواد دستورالعمل محرمانه عالی‌ترین مقام‌های مذهبی و سیاسی ایران برای حل «مسأله بهائیان» از نام‌نویسی و تحصیل در سطح بالای دبیرستان و مؤسسات آموزش عالی محروم هستند، ناگزیر به تأسیس دانشگاه آزاد مبادرت کردند تا جوانانشان از تحصیلات عالی دانشگاهی باز نمانند. دولت ایران از اواخر دهه هشتاد از وجود این مؤسسه آگاه بوده است و تا زمان حملات اخیر اقدامی علیه آن به عمل نیاورده بود. در ایالات متحده آمریکا و کانادا و سایر کشورهای جهان بسیاری از دانشگاهها و سازمان‌های دانشجویی شدیداً به این اقدام ضد فرهنگی اعتراض نموده اند.

در روز سوم اکتبر دولت کانادا نیز از دولت ایران خواست دست از سرکوب بهائیان بردارد. وزیر امور

پیک عندلیب

جناب دکتر گیو خاوری در باره مقاله «تحقیقی در کتب مقدسه ادیان» مینویسند:

در شماره تابستان و پائیز ۱۵۵ مجله عندلیب در صفحه ۹۵ نوشته شده «فی المثل در فصل ۲۲ سفر پیدایش تورات می گوید ابراهیم تنها پسرش اسحق را برای قربانی به کوه برد و در قرآن میگوید که ابراهیم پسرش اسمعیل را برای قربانی به کوه برد کدام صحیح است؟»

با استفاده از قرآنی که کشف الآیات دارد و آیاتی که در آن نام اسمعیل آمده است مشخص میگردد که در قرآن کریم نامی از اسمعیل برای قربانی شدن برده نشده است. بردن اسمعیل توسط ابراهیم برای قربانی فقط در احادیث اسلامی دیده می شود نه در قرآن کریم. در صفحه ۹۷ از همین مقاله آمده است «ناگفته پیدا است که این فرموده حق "لیکن توراتی را که حق قبول فرموده نفس کلماتی است که از لسان کلیم من عندالله جاری شده ... " در باره انجیل و قرآن نیز صادق است» و در صفحه ۹۶ می خوانیم «بنا بر این به آسانی قابل قبول است که تمام این کتب مقدسه کلام حق نیست و مقداری از متون این کتب تحریف و تفسیر و قصه گوئی افراد است.»

نویسنده محترم مقاله ظاهراً به بیان مبارک حضرت بهاءالله مندرج در صفحه ۱۰۹۴ کتاب محاضرات توجه نکرده اند که می فرمایند: «... می گفتند ده جزء قرآن را سرقت نموده اند و قرآن تمام نزد قائم است و او می آورد فیا لله آنهم جعلوا القرآن عظیم یعنی قسمت نمودند بعضی را دزد برد و بعضی را بدل نمودند این خادم فانی شهادت می دهد که قرآن تمام بوده ...»

حضرت ولی امرالله می فرمایند:

«قرآن کریم را که گذشته از آثار مقدسه حضرت باب و حضرت بهاءالله یکانه کتاب آسمانی و مصحف ربّانی و مخزن کلمات الهی است که از هر گونه تصرف و تبدیل مصون و محفوظ مانده و مورد ثقّه و اعتماد کامل می باشد با رعایت احترام و تکریم مورد فحص

اعتذار و تصحیح

در عندلیب شماره ۶۷ - ۶۸ (تابستان و پائیز ۱۵۵ بدیع) لوح مبارک حضرت عبدالهء خطاب به میرزا تقی خان سیاسی و میرزا محمدخان ادیب و توضیح مربوط به آن اشتهاً در ستون دوم صفحه ۳۷ و ستون اول صفحه ۳۸ به طبع رسیده در حالی که محل صحیح این لوح در انتهای یادداشت شماره ۱۰ در ستون دوم صفحه ۳۸ میباشد. خوانندگان گرامی مجله به این نکته توجه خواهند فرمود.

و تدقیق قرار دهند ...» (ظهور عدل الهی ص ۴) با توجه به آثار مبارکه فوق قرآن تماماً حاوی آیات نزولی است و نمی توان آن را در ردیف تورات و انجیل قرار داد.

در کتاب گوهر یکتا اثر ایادی امرالله امة البهاء روحیه خانم آمده است:

«در ایامی که حضرت شوقی افندی هنوز در گهواره بودند حضرت عبدالهء یکی از مشاهیر قراء قرآن کریم را لا اقل یکمرتبه در هفته می خواستند تا نزدیک گهواره جالس شده صفحاتی چند از آن صحیفه عظمی ... را با صوت رنّان برای آن کودک عزیز تلاوت نماید ...» (گوهر یکتا ص ۱۳)

سرکار خانم مهندس ماهمهر گلستانه با الهام از نامه ای که از مهاجر عزیزی در یافت داشته اند شعر زیبایی با عنوان «سخنی از زبان مهاجر بهائی» سروده اند که با عرض تشکر از ایشان چند بیت آن ذیلاً درج می شود:

که ملتسم بر ذات حق بر سوی داور می شوم
که ملتجی بر اقدس و الواح انور می شوم
آواره غریت زده لب تشنه بر دریا شده
با قیل و قال و همهمه تا روز محشر می شوم
تبلیغ امرش کار ما فیضش همیشه یار ما
با چالش و پیکار ما با خون دل تر می شوم
که سر به کوئی می برم که ناز روئی می خرم
چون پرده غم را درم انسان برتر می شوم
در قلب من مهر بها مولای من عبدالهء
چون عاشقان با صفا هر روز خوش تر می شوم
چون ماه و مهر هادی من تبلیغ دین شادی من
نام بها نادى من تا مهرپرور می شوم

نفحات ظهور حضرت بهاء الله

ترجمه جلد اول The Revelation of Bahá'u'lláh نوشته جناب ادیب طاهر زاده، ترجمه دکتر باهر فرقانی منتشر شد.

این کتاب متضمن تاریخ حیات حضرت بهاء الله و آثار نازله از قلم اعلی و همچنین شرح حال نفوسی از مؤمنین اولیه در دوره دهساله اقامت جمال اقدس ابهی در بغداد و ایام رضوان تا قبل از عزیمت هیکل مبارک به اسلامبول می باشد.

بهای این کتاب با ۳۸۰ صفحه، جلد شمیزی ۲۵ دلار و با جلد مقوایی ۳۵ دلار می باشد.

پژوهش نامه

چهارمین شماره پژوهش نامه مدتی است منتشر شده و بزودی پنجمین شماره با مقالات تحقیقی و آموزنده انتشار خواهد یافت.

کوشش به عمل آمده است که مقالات این نشریه شامل تجربه پژوهش های دانشمندانی که به زبان انگلیسی مقالاتی نشر نموده اند باشد و تحقیقات آنان را که به فارسی می نگارند در بر گیرد و همچنین اسناد و مدارک و یادداشت ها و عکس های تاریخی که بتواند گوشه هایی از تاریخ امر و حیات اجتماعی جامعه بهائی را در ایران و یا خارج روشن سازد در آن درج گردد

این مجله به صورت کنونی فعلاً سالی دو بار نشر می شود و چنانچه امکانات اجازه دهد بعداً به نشریه ای فصلی تبدیل خواهد شد

دوستان عزیز میتوانند پژوهشنامه را با کارت های اعتباری ویزا و ماستر کارد تلفنی و یا بوسیله فکس از مؤسسه معارف بهائی مشترک شوند حق اشتراک دو ساله پژوهشنامه فقط ۴۰ دلار است .

هدیه کتاب و مجلات امری

در نامه ای که از جانب حضرت ولی امرالله خطاب به اجبای هندوستان نوشته شده چنین آمده است: (ترجمه)

کتاب بیش از هر مبلغ و معلمی مفید میباشد. مطالعه نوشته ها در گوشه خلوت و تنهایی بمراتب بیش از سخنرانی و مباحثات جلسات عمومی و خصوصی در درک نظریات و قبول حقایق مناسب بوده و مؤثر واقع میگردد.

دوستان گرامی، بزودی ایام ها، و پس از آن نوروز فیروز و سپس رضوان مینو نشان فرا میرسد. برای تقدیم به همسران، فرزندان، والدین، خویشان، همکاران و دوستانتان چه هدیه ای در نظر گرفته اید؟ سالروز تولد یکی از عزیزانتان فرارسیده، دوست نزدیکتان خانه جدیدی افتتاح کرده، فرزندان فارغ التحصیل شده، خداوند فرزند تازه ای به همکاران عطا فرموده، یکی از خویشان نزدیک شما ازدواج کرده است. با چه هدیه ارزشمندی به دیدار آنها خواهید رفت؟

کتاب های امری را میتوانید به هرکس که مایلید هدیه کنید و به دوستی عزیز تقدیم دارید. با اهداء یکسال اشتراک مجله عندلیب همه افراد یک خانواده را میتوانید برای مدت یکسال راضی و خوشحال نگاهدارید.

با تقدیم یکسال اشتراک پژوهشنامه میتوانید به سعه معلومات دوستان و عزیزانتان کمک و استعانت نمائید.

هدیه کتاب و مجلات امری سطح معارف جامعه را بالا میبرد، افراد را برای خدمت و تبلیغ مجهز میسازد و به مؤسسات بهائی کمک میکند که بتوانند خدمات بیشتری عرضه دارند.

یاران الهی میتوانند با پرداخت بوسیله کارت های اعتباری ویزا و ماسترکارد بوسیله تلفن یا فکس آدرس گیرنده هدیه را به مؤسسه معارف بهائی اطلاع دهند تا کتاب و یا مجله مورد نظر مستقیماً برای آنان فرستاده شود.

Association for Bahá'I Studies in Persian
P.O. Box 65600, Dundas ON, L9H 6Y6,
Canada

Telephone (905) 628 3040 Fax (905) 628 3276





لجنہ ملی مہاجرت سال ۱۰۴ بدیع
 ایستادہ از راست: جنابان سعید، مودت، نعیمی، خوشبین و نشستہ جناب برجیس،
 خانم رادپور، جناب شاہقلی، خانم مودت و جناب یوسفیان
 فرستندہ عکس جناب عنایت وھمن

‘ANDALIB

An aerial photograph of a large, landscaped park area. The park features several winding paths, some of which are bordered by tall, thin cypress trees. There are several small, circular or semi-circular structures, possibly fountains or seating areas, scattered throughout the green space. In the background, a city with various buildings and a prominent tall, thin tower is visible. The overall scene is a mix of urban and natural elements.